

سفید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سپاهان	: مولوی، فیصل
عنوان قراردادی	: المسلم مواطناً في أوروبا. فارسي
عنوان و نام پدیدآور	: شهروندان مسلمان در اروپا / فیصل مولوی؛ مترجم محمد مقدس.
مشخصات نشر	: تهران: مجتمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۹۲ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۱۶۷-۱۲۵-۱
وضعیت ثبت نویسی	: فیبا
موضوع	: مسلمانان -- اروپا
شناسه افزوده	: مقدس، محمد، مترجم
شناسه افزوده	: مجتمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی. معاونت فرهنگی
ردیف کنگره	: BP17/۱۴۰۵/۴۱
ردیف دیوبی	: ۲۹۷/۰۹۴
شماره کتابخانه ملی	: ۲۰۴۵۸۴۶



جمعیت ائمه زین العابدین

نام کتاب:	شهر و ندان مسلمان در اروپا
نویسنده:	شیخ فیصل مولوی
مترجم:	محمد مقدس
ویراستار:	سید حسین ترابی
ناشر:	مجتمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی
نوبت چاپ:	اول، ۱۳۸۹
شمارگان:	۱۰۰۰ نسخه
بهای:	۲۰۰۰ ریال
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۱۶۷-۱۲۵-۱
نشانی:	تهران: ص. ب: ۱۵۸۷۵ - ۶۹۹۵: ۸۸۳۲۱۴۱۲

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

شهر و ندان مسلمان در اروپا

قاضی شیخ فیصل مولوی

مترجم:

محمد مقدس

ج - موالات حرام مقید به دو شرط پیشگفته است.....	۴۰
د - موالات حرام می تواند ارتداد هم باشد.....	۴۵
ه - تولی و تبری و مشروعیت همزیستی.....	۴۹
۴. بنیادهای شرعی حاکم بر همزیستی.....	۵۰
الف - به رسمیت شناختن دیگران و تعامل با آنها	۵۱
ب - رفتار اخلاقی.....	۵۲
ج - رفتار دادگرایانه.....	۵۲
د - همیاری و همکاری.....	۵۴

فصل دوم

شهروندی و پیمان (ذمه) - تحولات تاریخی	
۱. تعریف و شرح	۵۹
۲. تحولات تاریخی شهروندی: از تبعیض تا برابری.....	۶۲
۳. شهروندی در دولت اسلامی: پیمان ذمه	۶۸
الف - تعریف پیمان ذمه	۶۹
ب - شرایط پیمان ذمه.....	۷۰
ج - حقوق اهل ذمه	۷۱
د - وظایف اهل ذمه	۷۳
۴. سخنی درباره جزیه	۷۶
یکم - تأمین اجتماعی در برابر جزیه	۷۸
دوم - خدمت زیر پرچم در ازای جزیه	۸۰
سوم - ساقط شدن جزیه در صورت شرکت افراد ذمی در جنگ	۸۱

فهرست

پیش درآمد	۹
پیشگفتار نگارنده.....	۱۳

فصل اول

همزیستی مسلمانان با دیگران

۱. گریزناپذیری همزیستی.....	۱۷
۲. دلایل مشروعیت همزیستی	۲۳
الف - وظیفه دعوت به اسلام در راستای همزیستی	۲۳
ب - زندگی صحابه با اقوام کافرشان.....	۲۴
ج - ماندگاری مهاجران در جبهه به رغم از میان رفتن دلایل هجرت	۲۶
د - مهاجرت از وطن در این زمان واجب نیست	۲۸
ه - همزیستی در جامعه اسلامی	۳۱
و- همزیستی خارج از "دارالاسلام"	۳۲
۳. مفهوم تولی و تبری و اثر آن بر مشروعیت همزیستی.....	۳۳
الف - تبری و برائت	۳۴
ب - تولی و موالات.....	۳۷

فصل چهارم

در آمیختن با جامعه اروپایی

مسئله نخست: پایه‌های شرعی «درآمیختن».....	۱۳۶
الف - دوستی مسلمانان با غیرمسلمانان.....	۱۳۶
ب - اروپای کنونی "دارعهد" است؛ نه "دارحرب".....	۱۴۶
ج - آیا همه کافران حربی هستند؟.....	۱۴۸
د - علت جنگ دشمنی است؛ نه کفر.....	۱۴۹
ه - آنچه در روابط مسلمانان با دیگران اصل است.....	۱۵۳
مسئله دوم: جزئیات احکام مربوط به «درآمیختن».....	۱۶۰
الف - سلام و پاسخ سلام گفتن به غیرمسلمانان.....	۱۶۰
ب - دست دادن، روبوسی، شادباش گفتن و برخاستن در برابر غیرمسلمانان.....	۱۶۳
ج: دید و بازدید، عیادت، تشییع جنازه و تسلیت‌گویی.....	۱۶۴
د - مبادله هدیه و همسفرگی با غیر مسلمانان.....	۱۶۵
ه - سایر روابط اجتماعی.....	۱۶۶
و - شبیه به غیرمسلمانان شدن.....	۱۶۷
ز - ازدواج با زنان اهل کتاب.....	۱۶۹
ح - معاملات اقتصادی	۱۷۱
فهرست راهنمای اعلام و مأخذ.....	۱۷۳

۵. آیا پرداخت جزیه در پیمان ذمه شرط است؟.....	۸۵
۶. از پیمان ذمه تا شهروندی	۸۹
الف - «پیمان ذمه» در چالش میان قرارداد شرعی و شرایط تاریخی.....	۹۰
ب - شهروندی، تحول تاریخی پیمان ذمه است	۹۲
ج - میثاق اسلامی پیمان ذمه را معادل شهروندی می‌داند:.....	۹۴

فصل سوم

شهروندی مسلمانان در اروپا؛ وظایف و حقوق

الف - وابستگی مسلمان به دولت اسلامی.....	۱۰۲
ب - شرط‌های وابستگی به دولت غیراسلامی.....	۱۰۴
ج - وظایف یک مسلمان در کشور غیراسلامی	۱۰۵
د - تعارض وظایف ملی با احکام شرع	۱۰۵
ه - وظایف شهروندان مسلمان در اروپا.....	۱۰۶
۱. وظایف دینی	۱۰۷
۲. تعارض میان وظایف دینی و وظایف قانونی	۱۱۰
۳. وظیفه خدمت زیر پرچم	۱۱۳
و - حقوق شهروند مسلمان در اروپا	۱۱۸
۱. حق مشارکت سیاسی	۱۱۹
۲. دلایل شرعی مشروعیت مشارکت سیاسی	۱۲۰
۳. اعتراض‌هایی که به مشارکت سیاسی می‌شود	۱۲۳

همچون عضوی توانمند در جامعه خود در پیشرفت و حل مشکلات آن کشورها سهیم باشند.

اما این حرکت شتابزده با حقوقی یکسان در راهبرد و هدایت مسلمانان همراه نیست؛ چون ایشان علاوه بر اینکه شهروندان ثابت - نه صرفاً مهاجر - محسوب می‌شوند، لازم است از هویت اسلامی و مقتضیات پایبندی به احکام دینی خود به عنوان فرد، خانواده، یا گروه، پاسداری کنند. همچنان می‌بایست چشم اندازهای مشارکت در رشد و توسعه تمدنی را که برای خود در آن جوامع در نظر می‌گیرند، الهام گرفته از ارزش‌های دینی باشد تا اندوخته‌ای حقیقی و پربار به شمار رود. و گرنه، به صورت ارقامی صرف در می‌آیند که به جامعه اروپایی اضافه گشته، و بسی آنکه تأثیری بر جای گذارند، در آن حل می‌شوند. چنین چشم‌اندازی برخاسته از ایمان به این نکته است که باورهای ارزشمند اسلامی می‌تواند به عنوان اندوخته‌ای سودمند، در پرورش ارزش‌های معنوی انسان در خانواده و اجتماع و رشد روند تمدن باشد.

از این رو، لازم به نظر می‌رسد که کوشش‌هایی جهت

پیش درآمد

حضور مسلمانان در غرب بویژه در اروپا، در حال افزایش است و شمار آنان در اروپای شرقی و غربی به بیش از پنجاه میلیون نفر می‌رسد که بخش بزرگی از ایشان- اگر نگوییم بیشترشان- شهروند هستند؛ نه مهاجر. لذا این بخش به عنوان یکی از عناصر دائمی، و عضوی از اروپای کنونی به شمار می‌رond که بر محیط آنچا اثر می‌گذارند و از آن اثر می‌پذیرند، از آن بهره می‌برند و به آن سود می‌رسانند؛ و دیگر همچون دهه‌های گذشته، مردمانی حاشیه‌ای و یا زوال پذیر نخواهند بود.

اینک چند سالی است که آنان در اروپا، افق‌های تازه‌ای را رویاروی خود می‌بینند که از پیوندی ساده با جامعه فراتر رفته و به آمیختگی عمیق‌تر و همه جانبه‌تری می‌رسد. و در پی آن هستند که با نادیده گرفتن شرایط مادی و معنوی، و با بهره‌گیری‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و علمی در کشورهای اروپایی،

شفاف‌سازی عملکرد مسلمانان به عنوان شهروند در راستای اصالت بخشنیدن به مفهوم این شهروندی و مقتضیات شرعی و واقعی آن یا با اجتهاد در احکام شرعی مناسب با زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی ایشان در جامعه‌ای که در سایه حکومت غیردینی قرار دارد صورت گیرد و به طور کلی تفاهم و همکاری و صلح میان مسلمانان و جامعه اروپایی و در واقع میان همه بشریت، دو چندان گردد.

از آنجا که این مسئله را یکی از مسائل مهم امت اسلامی می‌دانیم، اینک اولین شماره از مجموعه "مسائل امت" از انتشارات اتحادیه جهانی علمای مسلمان با عنوان "شهروندان مسلمان در اروپا" نگارش قاضی شیخ فیصل مولوی را به این موضوع اختصاص می‌دهیم. ایشان با توجه به اینکه سال‌ها از عمر خود را در اروپا گذرانده و وضعیت مسلمانان را در این قاره از نزدیک دیده است، در این کتاب می‌کوشد تا موقعیت اسلام در اروپا را برای خوانندگان روشن سازد.

آخرین سمت ایشان، بر عهده داشتن مقام نیابت در شورای اروپایی فتوا و پژوهش‌هاست که شمار زیادی از بررسی‌ها و

فتواهای مربوط به مسلمانان اروپا را به انجام می‌رساند. این پژوهش، فشرده دانش و تجربه عملی و علمی شیخ فیصل مولوی درباره حضور مسلمانان در اروپا - از جمله جوانب منفی و امکانات نهفته آنان - براساس یافته‌های ایشان است. وی در رهنماهی خود به مسلمانان آنجا به عنوان شهروندان اروپایی، تنها به جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی بسته نمی‌کند و به اصالت شرعی شهروندی و ادغام در جامعه اروپایی و مشارکت فرهنگی در توسعه و غنای آن نیز می‌پردازد. از این رو، این کتاب همچون خشتی بنیادین در بنای آنچه در این مسئله مطلوب و ضروری است تلقی می‌شود و مسلمان نیازمند بحث و پژوهش‌های بیشتری برای بازنگاری و راهگشایی روند حرکت مسلمانان در اروپا است.

کشور نخست خود عشق می‌ورزند. ولی فرزندان ایشان همگی دارای تابعیت اروپایی هستند و کشوری که در آن متولد شده‌اند وطن اول آنها محسوب می‌شود. کشور پدران و اجدادشان از نظر آنها وطن دوم است و نسبت به آن شور و احساس خاصی دارند؛ ولی معمولاً تصور برگشت به آنرا بویژه در چنین شرایطی در سر نمی‌پرورانند.

۳- نوع سوم، مهاجران کشورهای اسلامی هستند که تابعیت اروپایی به دست نیاورده‌اند و اقامتشان دائمی یا مؤقتی است. آنها اروپا را محل مهاجرت خود می‌دانند و همچنان پایبند وطن اصلی خویش‌اند. به گمان من، که شمار آنها اندک است و از یک دهم کل مسلمانان فراتر نمی‌رود و در حال حاضر، خارج از بحث ما هستند؛ چون از شهروندان اروپایی به شمار نمی‌روند. شمار دو گروه اول و دوم مسلمانان ساکن در اروپا بیش از سی و پنج میلیون نفر است. این پژوهش پیرامون آنها صورت گرفته و طی چهار فصل، به بررسی ایشان می‌پردازد:

فصل اول: همزیستی مسلمانان با دیگران.

فصل دوم: شهروندی و پیمان (ذمه) - دگرگونی‌های تاریخی.

فصل سوم: شهروندی مسلمانان در اروپا؛ وظایف و حقوق.

فصل چهارم: در آمیختن با جامعه اروپایی.

پیشگفتار نگارنده

الحمد لله رب العالمين والصلاوة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

اروپا یکی از قاره‌های پنج گانه جهان است و جمعیت آن به حدود شصت و پنجاه میلیون نفر می‌رسد که بیش از سی و پنج میلیون نفر از ایشان (به استثنای ترکیه) مسلمان‌اند. این مسلمانان بر سه گروهند:

۱- آنهایی که اکثرًا در بوسنی، آلبانی، کوزوو، مقدونیه و بلغارستان هستند و نیز آنهایی که به صورت اقلیت‌های مسلمان در سایر کشورهای اروپایی پراکنده‌اند. اروپا از نظر این گروه، وطن اصلی آنها به شمار نمی‌رود.

۲- مسلمانان کشورهای اسلامی که به دلایل مختلف به اروپا مهاجرت کرده و به طور دائمی در آنجا مستقر شده و بیشترشان تابعیت کشوری را که در آن ساکن شده‌اند، به دست آورده‌اند. بدین ترتیب این کشور، وطن دوم آنها به شمار نمی‌رود و آنها همچنان به

سفید

فصل اول

همزیستی مسلمانان با دیگران

«وَقُلْنَا يَا آدُمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» (بقره/۳۵) (و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت جای گیرید) و به فرشتگان فرمان داد، در برابرش به سجده درآیند: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمُلَائِكَةِ اسْجُلُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَيْ» (بقره/۳۴) (و آنگاه که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابليس که سر باز زد) و خداوند متعال دشمنی ابليس با آدم را به وی گوشزد کرد: «فَقُلْنَا يَا آدُمُ إِنَّ هَذَا عَدُوُّ لَكَ وَلَزُوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْتَغِلُّ» (طه/۱۱۷)

(گفتیم ای آدم، این [ابليس] دشمن تو و همسرت است، مبادا شما را از بهشت بیرون براند که در سختی خواهی افتاد). ولی آن دو وسوسه شیطان شدند: «فَأَكْلَا مِنْهَا» (آنگاه هر دو از آن خوردند) «وَعَصَى آدُمُ رَبَّهُ فَغَوَى * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَقَاتَ عَلَيْهِ وَهَدَى» (طه/۱۲۲-۱۲۱) (و آدم از پروردگارش نافرمانی کرد و گمراه شد؛ سپس پروردگارش او را برگزید، بخشود و راهنمایی کرد). و فرمان الهی رسید: «قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَضْعٍ عَدُوُّ فَإِمَّا يَأْتِنَكُمْ مِنْ هُدَى فَمَنِ اتَّقَعَ هُدَى إِيْ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» (طه/۱۲۳) (فرمود: هر دو با هم از آن [بهشت] فرود آیید که برخی دشمن برخی دیگر خواهید بود. آنگاه چون از من رهنمودی به شما رسد، هر که از رهنمود من پیروی کند نه گمراه می‌گردد و نه در رنج می‌افتد).

این گونه بود که کره زمین محل آزمون انسان شد و خداوند او

همزیستی مسلمانان با دیگران

۱- گریزناپذیری همزیستی

خداوند متعال انسان را «مِنْ سُلَالَةِ مَنْ طِينٌ» (مؤمنون/۱۲) (از عصارهای از گل) آفرید و او را «فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین/۴) (در نیکوتربن ساختار) قرارداد و ابتدا به او «الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا» (بقره/۳۱) (همه نام‌ها) را و سرانجام «عِلْمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق/۵) (به انسان آنچه را نمی‌دانست آموخت). به همین دلیل، نوع انسان را گرامی داشت: «وَلَقَدْ كَرَمَنَا بَيْ آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَصَلَنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ حَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (الاسراء/۷۰) (و به راستی ما فرزندان آدم را ارجمند داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب] سوار کردیم و به آنان از چیزهای پاکیزه، روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آنچه آفریدیم برتری بخشیدیم). و خداوند عزوجل انسان را پس از آفرینش، در بهشت جای داد:

را جانشین خود در آن قرار داد: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره / ۳۰) (وآنگاه که پروردگاریت به فرشتگان فرمود: می خواهم جانشینی در زمین بگمارم) و برای اینکه انسان در جانشینی خدا در زمین موفق گردد، همه آفریده هایش را در تسخیر او قرار داد: «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (لقمان / ۲۰) (آیا ندیده اید که خداوند آنچه را در آسمانها و در زمین است، برای شما رام کرد؟) و به او عقل بخشید و از نعمت آزادی و قدرت انتخاب، برخوردار گردانید. جانشینی انسان از سوی خداوند بر زمین در دو مسئله مهم، تجلی پیدا می کند:

یکم: رسالتی که خداوند انسان را به خاطر آن آفرید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ» (ذاريات / ۵۶) (و پریان و آدمیان را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند). سفارش خداوند متعال نیز همین است: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَقْتَنَنُكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبْوَيْكُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ» (اعراف / ۲۷) (ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفرید! چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند)؛ «يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِنَكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آیاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (اعراف / ۳۵ و ۳۶) (ای فرزندان آدم! چون

فرستادگانی از خودتان، که آیات مرا بر شما می خوانند، نزدتان آیند [به آنان ایمان آورید و پروا پیشه کنید] آنان که پرهیزگاری ورزند و به راه آیند، نه بیمی خواهند داشت و نه اندوهگین می شوند * و آنان که آیات ما را دروغ شمرند و از پذیرش آنها سرپیچی کنند، دمساز آتش اند؛ آنها در آن جاودان اند). بنابراین ایمان به همه فرستادگان خداوند و پیروی از ایشان، از همه مردم خواسته شده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ الْبَيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنَّرَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره / ۲۱۳) (مردم [در آغاز] امتی یگانه بودند، [آنگاه به اختلاف پرداختند] پس خداوند پیامبران را مژده آور و بیم دهنده برانگیخت و همراه با آنان کتاب [آسمانی] را به راستی [و درستی] فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند). و ایمان به آخرین پیامبر، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیروی از او، آخرین مرتبه از رسالت الهی برای انسان است: «وَالَّذِينَ آتَوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمُنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَّهُمْ» (محمد / ۲) (و کسانی که ایمان آورند و کارهای شایسته کردنده و به آنچه بر محمد فرو فرستاده شده - که همه راستین و از سوی پروردگارشان است- ایمان آورند،

خداؤند از گناهانشان چشم پوشید و حالشان را نیکو گردانید) ایمان به این رسالت الهی و پایبندی به مقتضیات آن، تنها با اختیار و انتخاب انسان صورت می‌گیرد: «فَمَنْ شَاءَ فَلِيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكُفُرْ» (کهف / ۲۹) (هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر پیشه کند؛ اقتضای سنت الهی آن است که ایمان و کفر تا روز قیامت در میان مردم وجود داشته باشد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» (جاثیه / ۱۵) (هر کس کار نیکوبی انجام دهد، به سود خویش انجام داده و هر کس کار بدی کند، به زیان خود کرده است). از این روی، وظيفة ایمان آورندگان در دعوت مردم به پرسش خداوند و اطاعت از وی تا روز قیامت ادامه دارد: «وَلَتُكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران / ۱۰۴) (و باید از میان شما گروهی باشند که [مردم را] به نیکی فرا خوانند و به کار شایسته فرمان دهند و از کار ناشایست باز دارند؛ «وَمَنْ أَحْسَنْ قَوْلًا مِّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت / ۳۳) (و کیست نکو گفتارتر از کسی که به سوی خداوند فراخواند و کاری شایسته کند و گوید: من از اسلام آورندگانم؟) دعوت به سوی خدا و روز قیامت، اقتضای همزیستی همه مردم است و باید در هر شرایطی تداوم داشته باشد. این به

دلیل فطرت آدمی است و گرنه، مأموریت پیامبران چیست؟ اگر مؤمنان و پیروانشان با دیگر مردم همزیستی نداشته باشند و نتوانند آنان را فراخوانند و با ایشان به گفت و گو پردازنند، چه سود؟ دوم: مأموریتی است که خداوند متعال از وقتی انسان را روی کره زمین جای داد، به وی تکلیف کرد؛ این مأموریت آبادانی زمین است. خداوند متعال می‌فرماید «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرْ كُمْ فِيهَا» (هود / ۶۱) (و به سوی [قوم] ثمود، برادر آنان صالح را [فروفرستادیم]؛ گفت: ای قوم من! خداوند را پیرستید که خدایی جز او ندارید! او شما را از زمین آفرید و شما را در آن به آبادانی گمارد). یعنی به شما فرمان آبادانی زمین را داد. آبادانی زمین وظیفه و مأموریتی است که به انسان - چه مؤمن باشد و چه کافر - واگذار شده است؛ انسانی که از همه آفریده‌های دیگر تمایز گشته و توانسته با یاری گرفتن از عقل، قوانین هستی را کشف کند و از آنها بهره‌برداری نماید. این کشفیات در میان مردم و جوامع، دست به دست گشت و گسترش یافت تا سرانجام دانش انسان در عرصه تمدن معاصر به اوج رسید و به نتایجی دست یافت که به ذهن کسی خطور نمی‌کرد.

آبادانی زمین، مأموریتی است که همه مردم- مسلمان و غیر مسلمان- در آن شرکت دارند. آنها اجتماعی آفریده شده‌اند، بر زمین واحدی زندگی می‌کنند و همزیستی و زندگی مشترک، سرنوشت همه آنهاست. لذا باید مأموریتی را که بدان مکلف گشته‌اند، به انجام رسانند.

۲- دلایل مشروعیت همزیستی

فرد مسلمان در صورتی که آزادی عقیده و انجام وظایف دینی اش فراهم باشد و تا زمانی که از حقوق خویش به عنوان انسان و شهروند برخوردار باشد، می‌تواند در هر نقطه از کره زمین و با هر کدام از ملل جهان و در پرتو هر نوع حکومتی زندگی نماید. دلایل این امر به شرح زیر است:

الف- وظیفه دعوت به اسلام در راستای همزیستی

خداوند متعال در بیش از هفتاد آیه، انسان را و در بیش از دویست آیه مردم را مورد خطاب قرار داده و تأکید کرده که محمد [صلی الله علیه و آله وسلم] فرستاده خدا برای جهانیان است و اسلام دینی است که خداوند برای همه مردم خواسته و اقتضای آن، رسانیدن اسلام به همه انسان‌هاست که جز با همزیستی

شرافتمندانه مسلمانان با دیگران- که طی آن مسلمانان به‌گفتار وکردار، اقدام به انجام وظیفه تبلیغی خود نمایند- حاصل نمی‌گردد.

ب- زندگی صحابه با اقوام کافرشان

سیره نبوی مشروعیت زندگی مسلمانان با اقوام غیر مسلمانشان را تأکید می‌کند. از جمله ضماد الأزدي که به مکه مکرمه آمد و به سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گوش فرا داد و پسندید و سپس به میان قوم خود بازگشت و با آنان زیست تا سرانجام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به مدینه هجرت کرد و از آنجا چند گروه جنگی را به اطراف مدینه اعزام کرد و یکی از این گروه‌ها به سراغ قوم ضماد رفت. در بازگشت، از افراد گروه پرسیده شد آیا چیزی از اینان گرفتید؟ یکی از ایشان گفت: از آن‌ها ظرف آبی گرفتیم. گفت: آنرا به ایشان بازگردانید که اینان از قوم ضماد هستند.^۱

و نیز عمرو بن عبسة السُّلَمِی که در مکه اسلام آورد به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت «من از تو پیروی می‌کنم». حضرت فرمود «تو امروز این کار را نمی‌توانی انجام دهی؛ مگر

۱- "مسلم" کتاب الجمعة، باب "تحفیف الصلاة و الخطبة".

وضع من و مردم را نمی‌بینی؟ ولی نزد قوم خویش بازگرد و وقتی شنیدی که دعوت خود را آشکار کردم، نزد من بیا. ^۱ و "الطفیل بن عمرو الدوسی" نیز در مکه اسلام آورد و نزد قوم خود رفت و آنان را به اسلام فراخواند و شمار اندکی از ایشان اسلام آوردند. الطفیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شکایت برد و از آن حضرت ^(ص) خواست تا قومش را دعا کند. حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود «خداؤندا دوس را هدایت فرما و آنان را نزد من آر». ^۲ الطفیل به میان قوم خود بازگشت و آنان را به اسلام فراخواند تا سرانجام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هجرت فرمود و [غزوه‌های] بدر و احد و خندق را پشت سر گذارد. طفیل با گروهی از قومش که اسلام آورده بودند و شمارشان به هفتاد یا هشتاد طایفه می‌رسید و در میان آنان ابوهریره هم بود، به حضور پیامبر خدا که در خیر بود رسید.^۳

ابوذر غفاری نیز در مکه اسلام آورد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود «نzd قوم خود بازگرد و آنان را در جریان

قرارده تا فرمانم به تو برسد». ^۱ این حوادث و امثال آنها فراوان‌اند و در تمامی کتب سیره آمده است.

ج- ماندگاری مهاجران در حبشه با وجود از میان رفتن دلایل هجرت

مهاجران که از یاران پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، برای گریز از شکنجه‌هایی که علیه ایشان در مکه اعمال می‌شد، به حبشه مهاجرت کردند و به‌هنگام تشکیل دولت اسلامی در مدینه، امکان آنرا داشتند که به مدینه بازگردند و در کنار برادران مسلمان خویش زندگی کنند؛ ولی آنها ماندن در حبشه و زندگی با مردم غیر مسلمان آنجا را ترجیح دادند و به مدت هفت سال پس از هجرت در آن دیار ماندند و تنها در غزوهٔ خیر در سال هفتم هجری بود که به مدینه بازگشتدن. در همین مورد بود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جملهٔ معروف خود را بر زبان راند: «نمی‌دانم از کدام یک شاد باشم؛ از فتح خیر یا آمدن جعفر؟» ^۲ در هیچ‌کدام از کتب سیره نیامده که پیامبر خدا آنان را به -

۱- "السیرة النبوية"، نوشتهٔ дکتور علی الصلابی به نقل از صحیح مسلم (شماره ۲۴۷۳).

۲- الحاکم در "المستند" به نقل از جابر آنرا آورده و صحیح دانسته است (۲۱۱/۳)؛ الطبرانی در "المعجم الكبير" (۳۹۲/۲) و ابو داود در "سنن" (۳۹۲/۵) آورده‌اند، و الذہبی گفته که حدیث مرسلي است و الابانی آنرا "حسن" دانسته است. (تخریج احادیث فقه السیرة- الغزالی، صفحه ۳۶۷).

۱- به نقل از صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين، حدیث شماره ۸۳۲ه.

۲- این حدیث را البخاری در کتاب الجهاد و السیر، باب الدعاء للمشرکین بالهدی لیأله‌هم آورده است.

۳- "السیرة الخلبية" (۵۱۳/۱)، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.

دلیل عدم جواز زندگی با کافران یا به دلیل پر رنگ‌تر ساختن حضور مسلمانان - به پیوستن به خود در مدینه فراخوانده باشد که اگر این دلایل مطرح بود، در ابتدای رسیدن به مدینه، این کار را انجام می‌دادند؛ ولی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها پس از صلح حدیبیه و آنگاه که عمرو بن امیة الضرمي را گسیل داشت تا مهاجران را از نجاشی [پادشاه حبشه] درخواست کند و آنها را با دو کشتی به مدینه آورد، چنین اقدامی کرد و این خود دلیلی بر مشروعیت زندگی مشترک با غیرمسلمانان است.

از آن مهمتر اینکه زندگی مسلمان با غیر مسلمانان در جامعه غیر اسلامی، دست کمی از زندگی در کشور یا سرزمین اسلامی ندارد. روزی عمر بن الخطاب بر دخترش حفصه - همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - وارد شد، اسماء بنت عمیس - که از مهاجران حبشه بود - نزد اوی بود؛ عمر گفت: این کیست؟ [حفصه] گفت اسماء بنت عمیس است. عمر گفت: او حبشه است؟ همین آنسوی دریایی؟ اسماء گفت آری. عمر گفت: ما در هجرت بر شما پیشی گرفتیم؛ بنابراین از شما به رسول خدا نزدیک تریم. اسماء خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند که هرگز چنین نیست. شما با رسول خدا بودید آن هنگام که گرسنگان شما

را سیر می‌کرد و جاهلاندان را پند می‌داد؛ ولی ما در سرزمین دور افتادگان، در حبشه بودیم! آنهم برای خشنودی خدا و رسول خدا. و به خدا سوگند هرگز خوراکی نخوردیم و نوشیدنی‌ای نیاشامیدیم؛ مگر اینکه با پیامبر خدا در میان گذاشتیم؛ و این در حالی بود که ما آزار می‌دیدیم و در هراس به سر می‌بردیم. وقتی اسماء در باره اور (عمر) پرسید، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود «او از شما نسبت به من نزدیک‌تر و بر حق‌تر نیست. او و یارانش یک هجرت داشتند؛ ولی شما اهالی کشتی، دو هجرت داشتید». ^۱ «پیامبر خدا پس از اجازه گرفتن از صحابه شرکت‌کننده در فتح خیر، مهاجران حبشه را در غنایم خیر، سهیم ساخت». ^۲

د- مهاجرت از وطن در این زمان واجب نیست

در مورد هجرت از دیار کفر به دارالاسلام، میان علماء اختلاف نظر است؛ زیرا هر کدام از ایشان درباره وضع مشخصی صحبت می‌کند و به وجوب، استحباب یا حرمت هجرت فتوا می‌دهد. در حالی که ما از واقعیت کنونی - که مسلمانان در هر کدام از

۱- حدیث را البخاری به نقل از ابوموسی الاشعري، کتاب المغازى، باب غزوه

خیر، نقل کرده است.

۲- «الصراع مع اليهود»، نوشته محمد ابی فارس (۹۶/۳).

کشورهای جهان که زندگی کنند می‌توانند دین خود را اظهار کنند - سخن می‌گوییم. در چنین شرایطی، هجرت به لحاظ اصولی واجب نیست و آنرا مباح می‌دانیم. برحسب شرایط خاص هر مسلمان، این حکم می‌تواند تبدیل به استحباب یا وجوب، کرامت و یا تحريم گردد. روایات و احادیث زیر تأییدی بر این مدعاست:

- از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت شده که گفت: «مرد اعرابی سرسخت و جسوری نزد پیامبر خدا آمد و گفت: ای رسول خدا هجرت [به سوی] کجاست؟ به سوی تو در هر کجا که باشی؟ یا به سرزمین مشخصی؟ یا به سمت قوم خاصی؟ یا اینکه هر گاه مردی، به پایان می‌رسد؟ پیامبر خدا مدتی خاموش ماند و سپس فرمود: آن کس که درباره هجرت پرسید، کجاست؟ گفت: اینجا یعنی ای رسول خدا. فرمود: اگر نماز را به جای آوری و زکات را پیردادی، تو مهاجری؛ حتی اگر در حضرموت (سرزمینی در یمامه بمیری).^۱

- و نیز از عایشه نقل شده که وقتی درباره هجرت از او پرسیدند، گفت: «امروزه دیگر هجرتی مطرح نیست. مؤمنان روزگاری به خاطر دین خود به خدای متعال و به پیامبرش پناه

می‌بردند؛ چون از فتنه‌هایی که برایشان می‌شد، می‌هراستند. ولی امروزه، خداوند اسلام را یاری داده و هر کس در هر جایی که می‌خواهد خداش را می‌پرستد؛ ولی جهاد و نیت مطرح است.^۱ ابن حجر در شرح این حدیث گفته است: «عایشه به بیان مشروعت هجرت اشاره کرده که علت آن فتنه است و حکم آن نیز متناسب با علتش دگرگون می‌شود. اقتضای چنین سخنی آن است که هر کس در هر جایی که توانست خدای را عبادت کند، هجرت از آنجا برایش واجب نیست».^۲

- از امام مالک پرسیدند که اقامت در سرزمین دشمن و تنها در آن ماندن یا از آن روی بر تافتن و پشت کردن، کدام یک بهتر است؟ گفت «آن کار [ماندن در سرزمین دشمن] خیر گسترده است».^۳

- و حتی النووی می‌گوید: «ترک هجرت از سوی مهاجر و بازگشت وی به وطن حرام است؛ مگر برای ضرورت، یا در صورتی که از امنیت در وطنش مطمئن باشد و اسلام در آن گسترده شده باشد».^۴

۱- البخاری در کتاب "بدء الخلق" آنرا روایت کرده است (۵۲۳/۴).

۲- "فتح الباری"، شرح صحیح البخاری (۲۲۹/۷).

۳- "البيان و التحصیل" (۵۸۳/۲).

۴- "المقدمات الممهدات" (۱۳۵/۲).

۱- این حدیث را احمد در ابتدای مستند عبدالدین عمرو بن العاص (رضی الله تعالیٰ عنہ) آورده و البیهقی می‌گوید: یکی از اسناد احمد، "حسن" است. (مجموع الزواید).

بنابر آنچه آمد، به نظر ما فراخواندن مسلمانان اروپا برای هجرت به دارالاسلام در این زمان - آنچنان‌که برخی ادعای کنند - واجب نیست و از نظر ما در مورد مسلمانان بومی - که اکثریت را نیز تشکیل می‌دهند - جایز نیست. در مورد مسلمانان مهاجر از کشورهای اسلامی نیز حکم بازگشت ایشان به کشورهای اصلی بسته به شرایط هر کدام، واجب، مستحب، مکروه یا حرام است.

ه - همزیستی در جامعه اسلامی

غیرمسلمانان می‌توانند ضمن برخورداری از آزادی‌های فردی و حقوق انسانی، در کمال برابری با مسلمانان و براساس عقد ذمه، در جامعه اسلامی زندگی کنند. در این میان تفاوتی ندارد که بومی آن‌کشور باشند یا از کشورهای دیگری به آنجا مهاجرت کرده و به دلایلی زندگی در آنجا را برای خود برگریده باشند. به‌فتواهی فقهاء اگر یک پناهندۀ غیرمسلمان وارد کشور مسلمانان شود، حداقل مدتی که می‌توان به وی اجازه اقامت داد یک‌سال است و چنانچه از تاریخ ورود یا از تاریخی که امام به وی اخطار خروج می‌دهد، بیش از یک سال گذشته باشد، و او همچنان به اقامت در دارالاسلام ادامه دهد، تابعیت دارالاسلام را کسب می‌کند و ذمی

می‌گردد. این نظر همه فقهای حنفی، شافعی و حنبلی است.^۱ و برخی علمای در چنین حالتی، غیر مسلمانان را میان خروج از دارالاسلام و ذمی شدن، مخیر می‌گذارند؛ این خود آشکارا دلیلی برآن است؛ این که اسلام به دنبال زندگی مشترک و همزیستی همه مردم در جامعه اسلامی است؛ زیرا در پی تشکیل جامعه انسانی پذیرای همه مردم می‌باشد.

و - همزیستی خارج از "دارالاسلام"

مسلمان می‌تواند خارج از دارالاسلام و حتی در "دارالحرب" نیز زندگی کند؛ مشروط بر اینکه امکان اظهار دین خود را داشته باشد. و اگر برخی فقهاء از وجوب هجرت از "دارالحرب" سخن به میان آورده‌اند، این حکم مشروط به عدم امکان اظهار دین است.^۲ البته می‌دانیم که این امر با توجه به معاهده‌های بین‌المللی که آزادی انسان را تضمین می‌کنند و به دلیل قوانین اساسی کشورها، هرگز در جهان امروز مطرح نیست. در اینجا باید خاطرنشان سازیم که

۱- "الموسوعة الفقهية الكويتية"، باب اهل الذمة، به نقل از "البدائع" (۱۱/۷) و "الاحكام السلطانية" (مارودی) (۱۴۶) و "الاحكام السلطانية" (ابویعلی)

(۱۴۵) و "فتح القدير" (۲۷۲/۵) و "الخرج" (ابو يوسف) (۱۸۹).

۲- "الموسوعة الفقهية الكويتية"، باب دارالحرب، به نقل از "نهایة المحتاج" (۸۲/۸) و "کشاف القناع" (۴۳/۳) و "أثني المطالب" (۴/۲۰۴) و "المغني" (۴/۴۵۶) و "عدمة القاري" (۱/۳۵) و "الانصاف" (۴/۱۲۱).

حنفی‌ها^۱، در هیچ شرایطی هجرت از "دارالحرب" را واجب نمی‌دانند، زیرا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: «پس از فتح [مکه] هجرتی مطرح نیست، ولی جهاد و نیت مطرح است.»^۲ و این تأکیدی بر آن است که اکثریت مذاهب و علماء به مشروعیت همزیستی با غیرمسلمانان حتی در حالت حاکمیت غیراسلامی نیز فتوا می‌دهند.

۳- مفهوم تولی و تبری و اثر آن بر مشروعیت همزیستی

در محافل خیزش اسلامی، درباره مفهوم تولی و تبری در اسلام، سخنان فراوانی گفته می‌شود و برخی بر این باورند که این امر مسائل عقیدتی را نیز دربرمی‌گیرد و در نتیجه، تکفیر مخالف را در پی دارد. حال آنکه برخی دیگر معتقدند که مربوط به فقه عملی است. از آنجا که این مفهوم تأثیر فراوانی بر همزیستی مسلمانان و دیگران در جوامع اسلامی یا غیر اسلامی دارد و تفسیرهایی به دور از احکام و ضوابط شرعی از آن به عمل آمده است، ضروری دانستیم که به طور خلاصه آنرا توضیح دهم:

می‌دانیم که ارکان عقیده اسلامی شامل: ایمان به خدا، ایمان به

۱- المسبوط للسرخسی (۶/۱۰).

۲- این روایت را البخاری در کتاب "الجهاد و السیر"، باب وجوب النفر و ما يجحب من الجهاد و النية نقل کرده است.

همه پیامبران، ایمان به قرآن، ملائکه، روز جزا و ایمان به خیر و شر قدر الهی است. در قرآن کریم یا در سنت مطهر نبوی، سخنی از تولی و تبری در مشخص ساختن معنای عقیده اسلامی و ارکان آن بهمیان نیامده است. و هنگامی که علماء از مفهوم تولی و تبری سخن گفته‌اند، یادآور شده‌اند که این مفاهیم گاه مربوط به عقیده و گاهی مربوط به عمل است. حال اگر خواسته باشیم از مفهوم تولی و تبری، معنای عقیدتی برداشت کنیم، باید آنرا به اصول اعتقادی و ارکان مورد اتفاق بازگردانیم تا این مفهوم در هماهنگی کامل با آنها باشد و البته درست نیست که تولی و تبری را اساس کار در نظر گیریم و اصول عقیدتی را با مفهوم خاصی که از آنها داریم، تفسیر کنیم.

الف - تبری و برائت

برائت در متون شرعی به دو معنا وارد شده است:
معنای نخست، عقیدتی و به معنای برائت از شرك یا کفر است؛
آنچنان که در این آیات آمده است:

«إِنَّى بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» (انعام / ۱۹) (من از شرکی که می‌ورزید بیزارم). «إِنَّى بَرَأً مِّمَّا تَعْبُدُونَ» (زخرف / ۲۶) (من از آنچه می‌پرستید بیزارم). به این معنا، بیزاری و تبری از کفر و شرك،

بیانی از حقیقت ایمان است. از این رو خداوند متعال می‌فرماید «فُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَا تَعْبُدُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَحَدَّدَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلُّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوْا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران/۶۴) (بگو ای اهل کتاب بیایید بر کلمه‌ای که میان ما و شما برابر است، همداستان شویم که جز خدا را نپرسیم و چیزی را شریک او ندانیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند به خدایی نگیرد؛ پس اگر روی گردانند بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم؛ بنابراین مسلمان باید صریحاً از کفر بیزاری جوید یا صریحاً پای‌بندی اش به اسلام را - که به معنای بیزاری از کفر است - بیان دارد و هر جمله یا عبارتی نیز باید در مقام و مکان مناسب خود به کار رود و خداوند متعال در این آیه، تصریح به اسلام را به جای بیزاری جستن از کفر در نظر گرفته، زیرا سیاق آیه در مورد گفت‌وگو با اهل کتاب است و اقتضای آن گرینش لطیفترین واژه‌ها و کوشش در عدم تحریک دیگران است: «وَجَادُلُهُمْ بِالْتَّقْوَىٰ هِيَ أَحْسَنُ» (النحل/۱۲۵) (و با آنان با روشه که بهتر است مناظره نما!

معنای دوم، به عمل مربوط می‌شود. در اینجا برائت به معنای:

۱- به گردن نگرفتن مسئولیت کار دیگران است: «إِنَّى بِرِيَءٌ مَّمَّا

تَعْمَلُونَ» (شعراء/۲۱۶) (من از آنچه انجام می‌دهید، بیزارم). «أَنْتُمْ بَرِيُّونَ مَمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مَّمَّا تَعْمَلُونَ» (یونس/۴۱) (شما از آنچه من انجام می‌دهم بیزارید و من (نیز) از آنچه شما انجام می‌دهید، بیزارم). یعنی من مسئول کار شما نیستم و شما نیز مسئول کارهای من نیستید.

۲- یا به معنای لغو و ابطال پیمان امضا شده‌ای است. از جمله: «بَرَأَةٌ مَّنِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدُتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ» (توبه/۱) (این بیزاری خداوند و پیامبر اوست از مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید)، در اینجا برائت به معنای لغو پیمان با مشرکان است که البته در پیوند با احکام فقهی است و ربطی به عقیده ندارد.

۳-گاهی نیز برائت به معنای خودداری از یاوری است؛ همچون فرموده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): «من از یاری هر مسلمانی که در میان مشرکان حضور داشته باشد، برائت می‌جویم». ^۱ این بدان معناست که اگر مسلمانان مقیم در میان مشرکان به هنگام بروز جنگی میان دو طرف آزار بیینند، پیامبر و مسلمانان مسئولیت آن را به عهده نمی‌گیرند. چنین اقامتی، خطای

۱- این حدیث را ترمذی به استناد صحیح (۱۶۰۴) و ابو داود در ابتدای کتاب الجهاد بالنهی عن قتل من اعتض بالسجود (۲۶۴۵)، آورده‌اند.

است که صاحب آن مسئولیتش را بر عهده دارد. این نوع برائت نیز مربوط به عمل است و ربطی به عقیده ندارد؛ به همین دلیل، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی را که در میان مشرکان اقامت کرده – به رغم چنین کاری – "مسلمان" خطاب می‌کند.

ب- تولی و موالات

موالات و تولی در لغت به معنای دوستی و یاری و پیروی است. قرآن کریم این واژه را برای دلالت بر هر سه این معانی به کار برد است.

تولی مسلمان نسبت به برادران مسلمان خود به همه معانی خود، مطلوب است: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلَيَاءُ بَعْضٍ» (توبه/ ۷۱) (و مردان و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند) که اجمالاً در مورد غیر مسلمان ممنوع شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَحَدُّوْا الْكَافِرِينَ أَوْلَيَاءُ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِ» (نساء/ ۱۴۴) (ای مؤمنان! کافران را به جای مؤمن دوست نگیرید). ولی متونی نیز در مباح بودن برخی حالتهای دوستی و موالات آمده که به تفصیل آنها را مطرح می‌سازیم:

یکم - موالات مطلق

برخی آیات قرآن کریم از منع مطلق موالات و دوستی نسبت

به همه کافران، سخن به میان آورده‌اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَحَدُّوْا الَّذِينَ أَتَحَدُّوْا دِينَكُمْ هُرُوْرًا وَلَعِيَا مِنَ الَّذِينَ أَوْلُوْا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارُ أَوْلَيَاءُ» (مائده/ ۵۷) (ای مؤمنان! دوستی ممکن است با آن گروه از اهل کتاب و کافران که دین شما را به بازیچه گرفتند). «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِيبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» (ممتحنه/ ۱۳) (ای مؤمنان، گروهی را که خداوند بر آنان خشم گرفته است، دوست مگیرید)؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَحَدُّوْا إِلَيْهُو وَالنَّصَارَى أَوْلَيَاءُ» (مائده/ ۵۱) (ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را دوست مگیرید). از ظاهر این آیات چنین بر می‌آید که میان مسلمان و غیر مسلمان- از هر دینی که باشد- مطلق دوستی و موالات جایز نیست.

دوم- دوستی مقید

آیات دیگری در قرآن وارد شده که منع دوستی و موالات میان مسلمانان و کفار را مقید به دو شرط کرده است:

شرط اول اینکه کافران در حالت جنگ با مسلمانان باشند؛ در این صورت، دوستی با آنها در اثنای جنگ، روا نیست. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تُوَلُّهُمْ» (ممتحنه/ ۹) (خداوند شما را تنها از دوست داشتن کسانی باز می‌دارد که با شما در کار دین، جنگ کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند

الْكَافِرِينَ أُولَيَاءِ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ (آل عمران/۲۸) (مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست گیرند). در اینجا مراد از نهی از دوستی، نهی از یاری کافران علیه مسلمانان است، نه صرفاً یاری آنها؛ چون کمک مسلمان به کافر شرعاً مباح است و حتی اگر از باب تأليف قلوب و نزدیک شدن دلها به عنوان یکی از مصارف زکات باشد، مستحب و مطلوب نیز هست.

ج- موالات حرام مقید به دو شرط پیش‌گفته است

برخی فقهاء گرایش به منع دوستی مطلق با همه کافران را دارند ولی اکثریت ایشان موالات و دوستی نهی شده را مقید به دو قید یاد شده می‌دانند. ما نیز بنابر دلایل زیر، این نظر را تأیید می‌کنیم:

- اتفاق نظر است که برخی صورت‌های دوستی با کافر غیرمحارب جایز است. چون دوستی و مهر مرد مسلمان نسبت به همسرش - حتی اگر غیر مسلمان باشد - مشروع شمرده شده است: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَرْوَاجًا لَتُسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ يَّسِنْكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (روم/ ۲۱) (و از نشانه‌های او این است که از خودتان همسرانی برایتان آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و میان شما دلبستگی پایدار و مهر پدید آورد). برخی مسلمانان نسبت به یهودیان دوستی داشتند که از آن نهی نشدند؛ «هَأَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوْكُمْ قَاتُلُوا آمَّا وَإِذَا خَلَوْا

و (یا) از بیرون راندنتان پشتیبانی کردند؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخَذُوا عَلُوْيَ وَعَدُوَّكُمْ أُولَيَاءِ ثُقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَأَيْنَعَاءِ مَرْضَاتِي تُسْرُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَمُ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلُ» (ممتحنه/۱) (ای مؤمنان، اگر برای جهاد در راه من و به دست آوردن خرسندی من (از شهر خود) بیرون می‌آید، دشمن من و دشمن خود را دوست مگیرید که به آنان مهربانی ورزید؛ در حالی که آنان به کتابی که از سوی حق برای شما آمده است، کفر ورزیده‌اند و پیامبر و شما را (از شهر خود) بیرون می‌کنند که چرا به خداوند - پروردگار تان - ایمان دارید. پنهانی به آنان مهربانی می‌ورزید و من به آنچه پنهان و آشکار می‌دارید داناترم و هر کس از شما چنین کند، به یقین راه میانه را گم کرده است). می‌بینیم که نهی از دوستی و مهربانی در هر دو آیه، تنها نسبت به کافران محارب است، نه مسالمت جویان یا هم‌پیمانان. موالات مورد نظر در اینجا نیز به معنای یاری و یاوری است.

شرط دوم اینکه دوستی با کفار علیه مسلمانان و برای یاری رساندن به کافران نباشد؛ خداوند متعال می‌گوید: «لَا يَتَخَذِ الْمُؤْمِنُونَ

عَصُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَاءِ مِنَ الْغَيْظِ» (آل عمران / ۱۱۹) (هان! این شمایید که آنان را دوست می‌دارید و آنان شما را دوست نمی‌دارند و شما به تمام کتاب ایمان دارید (و آنان ندارند) و چون با شما رو به رو شوند، می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم و چون به خلوت روند، سرانگشتان را از خشم بر شما (به دندان) می‌گزند). استاد محمد رشید رضا در تفسیر این آیه می‌نویسد: «مگر دوستی مؤمنان با آن یهودیان نابکار و فریب‌کار و اقرار قرآن به این کار به عنوان یکی از آثار و پیامدهای اسلام در دل و جان مؤمنان، بهترین و قوی‌ترین دلیل نیست براینکه اسلام دین عشق و مهر و تسامح و گذشت است؟»^۱ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خیلی مایل بود که ابوطالب اسلام آورد ولی خداوند متعال به وی فرمود: «إِلَكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (قصص / ۵۶) (بسیار گمان تو هر کس را که دوست داری، نمی‌توانی راهنمایی کنی؛ اما خداوند هر کس را بخواهد راهنمایی می‌کند). پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عمومی خود، ابوطالب را دوست می‌داشت و بسیار مشتاق بود که هدایتش کند؛ همچنان‌که خداوند متعال نیز آشکارا بر مشروعیت عشق و محبت مسلمان نسبت به پدر و فرزندان، برادران و همسر و دوستانش (حتی اگر مسلمان نبودند)

صحه گذاشته و نسبت به عشق به منافع خود و زمینی که بر آن اقامت دارد، تأکید ورزیده است؛ ولی در عین حال، مقرر داشته که عشق و دوستی خدا و رسول باید از همه دیگر انواع دوستی، قویتر و برتر باشد: «قُلْ إِنَّ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَآبَاءُؤُكُمْ وَإِخْرَوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالُ اقْتِرَفْتُمُوهَا وَتَجَارَةً تَخْشُونَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضُونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَصُوا حَتَّىٰ يُتَيَّبِ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (توبه / ۲۴) (بگو اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و دوستان و دارایی‌هایی که به دست آورده‌اید و تجاری که از کساد آن بیم دارید و خانه‌هایی که می‌پسندید، از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او نزد شما دوست داشتنی‌تر است، پس چشم به راه باشید تا خداوند امر (عذاب) خود را (در میان) آورد و خداوند گروه نافرمانان را راهنمایی نمی‌کند). بنابراین، موارد متعدد یاد شده بیانگر مشروعیت وجود برخی انواع دوستی با غیرمسلمانان است. موالات نیز شامل معنای لغوی و شرعاً دوستی - هر دو - می‌گردد و تأییدی بر این نکته است که دوستی با کفار به‌طور مطلق نهی نشده و مقید به دو قید یا شرط پیش گفته است.

۲- یاری مسلمان نسبت به غیرمسلمان جایز و حتی در حالتی که در حدود حق و عدالت باشد، بویژه اگر غیرمسلمان، هم‌پیمان

۱- "تفسیرالمنار"، نگاه کنید به آیه ۱۱۹ از سوره آل عمران.

و مثلاً ذمی، پناهنده یا از شهروندان کشورهای هم‌پیمان باشد، جایز است. فرمودهٔ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز دلیلی بر این سخن است: «برادرت را در حال ستمگری یا ستمدیدگی، یاری کن. گفتند: ای پیامبر خدا در حال ستمدیدگی به یاری اش می‌شتابیم؛ ولی اگر ستمگر بود، چگونه یاری اش کنیم؟ فرمود: (از ستمگری) بازش بدارید». ^۱ معنای این سخن آن است که تو ممکن است گاه غیر مسلمانی را – در صورت برق بودن – در برابر برادر مسلمانت، یاری رسانی. در کتب سیره وارد شده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با غیر مسلمانان پیمان می‌بست که آنها را یاری کند و آنها نیز او را یاری کنند. متن پیمان‌نامه او با یهودیان مدینه بر این امر تصریح دارد: «هر کس از یهودیان به ما پیوست، او را یاری می‌رسانیم» و به مسلمانان و یهودیانی که در برابر مت加وزان به یشرب می‌ایستند، کمک می‌کنیم.^۲ همچنان‌که در پیمان‌نامه پیامبر اکرم با خزاعه (که مشرک بودند) صریحاً به همیاری آنها نسبت به طرفین، تصریح شده و فتح مکه نیز در راستای عمل به همین پیمان بود؛ زیرا

۱- حدیث را البخاری، در کتاب المظالم، باب اعن اخاك ظالماً او مظلوماً، و نیز الترمذی در کتاب "الفتن" آورده است.

۲- "مجموعة الوثائق السياسية" (محمد حمید الله)، مؤسسه الرسالة، بيروت و همه کتب سیره.

بنی‌بکر که از هم‌پیمانان قریش بودند به خزاعه که با مسلمانان پیمان بسته بودند، تجاوز کردند.^۱ استاد محمد رشید رضا در تفسیر خود می‌گوید: «میان کسانی که در دین اختلاف دارند، بنابر منافع دنیوی ممکن است دوستی و هم‌پیمانی و یاوری حاصل شود. چنانچه مسلمانان بنابر مصلحتی، با مردمان غیرمسلمانی علیه مردمی (ملتی) از همان شکل [غیر مسلمان] هم‌پیمان شدند. این هم‌پیمانی شامل همه مضمون آیه (یعنی حرمت دوستی با کفار) نمی‌شود؛ زیرا در آن شرط شده که علیه مسلمانان باشد.»^۲

۳- آیه نهم از سوره متحننه: «إِنَّمَا يَنْهَا كُلُّ الَّلَّهُ» در منحصر ساختن نهی دوستی با کفار به کفار محارب، کاملاً صراحت دارد و این آیه آخرین آیه‌ای است که در قرآن در باره موالات و دوستی [با کفار و دیگران] آمده و مفسر آیات مطلق قبلی و یا نسخ کننده آنهاست.

۴- می‌دانیم که از نظر اصولیان (علمای علم اصول) در صورتی که حکم و سبب متحد شود، مطلق نصوص بر مقید حمل می‌شود. حکم در اینجا یعنی تحریم موالات و دوستی و سبب نیز یعنی کفر؛ در این صورت، مطلق را باید بر مقید حمل کرد و بنابراین

۱- "السيرة النبوية" (ابن هشام)، (۱۳۹/۴) و همه کتب سیره.

۲- "تفسیر المنار"، (۴۳۰/۶).

سبب یا علت تحریم، "کفر محارب" و (یاری غیر مسلمانان علیه مسلمانان در جریان جنگ) است.

د- موالات حرام می‌تواند ارتداد هم باشد

دوستی و موالات با کفار محارب [در حال جنگ با مسلمانان] از نظر همه فقهاء و مذاهبات، در شمار گناهان کبیره است و همچون همه معصیت‌ها- در صورتی که مسلمان آنها را حلال بشمارد- می‌تواند به ارتداد هم بینجامد؛ ولی اگر از سر کوتاهی یا تنبیه و ترس یا به هر دلیل دیگری آنرا انجام دهد- حتی اگر توجیه و تفسیر نادرستی هم باشد- تنها معصیت است و اصل ایمان را نفی نمی‌کند. گو اینکه سهمی در کاستن از میزان آن پیدا می‌کند. این چیزی است که همه علماء در تفسیر دو آیه کریمه زیر اتفاق نظر دارند؛ هر چند برخی از آنان برای ارتکاب معصیت دوستی با کافران، حکم ارتداد صادر می‌کنند. یکی از دو آیه مزبور این است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتُوا لَا تَتَحَدُّوْا إِلَيْهُوْدَ وَالْكَارَى أُولَيَاء بَعْضُهُمْ أُولَيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مَنْكُمْ فَإِنَّهُمْ مِنْهُمْ» (مائده/ ۵۱) (ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را دوست مگیرید که آنان (در برابر شما) هوادار یکدیگرند و هر کس از شما آنان را دوست بگیرد، از آنان است). از ظاهر آیه چنین برداشت می‌شود که هر کس از راه دوستی با

يهودیان و مسیحیان برآید، مانند آنها یعنی مرتد به شمار می‌آید؛ ولی بیشتر مفسران بر این باورند که این آیه بیشتر جنبه تشدید و مبالغه در نکوهش و در لزوم فاصله گرفتن از کافران حربی را دارد.^۱ ابن الجوزی در تفسیر این آیه دو نظریه را یادآور شده است: «قول نخست: هر کس در دین با آنان موالات کند، در کفر همچون ایشان است. و قول دوم: هر کس در عهد و پیمان به آنها تکیه و اعتماد کند، همچون آنان در مخالفت و عهدشکنی است.»^۲ ابن حیان گفته است: «هر کس در کارهای خود- و نه اعتقادات یا ایمان- به آنان اعتماد کند و دوستشان بدارد، در گناه همچون آنها و هر کس به لحاظ اعتقادات با آنان دوستی ورزد، در کفر همچون ایشان است.»^۳ القاسمی نیز می‌گوید: «اگر موالات به معنای دوستی ای باشد که به معصیت انجامد، همچون رضایت به گناه و معصیت است و اگر موالات به معنای کفر باشد که کننده آن کافر می‌شود. و اگر به معنای فسق باشد، فاسق می‌گردد و اگر کفر یا فسقی در پی نداشته باشد، کافر و فاسق نگشته است. و چنانچه

۱- نگاه کنید به تفسیر "ابی السعود" (۴۸/۳)، "روح المعانی" (۱۵۷/۶) و "فتح القدير" شوکانی (۵۰/۲).

۲- "زادالمسیر" (ابن الجوزی)، (۵۲/۲).

۳- "البحر المحيط" (ابن حیان) (۵۰۷/۳).

موالات به معنای همپیمانی و یاری باشد، در صورتی که این همپیمانی در مورد امر مباح یا واجبی باشد- از جمله اینکه مسلمانان با اهل ذمه پیمان بندند که متجاوزان به ایشان را دفع کنند و در این مورد با آنها همپیمان شوند، اشکال ندارد و حتی واجب هم هست؛ ولی اگر برای کار حرامی - همچون همپیمانی برای گرفتن اموال مسلمانان و تحکم بر آنها باشد، این - بی‌هیچ بحثی - معصیت است. همچنین اگر به معنای برمنلا ساختن راز مسلمانان و دوستداری سلامت کافران باشد، نه به خاطر کفر ایشان، بلکه به دلیل تسلطی که بر روی ندارند یا به دلیل خویشاوندی و از این دست، بدون تردید معصیت است؛ ولی به حد کفر نمی‌رسد؛ زیرا از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت نشده که حکم به کفر حاطب بن ابی بلتعه داده باشد. [و خلاصه] اینکه آنچه در موالات موجب کفر می‌شود آن است که رضایت به کفر را از سوی موالي [مسلمان] در پسی داشته باشد و آنچه موجب فسق می‌شود موالي است که رضایت به فسق در آن حاصل شده باشد.^۱

آیه دیگر این است: «لَا يَتَحِدُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أُولَيَاءِ مِنْ دُونِ

۱- "محاسن التأویل" (القاسمی)، ۸۰/۴۰.

الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعُلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَقَوَّلُ مِنْهُمْ تُقَاءً»
 (آل عمران / ۲۸) (مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست گیرند و هر که چنین کند، با خداوند هیچ رابطه‌ای ندارد؛ مگر آنکه بخواهد) به گونه‌ای از آنان تقیه کنید). ظاهر این آیه بدان معنی است که هر کس با کافران دوستی کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد. برداشت برخی مفسران از این تعبیر ارتداد است. کار حاطب بن ابی بلتعه که طی نامه‌ای به قریش به اطلاع ایشان رساند که پیامبر در حال تدارک حمله به مکه است، نوعی دوستی، همراهی و موالات حرام با کافران بود و در ظاهر به عنوان ارتداد از اسلام تلقی می‌شود؛ ولی حاطب علت این کار خود را بیان کرد. او دارای خویشانی در میان قریش بود که می‌خواست بدین وسیله از آنان حمایت به عمل آورده باشد. البته علت غیرمشروعی است و واقعاً کار وی در شمار موالات حرام با کافران است؛ با این حال، حاطب گفت: «او این کار را در راستای ارتداد ویا در راستای رضایت به کفر پس از اسلام، انجام نداده است». پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز درباره‌اش فرمود: «او به شما راست گفته است» و اجازه نداد که عمر او را به قتل برساند و اولین آیه سوره ممتحنه در همین مورد نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخِذُوا عَدُوّي وَعَدُوّكُمْ أَوْلَيَاءِ» و بر حرمت موالات و دوستی و همپیمانی با

کافران محارب انگشت گذارد و آنرا تعصب بزرگی برشمرد: «وَمَن يَفْعُلُهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِيلُ» و آنرا ارتداد به شمار نیاورد و بر آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد حاطب انجام داد، صحه گذارد.^۱ و این بدان معناست که هر کس با تأویل خود - هرچند برخطا باشد - مرتكب معصیت موالات [با کافران] گردد، مرتد به شمار نمی‌رود. شیوه علمای محقق در ندادن حکم تکفیر متأول چنین است و این همان کاری است که جمهور صحابه و فقهاء در کافران ندانستن خوارجی انجام دادند که خون مسلمانان را روا دانستند و آنان را تکفیر کردند و کشتند و کارشان از همکاری و همیاری با کافران برای قتل مسلمانان بدتر بود؛ زیرا آن همکاری چه بسا به قتل عملی نمی‌گردید. شیخ المفسرین "طبری" نیز دوستی با کافران در حد رفع این شر را توجیه می‌کند.^۲ استاد محمد رشید رضا نیز می‌گوید: «اگر موالات با آنان برای دفع زیان جایز باشد، بی‌تردد جواز آن برای [جلب] منفعت مسلمانان، اولی است».^۳

ه - تولی و تبری و مشروعیت همزیستی

از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که مفهوم درست تولی و تبری،

۱- نگاه کنید به این حدیث در: "البخاری"، کتاب الجهاد، باب الجاسوس.

۲- "تفسیر طبری"، (۱۵۲/۳)، دارالعرفة، بیروت.

۳- "تفسیر المنار"، (۲۸۰/۳)، دارالعرفة، بیروت.

تعارضی با مشروعیت همزیستی [با کافران] ندارد؛ زیرا این همزیستی، امر واقعی است که شرع مانع از آن نمی‌شود و حتی در بسیاری موارد آنرا تشویق هم می‌کند. تولی نسبت به اسلام و مسلمانان و تبری از کفر و کافران، به معنای درستی که یاد کردیم در حالت جنگ با غیرمسلمانان می‌باشد؛ نه در زمانی که همزیستی مشترک بر پایه پیمان‌ها و عهدنامه‌ها برقرار است.

۴- بنیادهای شرعی حاکم بر همزیستی

وقتی همزیستی میان مسلمان و غیرمسلمان به صورت امر واقعی درمی‌آید، تابع یک مجموعه قواعد شرعی است که مسلمانان در رفتارشان با غیرمسلمانان باید به آن پای‌بند باشند. این امر چه در مورد جامعه اسلامی که تابع احکام شریعت اسلام است و چه در مورد جامعه غیراسلامی صدق می‌کند. اساس این قواعد شرعی، سخن خداوند متعال در قرآن است: «لَا يَنْهَا كُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّو هُمْ وَلَا يُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ الْمُقْسِطِينَ» (متحنه ۸/۷) (خداؤند شما را از نیکی کردن و دادگری با آنان که با شما در کار دین جنگ نکرده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نرانده‌اند باز نمی‌دارد؛ بی‌گمان خداوند

دادگران را دوست می‌دارد). این آیه در چهار قاعدة زیر خلاصه می‌شود:

الف – به رسمیت شناختن دیگران و تعامل با آنها

احترام به دیدگاه‌های متفاوت، از مهم‌ترین اصول دموکراسی است؛ ولی از نظر ما مسلمانان، یک مسئله شرعی است که شامل همه نوع اختلاف می‌شود. خداوند متعال به انسان، آزادی انتخاب ایمان و کفر را بخشدید و کافران را از آنچه به مؤمنان بخشدید، محروم نساخته است؛ ولی در عین حال روشن ساخته که ایمان، آن رسیمان محکمی است که گستاخ ندارد و مردم را به آن فراخوانده و بدان ترغیب کرده است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيْرِ فَمَن يَكْفُرُ بِالظَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْمُرْوَةِ الْوُتْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (بقره / ۲۵۶) (در کار دین، هیچ اکراه نیست و هدایت از گمراهی، آشکار است؛ پس آنکه به طاغوت کفر ورزد و به خداوند ایمان آورده، بی‌گمان به استوارترین دستاویزی چنگ زده است که هرگز گستاخ ندارد و خداوند شناوری داناست). این آزادی گسترده برای آن است که مردم آنچه را می‌خواهند حتی در مورد ایمان و کفر برگزینند؛ مطمئناً این آزادی مستلزم پذیرش نتایج و همسویی با آن طبق ضوابط شرعی است که اگر چنین نبود، آزادی معنایی نداشت.

ب - رفتار اخلاقی

اخلاق از نظر اسلام، ارزش‌های مطلقی است که انسان باید بدون اثربازی از اختلاف در دین یا در ابزارهای تولید یا هر معیار دیگری، براساس آنها رفتار کند. اخلاق شیوه رفتار ما تنها با آنها بی که دوستشان می‌داریم یا با خویشان و هم‌کیشان و هموطنانمان نیست؛ شیوه رفتار ما با همه مردم است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با مشرکان در مکه و با یهودیان در مدینه، خوب رفتار می‌کرد و برجسته‌ترین صفتی که خداوند متعال او را بدان ستوده، همین ویژگی است: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم / ۴) (و به راستی تورا خوبی است سترگ). زندگی مشترک و همزیستی در یک جامعه نمی‌تواند بدون رعایت اخلاق صورت گیرد و تثبیت شود و رسوخ یابد. اخلاق معمولاً برخاسته از دین و از رسالت‌های آسمانی است.

ج - رفتار دادگرایانه

عدالت از مهم‌ترین ارزش‌های انسانی به‌طور مطلق است و برای تحقق آن بود که خداوند متعال پیامبران را با دلایل محکم به سوی مردم فرستاد: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ

د- همیاری و همکاری

در صورتی که مردم در راستای تحقق منافع مشترک با یکدیگر همیاری و همکاری نکنند، همزیستی و زندگی مشترک معنایی ندارد. خداوند متعال روشن ساخته که همکاری و همیاری حتی با مشرکان نیز مطلوب و شایسته است: «... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبُرِّ وَالثَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدُوانِ» (مائده/۲) (... و نباید دشمنی با گروهی که شما را از (ورود به) مسجدالحرام باز می‌داشتند، وادرد که به تجاوز دست یازید؛ بلکه یکدیگر را در نیکی و پرهیزگاری یاری کنید و در گناه و تجاوز همکاری نکنید و از خداوند پروا داشته باشید. بی‌گمان خداوند سخت کیفر است). کافران مسلمانان را از ورود به مسجدالحرام بازداشتند. این کار باعث نفرت مسلمانان از این کافران شد؛ ولی خداوند نمی‌خواست که این نفرت به تجاوز تبدیل شود. لذا عرصه‌ای برای همکاری و همیاری با مشرکان یافتند. این کار تنها با یک شرط جایز و مطلوب بود و آن اینکه همکاری آنان در نیکی و پرهیزگاری و نه در گناه و تجاوز باشد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) افراد یک جامعه را به

وَالْمُيَزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنَّ لَنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَصْرُوْهُ وَرُسْلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید/ ۲۵) (ما پیامبرانمان را بابرها نهادی روشن فرستادیم و برای آنان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به دادگری برخیزند (و نیز) آهن را آفریدیم که در آن نیرویی سخت و سودهایی برای مردم است؛ تا خداوند معلوم دارد چه کسی او و پیامبرانش را با ایمان قلبی یاری می‌کند. بی‌گمان خداوند توانمندی پیروز است). قرآن سرچشمۀ عدالت است، و میزان وسیله‌ای برای تحقق آن؛ زیرا به معنای تعادل میان حقوق و وظایف است و چیزی است که قدرت‌های موجود باید با قوانین تفصیلی یا از طریق احکام قضایی خود، در راستای تحقق آن بکوشند. عدالت از جمله ارزش‌های مطلقی است که اسلام نسبت به دوست و دشمن و دور و نزدیک و حتی با دشمن محارب، رعایت آنرا فرمان می‌دهد: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلثَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مائده/ ۸) (و نباید دشمنی با گروهی، شما را وادرد که دادگری نکنید. دادگری ورزید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از خداوند پروا کنید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است).

سرنشیان یک کشتهٔ تشبیه کرده است: «اگر برخی بالا و برخی پایین کشته را آسیب رسانند، آنها که در پایین کشته هستند وقتی آب آنها را فرا می‌گیرد از فراز خویش می‌گذرند و می‌گویند: ما در قسمت متعلق به خود سوراخی ایجاد کردیم و بالا سری‌های خود را آزار ندادیم. اگر آنها را به حال خود می‌گذاشتند تا هر کاری که می‌خواستند انجام دهند، همگی هلاک می‌شدند؛ ولی اگر دست به دست هم می‌دادند، هم خود و هم دیگران نجات پیدا می‌کردند.»^۱ در جامعهٔ واحد، همگی شریک و شهروندند و هر کاری که گروهی انجام دهند، چه بسا بر همگان تأثیر بگذارد؛ لذا همکاری و همیاری آنان ضرورت می‌یابد.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) - پیش از بعثت - وارد حلف الفضول شد. در این حلف (پیمان)، بزرگان قریش برای یاری به ضعفا و کمک به نیازمندان و پذیرایی از میهمانان و دیگر مکارم اخلاق، با همدیگر هم‌پیمان شده بودند. آن حضرت پس از بعثت دربارهٔ این حلف فرمودند: «من در خانهٔ

عبدالله بن جدعان وارد "حلفی" شدم که برایم از شتران سرخ رنگ هم دوست داشتنی تر بود و اگر اکنون [پس از بعثت] بدان فراخوانده شوم، می‌پذیرم».^۱ این حلف، دلیل قاطعی بر مشروعیت همکاری میان مسلمانان و دیگران در راستای تحقق هر امر مشروعی است.

۱- "سن البیهقی الکبری"، کتاب قسم الفیء و الغنیمة، باب اعطاء الفی علی الديوان و عن يقع به البداية.

۱- "صحیح البخاری": کتاب الشرکة، باب هل يقع في القسمة والاستههام فيه.

سفید

فصل دوم

- شهروندی و پیمان (دهم) -
تحولات تاریخی

آورده‌اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و خانه‌هایی که می‌پستندید از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه اونزد شما دوست‌داشتنی‌تر است، پس چشم به راه باشید تا خداوند امر (عذاب) خود را جاری سازد؛ و خداوند گروه نافمانان را راهنمایی نمی‌کند). این آیه، وطن‌ها را "خانه‌هایی که می‌پستندید" نامیده و عشق به وطن را بر مسلمانان تأییدکرده؛ ولی از ایشان می‌خواهد که عشق آنان به خدا و پیامبرش - بویژه به هنگام تعارض با عشق به وطن - نیرومندتر باشد. از این روست که شما آشکارا با عشق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به وطنش (زادگاهش) مکه حتی پس از آنکه مردمان آنجا او را از آن بیرون راندند، رو به رو می‌شوید: «شهری نیکوتر از تو نمی‌شناسم و از همه برایم عزیزتری و اگر قوم مرا از تو بیرون نرانده بودند، جای دیگری سکونت نمی‌کردم».^۱ «خداوندا مدینه را همچون مکه و حتی از آن شدیدتر، برایمان دوست‌داشتنی کن».^۲

شور و شوق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به مکه زمانی آشکار می‌گردد که "اصیل" در برابر او اقدام به توصیف این شهر

۱- این حدیث را ترمذی در کتاب المناقب عن رسول الله در باب: "فی فضل

مکه" آورده می‌گوید: حدیث حسن و شکفی است.

۲- البخاری در "ابواب فضائل المدينة" آنرا آورده است.

شهروندی و پیمان (دامه) -

تحولات تاریخی

۱- تعریف و شرح

واژه "وطن" در لغت، اشاره به سرزمینی دارد که انسان در آن اقامت می‌کند و "جای حضور انسان" است.^۱ با توجه به پیوندهایی که میان انسان و محل زندگی وی وجود دارد، این واژه بسیار دوست‌داشتنی شده و مردم با هر دین و مذهب و گرایشی، با شور و شوق فراوان از آن سخن می‌گویند. خداوند متعال نیز به عشق فطری مردم به وطن در کنار دیگر دوست‌داشتنی‌ها، یاد کرده است: «قُلْ إِنَّ كَانَ آباؤكُمْ وَأَبْناؤكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالُ أَفْتَرْقْتُمُوهَا وَتِجَارَةً تَخْشُونَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنَ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مَنْ إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَجَهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (توبه / ۲۴) (بگو اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و دوستان و دارایی‌هایی که به دست

۱- "مختار الصحاح" (رازی)، دارالعلم، بیروت.

می‌کند؛ چون به او می‌گوید «ای "اصیل" بگذار دلها آرام گیرد.»^۱ شهروندی، وابستگی میان مردم و مکان زندگی آنهاست و احساس عشق به وطن از آن زاده می‌شود و حقوق و وظایف متقابلی را میان انسان و وطنی که در آن اقامت دارد، در پی می‌آورد. طبیعت جامعه انسانی - یا به تعبیر ابن خلدون در مقدمه خود، "عمران بشری" - مردم را بر آن داشته تا در سرزمین واحدی اقامت گزینند و روابط متعددی میان آنان برقرار باشد. در این صورت، ناگزیر باید حکومت یا قدرتی را ایجاد کنند تا امور آنان را مدیریت کند و در رویارویی با گروههای دیگر، رهبری نماید و جملگی به آن تن دهند. بنابراین، «شهروندی» تنها یک وابستگی ساده به سرزمین معینی نیست؛ وابستگی به مردمانی است که در این سرزمین سکونت دارند و به نظامی است که بر روابط و اوضاع ایشان حاکم است و عملاً به ایجاد مجموعه به هم پیوسته‌ای از حقوق و وظایف متقابل میان شهروندان و کشورشان می‌انجامد و هرگاه خللی در انجام این وظایف ایجاد شود، ناگزیر کاستی‌هایی در استیفاده حقوق مرادف آنها پدید می‌آید. عکس این مطلب نیز درست است.

۱- "الاصابه" (ابن حجر)، شرح حال "اصیل" (۵۳/۱).

مفهوم غربی شهروندی با احساسات عشق به وطن فاصله دارد و در «رابطه‌ای میان فرد و دولت آنچنان‌که قوانین آن دولت مشخص می‌کند و با در نظر گرفتن وظایف و حقوق برخاسته از آن رابطه تعریف می‌شود.»^۱ شهروندی به مثابة «عضویت کامل در یک کشور یا برخی واحدهای حکومتی است.»^۲ یا «کاملترین نوع عضویت در یک گروه سیاسی است.»^۳ و در این معنا، شهروندی در نظامهای دموکراتیک، مترادف با شناسنامه یا تابعیت است؛ یعنی هر فرد بالغی که تابعیت کشوری را داشته باشد، از تمامی حقوق شهروندی برخوردار است.

۲- تحولات تاریخی شهروندی: از تبعیض تا برابری

از اوایل تاریخ بشریت مجموعه‌های بشری، واحدهای سیاسی متمایزی را تشکیل دادند و هرکدام از این واحدها، قدرتی سیاسی برای اداره امور خود و رویارویی با مجموعه‌های دیگر برگزیدند و

۱- "المواثنة و الديموقراطية في البلاد العربية" [شهروندی و دموکراسی در کشورهای عربی] مرکز دراسات الوحدة العربية، بیروت، صفحه ۳۰، به نقل از دائرة المعارف بریتانیکا.

۲- "المواثنة و الديموقراطية في البلاد العربية" مرکز دراسات الوحدة العربية، بیروت، صفحه ۳۰، به نقل از دائرة المعارف بریتانیکا به نقل از "موسوعة الكتاب الدولي".

۳- همان منبع، صفحه ۳۱، به نقل از دائرة المعارف آمریکایی کولیر.

مردمی که در محدوده سلطه یا قدرت معینی زندگی می‌کردند، وابستگان و در واقع شهروندان آن بهشمار می‌رفتند. ولی مفهوم شهروندی در معرض تبعیض‌های فراوانی در میان بخش‌های مختلف مردم قرار گرفت؛ چون علاوه بر تبعیض آشکار میان زنان و مردان، تبعیض‌های دیگری میان افراد آزاد و بردہ و نیز تبعیضی میان طبقه عامه و طبقه اشراف، یا میان توده مردم و تحصیل‌کرده‌ها وجود داشت. از این رو می‌توان گفت که تاریخچه اصل شهروندی، تا پیش از شکل‌گیری معنای معاصر شهروندی، تاریخچه تلاش انسان برای برقراری عدل و انصاف و برابری است. کوشش برای تحقق عدل و برابری همواره با تلاش برای تحقق مشارکت در قدرت و در تصمیم‌گیری‌های مربوط به همه گروه، توأم بوده است.

در طول تاریخ دیرینه بشری، درگیری‌ها اجمالاً میان حاکمان و محکومان بر سر منافع یا پیرامون مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها بوده است؛ ولی زمانی که مسیحیت تبدیل به مذهب متخصصی شد، نوع تازه‌ای از درگیری‌ها یعنی کوشش حاکمان برای واداشتن مردم به بیرونی از دین یا مذهب معینی، مطرح گردید. این امر باعث شد مردمانی که دین حاکم را داشتند، از تمام حقوق شهروندی موجود در آن زمان برخوردار باشند؛ حال آنکه دیگران از مهم‌ترین حقوق

انسانی خویش یعنی حق انتخاب دین محروم ماندند و همواره در معرض فشارهای فراینده‌ای بودند و گاه به زور وادر به تغییر عقاید خویش گشتند.

دولت اسلامی در مدینه پا به عرصه وجود گذاشت و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در سال ۶۲۷ میلادی سند تأسیس این دولت یعنی به تعبیر معاصران، قانون اساسی آنرا اعلام کرد. این قانون برای نخستین بار در تاریخ، شکل‌گیری جامعه انسانی تعددگرا شامل مسلمانان و یهودیان و مشرکان را اعلام کرد و یادآور شد که «مسلمانان امت واحدی هستند». و این امت شامل مهاجران قریش و انصار از اهالی یثرب [مدینه] می‌شود و امتی است که «ظرفیت پذیرش دیگرانی را که به آنان بپیوندند و در کنارشان به جهاد بپردازنند را دارد» یعنی به معنای عقیدتی، آنها جملگی امت واحدی هستند.

ولی همین سند همزمان از شکل‌گیری امت جدیدی به معنای سیاسی، شامل تمام کسانی که از مشرکان و یهودیان در مدینه اقامت دارند و امتی در کنار مؤمنان بهشمار می‌روند که یهودیانش دین خود و مسلمانانش نیز دین خود را دارند، سخن بهمیان آورد. اینان جملگی برای شکل‌دهی به جامعه انسانی واحدی سرشار از «نیکی و عدل میان همگان و خودداری آنان از هرگونه ستمکاری

و گناه و یاوری ستمگران و پناه دادن به ایشان، حتی اگر فرزندان یکی از آنان باشد» با یکدیگر هم پیمان گشتند. آنها همچنین هم عهد شدند که جملگی در رویارویی با هر دشمن خارجی همکاری کنند و «هیچ مشرکی اموال و نیرویی در اختیار قریش قرار ندهد» و «علیه هر نیرویی که به یتر بورش آورد به همکاری با هم پیردازند». و «کسی علیه هم پیمان خود اقدامی نماید» و «اگر در میان اطراف این پیمان بحث و مشاجره‌ای مطرح شود که بیم مفسدۀ ای از آن رود، باید به خداوند عروجل و به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) باز گردد». بدین ترتیب، براساس این سند همکاری، همه ساکنان مدینه و اطراف آن، شهروندان دولت نوپای اسلامی گشتند. این دولت دارای رهبریتی مرکزی به زمامت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و رهبری‌های غیرمتمرکز شامل مجموعه‌های دینی یا قبیله‌ای بود^۱.

در سده‌های میانه، دولت دینی مسیحی بر اروپا چیره شد و با این چیرگی، ایده شهروندی در برابر تعصّب‌های دینی و مذهبی، عقب نشست و شاهان و اسقفها و علمای دینی به نام "حق الهی" بر سرنوشت بندگان خدا چیره شدند. کلیسا با استناد به این عبارت

انجیل که «آنان را به ورود به حوزه خود وادارید» در پی تحمیل مسیحیت بر شهروندان برآمد. دادگاه تفتیش عقاید - که پاپ "گریگوری نهم" آنرا تأسیس کرد - طی سال‌های ۱۴۸۱ و ۱۴۹۹ میلادی، ده‌هزار و دویست نفر را به آتش کشید و شش هزار و هشتصد و شصت نفر را به جرم مخالفت با کلیسا به دار آویخت.^۱ آنگاه نهضت اصلاح دینی که مارتین لوثر (۱۴۸۳-۱۵۴۶م) آنرا آغاز کرد، مطرح شد و نبرد علیه کلیسا و استبداد شاهان و اسقف‌ها - بویژه پس از شکست‌های بزرگ در جنگ‌های صلیبی و به دنبال ناکامی کلیسا در ساماندهی زندگی دنیوی - بالا گرفت. آنگاه نظریه جدایی دین از دولت (دین از سیاست) آغاز شد و پادشاهان خواستند از نظریه حق الهی که توجیهی برای سلطه پاپ و روحانیون بر آنها بود، رها شوند. سپس جنبش‌های مردمی برای رهایی از استبداد حکام و شاهان بویژه پس از ظهور مکتب لیبرالیسم به دست آدام اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰م) و توماس مالتس (۱۷۶۶-۱۸۳۴م) و دیوید ریکاردو (۱۷۷۲-۱۸۲۳م) که بر "قانون طبیعی" در زندگی انسان و در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انگشت می‌گذاشت و منادی تحقیق آزادی‌ها و برابری

۱- "الديوقратية في ميزان العقل والشرع" (دموکراسی در ترازوی عقل و شرع)، "تألیف معلوم"، دارالفنون، بیروت، صفحه ۴۳، به نقل از "الاسلام والنصرانية" (محمد عبده)، صفحه ۳۵.

۱- "الوثائق السياسية للعهد النبوي" [استاد سیاسی دوره پیامبر] دکتر محمد حمید الله. دارالارشاد، بیروت، صفحه ۳۹.

انسانها بود، مطرح گردید.

سرانجام "نظریه قرارداد اجتماعی" از سوی توماس هابز (۱۵۸۸ – ۱۶۷۹) و جان لاک (۱۶۳۲ – ۱۷۰۴) و ژان ژاک روسو (۱۷۱۲ – ۱۷۷۸) مطرح شد که آشکارا اعلام کرد آزادی و برابری حق طبیعی و بدیهی هر انسانی است. با توجه به تناقض منافع افراد با یکدیگر، آنها برای تشکیل یک جامعه سیاسی، قراردادی اجتماعی میان خود به امضا رسانندند. بنابراین، حاکمیت باید از آن همه مردم بوده و حاکم باید نماینده ملت باشد که با اراده آزاد آنان انتخاب می‌شود و حق عزل و برکناری حاکم در صورت اعمال استبداد و خود کامگی، با مردم خواهد بود. در حالی که "شهروندی" بر اساس اصل اعلام شده در سال ۱۶۴۸ و آغاز پیدایش دولتهای ملی به معنای "پیروی رعیت از دین پادشاه خود" بود و به برطرف ساختن فتنه‌ها و درگیری‌های دینی نینجامید و با گسترش اندیشه‌های دوران رنسانس و مطرح شدن حقوق بشر و مفهوم شهروندی همزمان شد. ایده شهروندی، آشکارا از اعتقادات دینی فراتر رفت و به عنوان حق ثابتی در زندگی سیاسی رسوخ کرد و به صورت یکی از بنیادهای اساسی روند دموکراسی درآمد. از آن زمان بدین‌سو، زندگی سیاسی در اروپا و تمام جهان غرب، دستخوش تحول شد و سرانجام بر پایه دو اصل اساسی زیر،

استوار گردید:

اصل نخست: دموکراسی به این معنا که ملت صاحب قدرت حقیقی است و همه قدرت‌ها - بر پایه سازوکارهای قانونی روشن - از اراده ملت سرچشمه می‌گیرد.

اصل دوم: لائیسم یعنی جدایی دین از سیاست به گونه‌ای که دولت، دین معنی نداشته باشد؛ زیرا اصولاً پیوندی با دین ندارد و دین مسئله‌ای فردی است و به آزادی‌های فردی واگذار شده است. دولت نیز کار پاسداری از آزادی‌ها و از جمله آزادی دینی را بر عهده دارد و بر پایه بی‌طرفی نسبت به ادیان (با درجه‌ای کمتر یا بیشتر در دولتهای مختلف) شکل گرفته است.

۳- شهروندی در دولت اسلامی: پیمان ذمه

حکومت اسلامی، تجمّعی سیاسی است که اسلام را به عنوان مرجعیت خود در همه امور در نظر گرفته است. از این رو طبیعی است که گفته شود: هر مسلمانی که در چارچوب این تجمع قرار می‌گیرد، شهروندی به شمار می‌رود که از همه حقوق برخوردار است و متعهد به انجام همه وظایف ناشی از احکام شرعی و برگرفته از متون مقدس یا تصمیمات اتخاذ شده از سوی ولی امر می‌باشد.

ولی فقهاء از نوع دیگری از شهروندانی که در پرتتو دولت

اسلامی زندگی می‌کنند، یعنی غیر مسلمانانی که با این دولت پیمان ذمه بسته‌اند و آنان را "أهل دارالاسلام" می‌نامند، یاد می‌کنند.

الف - تعریف پیمان ذمه

پیمان ذمه پذیرش زندگی برخی از مردم غیر مسلمان در "دارالاسلام" است که در ازای اعطای جزیه و پایبندی به احکام دنیوی اسلام، دین خود را حفظ می‌کنند.^۱ و همچون دیگر پیمان‌ها، دارای دو طرف است:

طرف اول دولت است که امام یا نایب وی آنرا نمایندگی می‌کند. [امضای] پیمان ذمه جز از سوی این دو مقام، درست نیست. رأی اکثریت مالکی‌ها و شافعی‌ها و حنبلی‌ها چنین است. این حق مشابه حق دولت‌های معاصر در اعطای تابعیت به بیگانگان است.

و یا همان امت است که هر فردی می‌تواند آنرا نمایندگی کند و هر مسلمانی می‌تواند چنین پیمانی را به نیابت از امت، جاری سازد. این نظر حنفی‌هاست و در واقع مقام و شأن شهروندی را اعتلا می‌بخشد و آن را به همه امت مرتبط می‌داند و حق منحصر به فرد سلطه حاکمه قرار نمی‌دهد.

طرف دوم غیرمسلمان است؛ یعنی انسانی که در موطن خود

حضور دارد، ولی همچون دیگران به این دین نگرویده است و می‌خواهد به عنوان شهروند در کشوری که در آن زاده شده و پرورش یافته به اقامتش ادامه دهد. و یا انسان بیگانه‌ای است که می‌خواهد در "دارالاسلام" اقامت دائمی داشته باشد. روایت مشهور نزد مالکی‌ها آن است که: «پیمان ذمه برای همه انواع کفار جایز است و در این میان، تفاوتی میان اهل کتاب و دیگران و نیز میان بت پرست عرب و غیر عرب وجود ندارد.»^۱ در نظر حنفی‌ها و یک روایت از احمد، در آن بت پرستان عرب- که دیگر وجود ندارند- مطرح نشده است.

ب- شرایط پیمان ذمه

از نظر مسلمانان، یکی از شرایط پیمان ذمه آن است که دائمی باشد و دولت نتواند آنرا نقض کند. ولی طرف دیگر هرگاه بخواهد می‌تواند آنرا نقض نماید. نظر اکثریت فقهاء چنین است. پرداخت جزیه در هر سال و پایبندی به احکام اسلامی در مواردی جز عبادات و احوال شخصی نیز از شرایط پیمان ذمه است. دیگر شروط یاد شده از سوی فقهاء شامل حق ولی امر در

۱- "الموسوعة الفقهية الكويتية" (۱۲۳/۷) به نقل از "الخطاب" (۳۸۰/۳) و "جوهر الإكيليل" (۲۶۷/۱).

۱- این تعریف از دیدگاه‌های فقهاء نتیجه شده است؛ نگاه کنید به "الموسوعة الفقهية الكويتية" (۱۲۱/۷).

تحمیل شرط‌های اضافی می‌گردد که بر حسب شرایط و افراد، متفاوت است.

ج- حقوق اهل ذمه

قاعدۀ کلی حقوق اهل ذمه این است که هر چه دیگران دارند آنها هم می‌توانند داشته باشند؛ قاعده‌ای که حنفی‌ها آنرا عیناً یاد کرده و عبارات دیگر مذاهب نیز بر آن دلالت دارد و از نظر همه مسلمانان در شمار مسلمات است. فقهاء عیناً به مهم‌ترین این حقوق که در حال حاضر "حقوق بشر" نامیده می‌شود اشاره کرده‌اند، از جمله:

- حق پاسداری از جان و مال و ناموس. علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) می‌فرماید «آنها [پرداخت] جزیه را پذیرفتند تا اموال آنان چون اموال ما و خونشان چون خون ما باشد.»^۱

- حق اقامت و حق جابه‌جایی در تمام سرزمین اسلامی؛ البته به استثنای مکه و مدینه چون آنها اختصاص به ادای مناسک دینی [حج] مسلمانان دارند. نظر ارجح نزد فقهاء در تفسیر "ارض العرب" یا "جزیره العرب" - که غیرمسلمانان از اقامت در آن منع شده‌اند -

۱- "موسوعة فقه علی بن ابی طالب" - محمد رواس قلعجي، دارالفنائس، بيروت
به نقل از "المغني" (۳۷۵/۸) و "بدائع الصنائع" (۱۱۱/۷).

مکه و مدینه بودن آن است.^۱

- پاسداری از عقاید و ادای عبادات و پای‌بندی به احکام دینی خویش در پیمان‌نامه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسیحیان نجران آمده است: «... اهالی نجران و پیرامون آن، جملگی جوار [و در پناه] خدا به شمار می‌روند و محمد پیامبر فرستاده خدا، اموال و جان و دین و غایب و حاضر و عشیره و خرید و فروش و هر چه را در اختیار دارند-کم یا زیاد- بر عهده (ذمه) خود می‌گیرد و هیچ اسقفی از اسقفان و راهبی از راهبان و کاهنی از کاهنان ایشان را تغییر نمی‌دهد...»^۲ تمام فقهاء حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی برآند که چنانچه پیمان ذمه‌ای با غیر مسلمانان در سرزمینشان بسته شود، اهل ذمه می‌توانند کلیساها‌یی که نیاز دارند در آن بنا کنند؛ زیرا ملک و سرزمین، از آن آنهاست...».^۳

د- وظایف اهل ذمه:

۱- در این موضوع، احادیث صحیح بسیاری وارد شده است. از جمله آنچه که البخاری در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بهنگامی که در بستر مرگ بود، نقل کرده است: «در جزیرة العرب دو دین باقی نخواهد ماند». جمهور فقهاء برآند که جزیرة العرب در اینجا به معنای مکه و مدینه است.

۲- "الوثائق السياسية للعهد النبوى" (استناد سیاسی دوره پیامبر) صفحه ۱۴۰، (محمد حمید الله)، دارالارشاد، بیروت. و نیز نگاه کنید به: "فتح البلدان"

(بالاذرى) و "الخراج" (ابی يوسف).

۳- "الموسوعة الفقهية الكويتية" باب اهل الذمة؛ (۷/۱۳۰).

وظیفه نخست - پایبندی به پرداخت جزیه

این به عنوان مالیاتی است که پرداخت آن بر اهل ذمه واجب می‌گردد و در ازای حفظ جان یا سکونت در سرزمین اسلامی نیست^۱ و تنها هنگامی واجب می‌شود که پس از جنگ حاصل شده باشد؛ ولی اگر حاصل صلح باشد، باید با تفاهم و رضایت اهل ذمه در نظر گرفته شود. گاهی نیز صلح برقرار می‌شود و پیمانی میان مسلمانان و دیگران- بی‌هیچ جزیه‌ای- بویژه زمانی که مسلمانان در کشور غیرمسلمانان زندگی کنند- بسته می‌شود. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با بنی مدلح بر اساس اینکه دشمنان او را علیه وی یاری نرسانند پیمان بست و از آنها جزیه‌ای نخواست. سپس پیمان صلح حدیبیه را با قریش بست و به مدت ده سال جنگ را متوقف ساخت و جزیه‌ای در کار نبود. از آن روش‌تر، صحيفه مشهور مدینه است که براساس آن توافق شد مسلمانان و یهودیان و مشرکان در یک دولت، زندگی مشترک و همزیستی داشته باشند و علیه هر دشمن خارجی، از این دولت دفاع کنند. در اینجا نیز جزیه‌ای مطرح نبود؛ ولی همگان در جنگ دفاعی از مدینه شرکت می‌کردند. غیرمسلمانان تعهد کرده بودند در هر

اختلافی که در امور دنیوی میان آنها و مسلمانان بروز کند، تابع حکم خدا و پیامبرش باشند. شافعی نیز تأکید کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) «با یهودیان بدون گرفتن جزیه از ایشان، پیمان بست». و ابن تیمیه می‌نویسد «این مسئله چنان نزد علماء مشهور است که جنبه توادر دارد».^۲

وظیفه دوم- پایبندی به احکام دنیوی اسلام^۳

شامل احکام مربوط به نظام عمومی جامعه می‌شود. اهل ذمه در مسائل عادی و احوال شخصی خود کاملاً آزاد هستند؛ ولی در آنجا که مربوط به نظام جامعه و دولت در امور معاملات و مجازات‌ها می‌گردد باید تابع احکام شرعی باشند.

امام شافعی در تفسیر کلمه "الصغار" در آیه جزیه یعنی «... حَتَّى يُعْطُوا الْجِرْمِيَّةَ عَنْ يَدِ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه / ۲۹) (... تا به دست خود با خواری، جزیه بپردازند)، معتقد است که این کلمه به مفهوم اجرای حکم اسلام بر آنهاست. او می‌گوید «از اهل علم شنیدم که می‌گفتند "الصغار" آن است که حکم اسلام برایشان جاری گردد. و چه شبیه است این سخن به اینکه بگویند به دلیل خودداری از اسلام، اگر احکام اسلامی برایشان جاری شود، خوار گشته‌اند».^۴

۱- "الأم" (شافعی) و "أحكام اهل الذمة" (ابن القیم).

۲- "أحكام القرآن" (شافعی). (۶۱/۲).

۳- "الموسوعة الفقهية الكويتية" باب اهل الذمة؛ (۱۲۱/۷).

۴- به گفته "الموسوعة الفقهية الكويتية" این نظر برخی فقهای حنفی است و ما نیز در مشخص کردن چند و چون جزیه، آنرا ترجیح می‌دهیم.

می‌دانیم که امروزه شهروندان در هر کشوری تابع قوانین آن کشور هستند و این تبعیت، خواری یا ذلتی به شمار نمی‌آید و نتیجه طبیعی شهروندی و وابستگی به هر دولت معینی است. ولی همین وابستگی، در گذشته نوعی خواری و ذلت شمرده می‌شد؛ زیرا قوانین و احکام همواره ساخته و پرداخته طبقه حاکمه برای حمایت از خویش و خواری دیگران بود.

احکام دنیوی اسلام شامل معاملات مالی است. **الجصاص** می‌گوید «اهل ذمه در معاملات و تجارت و خرید و فروش و دیگر تصرفات، همچون مسلمانان‌اند». ^۱ به رغم اینکه تمام کشورهای معاصر همه شهروندان و افراد مقیم کشورهای خود را ملزم به رعایت قوانین مالی خود می‌کنند، ولی اهل ذمه در پرتو دولت اسلامی از آزادی معاملاتی که در دین آنها مباح است - حتی اگر از نظر مسلمانان حرام باشد - برخوردارند. جمهور فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت، معامله شراب و گوشت خوک در میان اهل ذمه را پذیرفته‌اند. ^۲

احکام مربوط به جنایات و مجازات‌های آن نیز در اصل شامل مسلمانان و اهل ذمه می‌گردد؛ البته به استثنای نوشیدن شراب که در مورد کسانی که قائل به حلال بودن آن‌اند، برای رعایت پیمان

۱- "تفسير الاحکام" (الجصاص) (٤٣٦/٢).

۲- "الموسوعة الفقهية الكويتية" باب اهل الذمة؛ (١٣٢/٧) به نقل از البدائع (الكاسانی) ١٤٣/٥، و "جواهر الاکیل" ٤٧٠/١ و "الاحکام السلطانية" (مارودی) ١٤٥ و "المغنی" (ابن قدامه) ٢٢٣/٥).

ذمه، کسی متعرض ایشان نمی‌شود. ولی دیگر جرایمی که موجب حدود یا قصاص یا تعزیر می‌شود، اصل آن است که در مورد همگان، مجازات‌ها اعمال می‌گردد. گواینکه فقهاء از برخی استنشاهای مختلف در میان مذاهب گوناگون سخن رانده‌اند ولی در هیچ‌کدام دلیل قاطعی وجود ندارد؛ بنابراین می‌توان گفت که فقهاء در مورد هیچ‌کدام اتفاق نظر ندارند.^۱

اهل ذمه تابع ولایت عام همان قضایی هستند که مسلمانان تابع آند؛ با این تفاوت که برای آنها عرصه‌هایی وجود دارد که می‌توانند در آن عرصه‌ها با احکام قضایی خاص خویش، مورد محکمه قرار گیرند.

٤- سخنی درباره جزیه

فقهاء در مشخص ساختن علت [در نظر گرفتن] جزیه در اسلام، اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند که جزیه، در حقیقت مجازات پافشاری بر کفر آنهاست^۲ که درست نیست؛ چون فقهاء اکثراً اتفاق نظر دارند که جزیه از زنان اهل ذمه و از فقیرانی که نمی‌توانند کار کنند و از راهبان گستته از صومعه‌ها گرفته نمی‌شود و اگر جزیه مجازات کفر آنها بود، لازم می‌آمد که از همه اینان گرفته شود. ولی به نظر جمهور فقهاء «جزیه در ازای معوضی، بر اهل ذمه

۱- "الموسوعة الفقهية الكويتية" باب اهل الذمة؛ (١٣٥/٧ و ١٣٦).

۲- این نظر برخی فقهاء مالکی است؛ "احکام القرآن" (جصاص) ١٠١/٣، "احکام القرآن" (ابن العربي) ٩٤٢/٢.

واجب می‌شود.^۱ از این فقهاء، هستند کسانی که معتقدند [پرداخت] جزیه بر ذمّی در ازای سکونت در سرزمین اسلام، واجب می‌شود؛ ولی تردیدی نیست که جزیه نمی‌تواند در ازای سکونت در دارالاسلام باشد؛ زیرا فرد ذمّی - به گفته فقهاء - ساکن ملک خوبیش است.^۲ کسانی هم هستند که معتقدند [پرداخت] جزیه در ازای پاسداری از جان، بر فرد ذمّی واجب می‌شود؛ ولی حفظ جان ذمّی در حقیقت نتیجهٔ پرداخت جزیه است، و نه علت آن.

ما این نظر را ترجیح می‌دهیم که می‌گویید: جزیه بر غیر مسلمانان، نوعی پیوند مالی میان آنها و جامعه اسلامی است که پذیرفته‌اند در آن جامعه زندگی کنند و از حقوق انسانی کامل خود از جمله حق بهره‌مندی از تأمین اجتماعی همانند همهٔ شهروندان برخوردار باشند. این نظر - همچنان که گفته شد - نظر برخی علمای حنفی است. آنچه اهل ذمّه در ازای پرداخت جزیه از آن برخوردار می‌شوند، دو مورد است:

یکم - تأمین اجتماعی در برابر جزیه

تأمین اجتماعی که مسلمانان در ازای پایبندی به زکات از آن

۱- "الموسوعة الفقهية الكويتية" باب الجزية (۱۵/۱۶۳).

۲- همان.

برخوردارند، از سوی اهل ذمّه نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد و عدالت ایجاب می‌کند که آنها در آن سهیم باشند؛ و از آنجا که زکات از نظر مسلمانان یک [فرضیه] و عبادت دینی است، عادلانه نیست که اهل ذمّه را - که مسلمان نیستند - بدان ملزم سازیم. از این رو جزیه جایگزین زکات شده است.

داستان زیر تأکیدی بر همین نکته است: روزی عمر بن الخطاب بر مرد سالخورده نایبنایی گذر کرد که در حال گدایی بود، به او گفت: «تو از کدام اهل کتابی؟ گفت: یهودی هستم. عمر گفت: چه چیز تو را به این حال و روز انداخته؟ گفت جزیه و نیاز و سن. عمر دست او را گرفت و با وی به منزلش رفت و در آنجا مبلغی به وی بخشید و سپس به دنبال خزانه‌دار بیت‌المال فرستاد و به وی گفت: به او و امثال او نگاه کن، به خدا سوگند اگر از جوانی اش سود جسته و در سالخوردگی رهایش سازیم، با وی به انصاف برخورد نکرده‌ایم.^۱

این نکته را نامهٔ خالد بن الولید به اهل حیره نیز تأکید می‌کند: «... و چنان کردم که هر مرد سالخورده‌ای که از کار کردن ناتوان شد یا دچار درد و گرفتاری گردید یا ثروتمندی بود که

۱- "الخرج" (ابویوسف)، صفحه ۱۵۰.

فقیر شد و همکیشانش به وی صدقه دادند، از پرداخت جزیه معاف گردد و خود و خانواده‌اش تا زمانی که در دارالاسلام اقامت دارند، از بیت‌المال مسلمانان تأمین گرددن.^۱ فقهاء معتقدند که جزیه اصولاً برای فقرای که مشغول به کار نیستند در نظر گرفته نمی‌شود. نظر جمهور فقهای حنفی و مالکی و حنبلی و قول غیر مشهوری نزد شافعی‌ها چنین است و استدلالشان این آیه کریمة الهی است: «لَا يُكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعُهَا» (بقره / ۲۸۶) (خداؤند به هیچ کس جز برابر با توانش تکلیف نمی‌کند...) از این روی آنها در مورد ساقط کردن جزیه از فرد ذمی که دچار عسر و حرج است اتفاق نظر دارند.^۲ ولی ساقط شدن جزیه از فرد ذمی تأثیری بر ذمی ماندن وی و پای‌بندی به وظایفش در رعایت نظام عمومی و نیز در استفاده از حقوق شهروندی او در دولت ندارد. این نکته‌ای است که عمر بن الخطاب در داستان یاد شده‌ای که با مرد نایبیانی یهودی داشت، و خالد بن ولید در متن نامه به مردم "حیره"، به آن اشاره کردن؛ هر دو مورد دلالت بر آن دارند که جزیه در ازای استفاده فرد ذمی از کمک‌های تأمین اجتماعی اسلامی است.

۱- "الخرج" (ابویوسف)، صفحه ۱۴۴؛ و "الاموال" (ابوعبید) (۴۶/۱)، چاپ حجازی.

۲- "الموسوعة الفقهية الكويتية" باب الجزية (۱۵/۱۷۸-۲۰۳).

دوم - خدمت زیر پرچم در ازای جزیه

دومین چیزی که فرد ذمی در ازای جزیه از آن استفاده می‌کند، معاف گشتن از خدمت زیر پرچم و به اصطلاح سربازی است که تنها مسلمانان باید آن را انجام دهند؛ زیرا جنگ دفاعی در دولت اسلامی، جهاد در راه خدا و نوعی عبادت است و شایسته نیست که غیرمسلمانان را برای شرکت در آن، در تنگنا قرار دهیم. فقهاء در وجوب دفاع از اهل ذمہ اتفاق نظر دارند و شافعی‌ها نیز تصریح کرده‌اند که در صورت ناتوانی در دفاع از آنها، جزیه ساقط می‌شود. یک سلسله حوادث تاریخی نیز مؤید این امر است. ابو عبیده بن الجراح طی نامه‌ای به کارگزاران خود بر شهرهای شام از آنها خواست تا جزیه را به صاحبانشان بازگردانند: «زیرا به اطلاع ما رسیده که چه مبلغی نزد ما گردآمده و اینکه شما شرط کرده‌اید که از شما دفاع کنیم و ما بر این کار توانا نیستیم؛ به همین دلیل، آنچه را از شما گرفتیم بازگرداندیم و بر شرایطی که میان ما و شما وجود دارد پای‌بند هستیم...»^۱

سوم - ساقط شدن جزیه در صورت شرکت افراد ذمی در جنگ

آیا در صورتی که اهل ذمہ در کنار مسلمانان در جنگ شرکت

۱- "الخرج" (ابویوسف)، صفحه ۱۳۹.

کنند، جزیه ساقط می‌شود؟ تا آنجا که از نظرات فقهای پیشین اطلاع یافته‌ام، پاسخی برای این پرسش نمیدهد؛ مگر آنچه الشلبی در حاشیه خود بر "شرح کنز الدقائق" یاد کرده که می‌گوید: «آیا چنین نیست که اگر امام یک سال از اهل ذمه یاری جوید و آنها در کنار او بجنگند، جزیه آن سال از ایشان ساقط نمی‌شود؟ زیرا شرع راه یاری اهل ذمه را به جای بذل جان، بذل مال قرار داده است.»^۱ و این بدان معناست که در صورت شرکت اهل ذمه در جنگ در کنار مسلمانان، جزیه ساقط نمی‌گردد.

ولی دکتر عبدالکریم زیدان که از فقهای بزرگ معاصر است می‌گوید «جزیه در ازای حمایت است. اگر اهل ذمه در دفاع از دارالاسلام مشارکت کردند، در واقع آنچه که جزیه را بر ایشان واجب کرده بود، انجام داده‌اند». او برخی سوابق تاریخی مهم را درباره ساقط شدن جزیه از اهل ذمه- اگر در دفاع از دارالاسلام [سرزمین اسلام] مشارکت کردند- یاد می‌کند که عبارتند از: یکم - نامه عتبة بن فرقان به مردم آذربایجان که در آن آمده است: «بسم الله الرحمن الرحيم. به این وسیله عتبة بن فرقان کارگزار

۱- "الموسوعة الفقهية الكويتية" باب الجزية، به نقل از حاشیة الشلبی بر "شرح کنز الدقائق" (۲۷۸/۳).

عمر بن الخطاب - خلیفه مسلمانان- به همه اهالی آذربایجان که پیروان ادیان گوناگون هستند و در دشت و کوه و مناطق دیگر زندگی می‌کنند، امان می‌دهد؛ مشروط بر آنکه به اندازه توان خود جزیه پردازند و چنانچه هر کس از ایشان در یک سال به لشکریان بپیونددن، جزیه آن سال از وی ساقط می‌گردد.»

دوم - طبری به نقل از پادشاه "الباب" در سرزمین ارمنستان به نام "شهر براز" روایت کرده که او از سراقة بن عمرو، امیر آن مناطق، درخواست کرد از گرفتن جزیه از وی و همراهانش چشم‌پوشی کند و آنها هرکاری که او بخواهد، علیه دشمنان ایشان انجام دهند. سراقة این درخواست را پذیرفت و به او گفت: «ما این را پذیرفتیم. کسانی از مشرکان که با دشمن می‌جنگند و یا توان پرداخت جزیه را ندارند ولی آماده شرکت در جنگ می‌شوند، جزیه آن سال از ایشان برداشته می‌شود. سراقة این موضوع را برای عمر بن الخطاب نوشت، او نیز اجازه داد و تحسینش کرد.»

سوم - نامه سراقة به اهالی ارمنستان که در آن آمده است: «بسم الله الرحمن الرحيم. بدین وسیله سراقة بن عمرو کارگزار خلیفه مسلمانان، عمر بن الخطاب به شهر براز و مردم ارمنستان و ارمنی‌ها امان می‌دهد. امان از جان و مال و دینشان؛ به طوری که زیانی نمی‌نند

و چیزی از آنان کاسته نشود. اهالی ارمنستان نیز وظیفه دارند که... در برابر هر هیجومی بسیج شوند و برای هر فرمانی که کارگزار آنرا به مصلحت دید، آماده باشند و به ازای آن، جزیه آنهایی که لبیک می‌گویند، ساقط می‌شود».^۱

چهارم - نامه سوید بن مقرن، فرمانده لشکر مسلمانان در سرزمین فارس در زمان عمر بن الخطاب به سلطان جرجان: «بسم الله الرحمن الرحيم. این نوشته از سوی "سوید بن مقرن" برای "رزبان صول بن رزبان" و اهالی دهستان و دیگر مردم جرجان است. بر شما لازم است که جزیه بپردازید و بر ما واجب است که از جان شما محافظت کنیم. و از هر کس از شما یاری گرفتیم، پرداختن جزیه پاداش او خواهد بود...»^۱

پنجم - جرائم در جبل الكلام در نواحی انطاکیه، پیمان را نقض کردند. ابو عبیده بن الجراح کسی را به انطاکیه فرستاد و دوباره آنرا فتح کرد. پس از فتح، حبیب بن مسلم الفهری را برآن به عنوان ولی یا کارگزار منصوب کرد. این یک بر جرجومه - محل سکونت جرائم - یورش برد و آنجا را به تصرف خود درآورد.

۱- "أحكام الذميين والمستأمنين في دارالاسلام" (أحكام اهل ذمة و پناه آورندگان به دارالاسلام)، دکتر عبدالکریم زیدان، مؤسسه الرسالة، بیروت، صفحات ۱۳۰ و ۱۳۱، به نقل از تاریخ طبری (۲۵۰/۵ به بعد).

مردم آنجا نجنگیدند ولی درخواست صلح و امان کردند. مصالحه با ایشان بر این اساس صورت گرفت که به یاری مسلمانان بشتابند و در کوههای لکام، چشم و سلاح آنها باشند؛ مشروط بر اینکه جزیه نپردازند. همه کسانی که در آن شهر بودند این پیمان را پذیرفتند.^۱

این سوابق تاریخی در عهد صحابه، در باره ساقط شدن جزیه از کسانی که در کنار مسلمانان به جنگ می‌پرداختند و در دفاع از سرزمین اسلامی مشارکت می‌کردند، کاملاً متناول بود (و در مورد مشرکانی که با دشمن می‌جنگیدند، به صورت قانون درآمده بود) و خلاف آن به ما نرسیده است. عمر بن الخطاب نیز هنگامی که سراقه اورا در جریان چنین تضمینی قرار داد، تحسیش کرد؛ این دلالت بر آن دارد که چنین حکمی در زمان صحابه، مورد اجماع بوده است.

بنابراین با مشارکت اهل ذمه با مسلمانان در دفاع از دارالاسلام، یا حتی اگر آماده این دفاع شدند و خود را مهیاً آن کردند، جزیه ساقط می‌شود؛ چون، شرط دفاع عملی مطرح نیست و تنها آمادگی برای این دفاع و جنگ علیه دشمنان کفایت می‌کند. اباضیه گفته‌اند کسانی که در دفاع از دارالاسلام مشارکت می‌کنند، لازم نیست

۱- منع پیشین، به نقل از تاریخ بلاذری (۲۱۷).

جزیه بپردازند؛ زیرا در شرح "النیل" [نیل الاوطار] در بحث جزیه آمده است: (و اینکه او - یعنی امام - می‌تواند همه جزیه را از ایشان ساقط کند؛ اگر اسلحه به دست در جنگ با دشمن به یاری مسلمانان شتافتند).^۱

۵- آیا پرداخت جزیه در پیمان ذمه شرط است؟

به نظر برخی علماء جایز نیست غیر مسلمانان در سایه دولت اسلامی زندگی کنند؛ مگر آنکه از ایشان جزیه دریافت شود. استدلال آنها به این آیه کریمه است: «فَاتَّلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا يَأْلِمُونَ الْآخِرَ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدِ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه / ۲۹) (با آن دسته از اهل کتاب که به خداوند و به روز باز پسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خداوند و پیامبر شریعت کرده‌اند حرام نمی‌دانند و به دین حق نمی‌گروند جنگ کنید تا به دست خود با خواری، جزیه بپردازند). و می‌گویند که این آیه همه احکام سابق را نسخ کرده است. آنها همچنین به احادیث صحیح بسیاری استدلال می‌کنند؛ از جمله این فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): «و اگر به دشمن خود از مشرکان

برخورد کردی، آنان را به سه خصلت فراخوان و هر کدام را که پذیرفتند از آنان بپذیر و از ایشان در گذر: ۱- آنان را به اسلام فراخوان؛ اگر پاسخ مثبت دادند، از آنان بپذیر و دست از ایشان بردار؛ ۲- اگر خودداری کردند، از ایشان جزیه بخواه. اگر پذیرفتند از ایشان بپذیر و از آنان در گذر؛ و ۳- اگر خودداری کردند از خداوند یاری گیر و با ایشان از در جنگ درآ.»^۱

به نظر ما همه احکام جنگ، در پیوند با شرایط مکانی و زمانی آنهاست و در مجموعه آنها ناسخ و منسوخی وجود ندارد و از نوع "انسایی" است که امام سیوطی به آن اشاره کرده است. "انساع" به مفهوم ربط دادن حکم شرعی به شرایط معینی است که با زوال شرایط، حکم نیز زایل می‌شود و با بازگشت آن، بازمی‌گردد. بنابراین به نظر ما جزیه جز بعد از جنگ، واجب نیست؛ ولی اگر جنگی اتفاق نیافتد، پیمان ذمه را می‌توان بدون جزیه یا با هر جایگزینی که مورد توافق قرار گیرد، منعقد کرد. موارد زیر مؤید این مطلب است:

- این آیه برای تشویق مسلمانان به جنگ با رومیان در پی اقدام آنان به قتل حارث بن عمیر الازدی فرستاده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد. این فرستاده را شرحبیل بن عمرو

۱- این حدیث را "مسلم" در صحیح خود آورده است (۱۳۵۷/۳).

۱- منبع پیشین، به نقل از شرح النیل، (۴۰۸/۱۰).

الغسانی، امیر قیصر بر شام، به قتل رساند. کشتن این فرستاده در حقیقت اعلان جنگ به مسلمانان بود؛ زیرا فرستاده‌ها را نمی‌کشند. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) لشکرمؤته را برای انتقام از وی تدارک دید؛ ولی این لشکر در پی رو به رو شدن با یک صدهزار نفر جنگنده رومی، کاری از پیش نبرد. شمار لشکریان مسلمانان سه هزار تن بود که از صحنه کارزار عقب کشیدند. این اتفاق در سال هشتم هجری اتفاق افتاد. مسلمانان یک سال بعد، در پی آگاهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از تدارک فراوان رومیان برای جنگ با مسلمانان، این کار را تکرار کردند. پیامبر اکرم (ص) دستور آماده باش لشکر العسره را صادر فرمود. این نشان می‌دهد که جنگ در پاسخ به تجاوزات آنها بوده و در پیوند با شرایط تجاوز است و جزیه ناشی از آن نیز با همین شرایط ارتباط دارد.

- اینکه مسلمانان با مردم سرزمین النوبه در مصر در زمان عمر بن الخطاب بدون گرفتن جزیه از آنها مصالحه کردند، تأییدی بر همین نکته است. تاریخ نگاران یادآور شده‌اند که علت آن ناتوانی مسلمانان در فتح این سرزمین به علت مهارت مردمان آن در تیراندازی بود. صلح نیز بیشتر به یک توافقنامه تجاری دو طرفه شباهت داشت که بر اساس آن مردم "نوبه" سالیانه سیصد رأس

[حشم] به مسلمانان هدیه می‌دادند و مسلمانان نیز غذایی به همان میزان تقدیم آنها می‌کردند. عثمان بن عفّان نیز این صلح نامه را امضا کرد؛ پس از او، کارگزاران و امراء پیاپی، چنین کردند و عمر بن عبدالعزیز [خلیفه اموی: ۶۱-۱۰۱ق] آنرا به رسیمت شناخت و بیش از ششصد سال تا زمان حکومت فاطمیان در مصر، ادامه پیدا کرد^۱ و اگر سبب پذیرش این صلح ناتوانی مسلمانان در فتح سرزمین نوبه بود، هرگز تن به تداوم آن در این مدت طولانی-که مسلمان^۲ به لحاظ قدرت به درجه‌ای رسیدند که می‌توانستند سرزمین نوبه را فتح کنند و پرداخت جزیه را به مردمان آنجا تحمیل نمایند- نمی‌دادند.

- همچنان‌که مسلمانان در زمان عمر بن الخطاب با "جراجمه" توافق کردند که یاور و چشم آنان علیه رومیان باشند و با آنکه آنها "جرجومه" در منطقه کوهستانی لکام و بخشی از دارالاسلام زندگی می‌کردند، جزیه‌ای از ایشان دریافت نکردند.^۳

- پیش از این، از قول دکتر عبدالکریم زیدان، چهار حالت توافق مسلمانان با اهل ذمه برای برداشتن جزیه از ایشان به شرط شرکت در جنگ در کنار مسلمانان را یادآور شدیم؛ لذا اجرای این

۱- نگاه کنید به "فتح البلدان" (بلاذری) و تاریخ طبری

۲- نگاه کنید به: "الکامل فی التاریخ" (ابن اثیر) و "الاموال" (ابوعبید) و "فتح البلدان" (بلاذری).

پیمان بدون گرفتن جزیه در صورت توافق دوطرف در مورد جایگرین آن، امکان پذیر است.

۶- از پیمان ذمه تا شهروندی

با فروپاشی دولت عثمانی در آغاز قرن بیستم، جهان اسلام به کشورهای متعددی که بیشتر آنها گرفتار استعمار شدند، پاره پاره شد. سپس جنبش‌های رهایی‌بخش به استقلال این کشورها انجامید و به علت اثرباری مسلمانان از مفهوم امروزی دولت، مقامات حاکمه در تمام کشورهای اسلامی اقدام به تدوین قوانین اساسی جدید با اعلام برابری همهٔ شهروندان نمودند؛ سپس - و به شکل پیاپی - صدور قوانین تشریعی الزامی برای همهٔ شهروندان صورت گرفت که بیشتر آنها پای‌بند احکام شرعی بود؛ ولی برخی نیز مخالفت‌های اساسی با احکام شرع را دربرمی‌گرفت.

به این ترتیب، پیمان ذمه در تمام کشورهای اسلامی پایان یافت و غیرمسلمانان با مسلمانان تابع پیمانی به نام پیمان شهروندی گشتند و از آنجا که شهروندی در پرتو قوانین بشری، متنضم مخالفت‌های شرعی فراوانی بود، بسیاری از رهبران خیش اسلامی گمان برندند که عنوان "شهروندی معاصر" با عنوان "ذمه معروف" در تاریخ اسلام، متناقض است. از این‌رو خواهان بازگشت به اجرای احکام شرعی تاریخی از جمله احکام پیمان ذمه و جزیه

شدند که به نوبهٔ خود هراس غیرمسلمانان را در پی داشت و دشمنان اسلام از آن برای مفسده‌جویی میان افراد یک کشور واحد، سوءاستفاده کردند؛ اجازه دهید این مسئله را این‌گونه توضیح دهم:

الف - "پیمان ذمه" در چالش میان قرارداد شرعی و شرایط تاریخی

پیش از این، بنیادهای شرعی "پیمان ذمه" - که به نظر ما جز در برخی جزئیات غیر مؤثر، تفاوتی با "پیمان شهروندی" ندارد - را یادآور شدیم. اساس پیمان ذمه - آنچنان‌که گفتیم - آن است که غیر مسلمانان در سایهٔ دولت اسلامی و برخوردار از تمام حقوق شهروندی - مگر برخی استثناهای مربوط به احکام دینی آنها - در ازای پای‌بندی به احکام دنیوی اسلام زندگی کنند. این احکام، قوانین مربوط به معاملات و مجازات‌ها و موارد مشابه و نیز پرداخت تعهد مالی مشخصی در ازای معاف شدن از خدمت زیربرچم و بهره‌برداری و استفاده از وابستگی به جامعه اسلامی و برخورداری از مزایای تأمین اجتماعی که مسلمانان با پرداخت زکات به عنوان یک عبادت در آن سهیم هستند را شامل می‌شود. عدالت ایجاب می‌کند که غیرمسلمانان به عنوان دیگری در آن مشارکت کنند تا ناگزیر به این عبادت اسلامی نشوند. به همین

دلیل بوده که زنان و کودکان و ناتوانان از کار و کسب، از پرداخت جزیه معاف بودند. فقهاء اختلاف نظر زیادی در مورد مقدار آن دارند؛ عمر بن الخطاب موافقت کرد که در مورد مسیحیان بنی تغلب که از پرداخت جزیه خودداری می‌کردند، میزان جزیه مبلغی برابر با زکات باشد. جمهور فقهاء نیز اتفاق نظر دارند که مبلغ جزیه باید با رضایت اهل ذمه تعیین شود و همچنان که دیدیم، گاه پیمان ذمه اصولاً بدون پرداخت جزیه نیز امضا شده است.

ولی در تاریخ اسلام، این احکام تحت تأثیر اقدامات حکام قرار گرفت. آنها گاه اهل ذمه را مورد احترام و تکریم قرار می‌دادند و گاهی به ایشان ستم روا می‌داشتند و تحقیرشان می‌کردند. همچنان که برخی از اهل ذمه با دشمنان، علیه مسلمانان همکاری می‌کردند و بهانه چنان اقداماتی را فراهم می‌آوردن. فقهاء هم مواضع متفاوتی داشتند؛ کسانی چون امام الازاعی و دیگران به دفاع از اهل ذمه می‌پرداختند و کسان دیگری تحت تأثیر برداشت‌های خاص خود و با توجیهی که با توجه به برخی متون یا اقدامات به دست می‌آوردن، بر انواع تعیض و تحقیر نسبت به اهل ذمه پافشاری می‌نمودند.

ب - شهروندی، تحول تاریخی پیمان ذمه است

امروزه ایده شهروندی براساس برابری همه شهروندان در برابر دولت در حقوق و وظایف و همراه با حفظ آزادی‌های فردی در چارچوب عقیده و عبادات، تثیت شده است. درست بر همین اساس بود که نخستین دولت اسلامی در مدینه منوره پایه‌ریزی شد و مسلمانان اجمالاً طی دوره‌های گوناگون تاریخ خود تا فروپاشی دولت عثمانی، آنرا ادامه دادند؛ گواینکه هر از گاهی برخی اقدامات نادرست هم مطرح می‌شد. مسلمانان بر این قرارداد، "پیمان ذمه" نام نهادند و شهروندان غیرمسلمان نیز خود را "أهل ذمه" یا "ذمی" نامیدند. تنها تفاوت موجود میان شهروندی و "پیمان ذمه" مربوط به قوانین دولتی تعیین کننده حقوق و وظایف شهروندان آن است. دولت غیراسلامی، قوانین خود را بر اساس قوه قانون‌گذاری خود در نظر می‌گیرد و تدوین می‌کند؛ حال آنکه دولت اسلامی، قوانین تفصیلی خود را طبق نظر قوه قانون‌گذاری خود و البته در چارچوب احکام شرعی قطعی در پیوند با قرآن کریم و سنت مطهر نبوی تدوین و وضع می‌کند.

هنگامی که ملتی خود پای‌بندی به احکام شریعت اسلامی را بر می‌گزیند، برخی از این احکام ممکن است در ادیان غیر مسلمانان، حرام یا مباح باشد؛ لذا نباید آنان را ملزم به مواردی مخالف با دین خود کرد. این تفاوت، شهروندی در پرتو دولت اسلامی را دارای ظرفیت رعایت آزادی‌های دینی بیشتری می‌کند.

امروزه در بسیاری از کشورهای لائیک، شاهد اجبار مسلمانان به مخالفت با احکام شرعی خویش از قبیل مسئله حجاب هستیم؛ حال آنکه ما در سایه هیچ یک از دولت‌های اسلامی در تاریخ، شاهد اجبار غیر مسلمانان به مخالفت با احکام دین خود نبودیم.

به همین دلیل معتقدیم که "پیمان ذمه" با بنیادهای شرعی خود به لحاظ برابری اصولی میان شهروندان و پاسداری از آزادی‌های دینی، تفاوتی با پیمان شهروندی نمی‌کند و آنچه که در برخی احکام شرعی جزئی به صورت نابرابری ظاهری دیده می‌شود، مربوط به رعایت آزادی‌های دینی است. در مورد جزیه نیز باید گفت در صورتی که پس از جنگ مطرح شده باشد، حکم شرعی الزام آوری است و ما برآئیم که می‌توان در چارچوب هرگونه توافق متضمن پای‌بندی غیرمسلمانان به احکام نظامات عمومی و نیز تحقق عدالت و برابری میان همگان در موجبات دفاع از کشور و همچنین موجبات تأمین اجتماعی از آن درگذشت؛ بویژه آنکه جمهور فقهاء میان "جزیه اجباری" و "جزیه تصالحی" (یا توافقی) تفاوت می‌نهند و معتقدند که جزیه تصالحی (توافقی) مبلغ مشخصی ندارد و با توافق دوطرف تعیین می‌شود و این جزیه را می‌توان با هر عنوان دیگری عوض کرد؛ همان‌گونه که عمرین

الخطاب با دو برابر ساختن زکات درحق بنی تغلب و براساس درخواست خودشان، چنین کرد.^۱ حتی در دوره‌های نخست اسلامی در برابر مشارکت دادن اهل ذمه در جنگ‌ها، از دریافت جزیه بینیازی حاصل شد.

ج- میثاق اسلامی پیمان ذمه را برابر با شهروندی می‌داند

"میثاق اسلامی" صادره از سوی "اتحادیه جهانی علمای مسلمان" در سال ۲۰۰۷م، بحث خاصی را به اهل ذمه و شهروندی اختصاص داده که متن آن را عیناً نقل می‌کنیم:

چنانچه غیرمسلمانان در سرزمین‌های اسلامی با مسلمانان زندگی کنند و اهل آن دیار و شهروندان آن کشور باشند، در شرایط و پیمانی دائمی به نام "عقدالذمه" قرار دارند، "ذمه" در اینجا به معنای عهد و پیمان و امان است و از این‌رو چنین نامی بر آن اطلاق شده که با خدا و رسول و گروه مسلمانان، پیمان دارند و هم‌عهندند که در حمایت اسلام و در پناه جامعه اسلامی و در اطمینان و امان، زندگی کنند. آنها بنابر پیمان ذمه‌ای که با مسلمانان

۱- "السنن الکبری" (بیهقی) ۲۱۶/۹ و "الخراج" (ابویوسف) صفحه ۱۲۰ و "الاموال" (ابو عبید) صفحه ۴.

دارند، از امان و تضمین ایشان برخوردارند. این پیمان به غیرمسلمانان چیزی را می‌دهد که امروزه معادل تابعیتی است که کشورها به شهروندان خود می‌دهند و در نتیجه آن، از حقوق شهروندی و وظایف مربوط به آن برخوردار می‌شوند.

براین اساس، فرد "ذمی" به تعبیر فقهای مذاهب مختلف اسلامی "أهل دارالاسلام" (در شمار اهالی اسلام) است "أهل دارالاسلام" اصطلاحی فقهی است که معادل سیاسی امروزی آن "شهروندی" است . در واقع "شهروندی" وضعیت پیشرفتة "عقد ذمه" ای است که مسلمانان مبتکر آن بودند.

و از آنجا که امروزه واژه "ذمه" به دلیل ناآشنایی بیشتر مردم با معنای حقیقی آن و نیز برخی سوءاستفاده‌هایی که در تاریخ از آن شده، نزد بسیاری از مردم پذیرفته شده نیست و آنرا مربوط به شهروندان درجه دوم می‌دانند، مانع در آن نمی‌بینیم که آنرا با "شهروندی" که امروزه برای مردم شناخته شده است، تعویض کنیم. مسلمانان، نخستین کسانی هستند که همه حقوق ساکنان دارالاسلام را به ایشان دادند و کسانی را که با ایشان زندگی می‌کردند ولی دین آنان را نداشتند، در کتف حمایت و تضمین خود و حتی تضمین و پیمان خدا و رسولش قلمداد کردند.

عقد الذمه و شهروندی

وقتی جزیيات عقدالذمه را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که غالباً با اصل شهروندی مطابقت دارد.

- عقدالذمه همیشگی است و فرزندان بدون نیاز به تمدید، آن را از پدرانشان به ارث می‌برند. پیمان شهروندی نیز چنین است.

- مسلمانان و رهبری آنان حق نقض "عقدالذمه" را ندارند و در مورد آنان "عقد لازم" است؛ حال آنکه فرد ذمی می‌تواند آن را نقض کند. شهروندی نیز چنین است و به صاحبیش تابعیت می‌دهد و دولت نمی‌تواند آنرا بازستاند؛ ولی صاحبیش می‌تواند از آن چشم‌پوشی کند.

- اگر مردی عقدالذمه را نقض کرد، این نقض شامل همسر و فرزندانش - حتی اگر زیر سن رشد باشند - نمی‌شود و آنها همچنان از تابعیت دارالاسلام برخوردار می‌مانند. این امتیاز که در هیچ پیمان دیگری وجود ندارد، عقد ذمه را درست مانند پیمان شهروندی امروزی می‌کند.

- عقدالذمه لزوماً ناشی از جنگ و تحمیل جنگی نیست؛ ممکن است ناشی از اقامات دست کم یکسال - به نظر ییشترا فقهاء - در سرزمین اسلامی باشد. وقتی پناه‌پذیر غیرمسلمان بخواهد اقامات خود را برای بیش از یکسال در سرزمین اسلامی تمدید کند، می‌تواند با تابعیت آنرا کسب کند (در این صورت "ذمی" می‌شود) و یا به کشور خود بازگردد که این نیز شبیه دستیابی به تابعیت و

حق شهروندی در قوانین معاصر به هنگام اقامت سال‌های معینی در هر کشور است.

- عقد الذمه را امام یا نایب او به نیابت از مسلمانان منعقد می‌کند و همچون تابعیتی است که دولت اعطای می‌کند.

- همه مردم با هر دینی که داشته باشند و حتی اگر دینی نداشته باشند و راضی به زندگی با مسلمانان باشند و از قوانین عمومی آنها پیروی کنند که نظر حنفی‌ها و در روایتی مالکی‌ها و بنابر روایتی نقل شده از احمد بن حنبل چنین است، می‌توانند وارد عقد ذمه با مسلمانان گردند؛ چیزی که امروزه کشورها در اعطای تابعیت به هر کس بدون در نظر گرفتن دین یا باورهایی که دارد، انجام می‌دهند.

- حقوق "اهل ذمه" اساساً همچون حقوق شهروندی است. آنها نیز حقوق و وظایف ما را دارند. آنها از حقوق کامل خود در اعتقادات و عبادات و احوال شخصی و از حمایت دولت برای حفظ جان و مال و ناموسشان برخوردارند و همچون مسلمانان، حق دارند زیر چتر تأمین اجتماعی دولتی قرار داشته باشند؛ همچنان‌که تابع قوانین عمومی و بهره‌مند از قوانین قضایی و دارای حق مراجعت به محاکم قضایی برای حمایت از هر نوع ستم احتمالی که با آن روبرو می‌شوند هستند. حتی اگر خلیفه [و رهبر

مسلمانان] متهم باشد، فرد "ذمی" می‌تواند همچون هریک از مسلمانان، او را به پای میز محاکمه بکشاند.

- به نظر ما در این دوران، "شهروندی" در عناصر اساسی خود با "عقد ذمه" مطابقت دارد و می‌تواند به ضوابط شرعی دیگری نیز پای‌بند باشد. گواینکه بسیاری از شرایطی که فقها یادآور شده‌اند، اقداماتی متناسب با مصلحت مسلمانان بوده و علماء و رهبران اسلامی در زمان خود با آنها موافقت داشته و ضرورتاً برای همیشه الزام‌آور نیستند.^۱

۱- "الميثاق الاسلامی" منتشر اتحادیه جهانی علمای مسلمان، ترجمه فارسی از انتشارات مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، صص ۱۳۵ - ۱۳۷.

سفید

فصل سوم

شهروندی مسلمانان در اروپا؛ وظایف و حقوق

شده‌اند که با مجموعه دیگری که در دین، نژاد یا اندیشه با آنها اختلاف دارند، همزیستی داشته و تابع قدرت واحدی باشند تا کارهای آنان را اداره کند و روابط‌شان را سامان بخشد و سیاست‌های آنان را مشخص سازد. نتیجه آنکه همزیستی به مفهوم وابستگی به یک کشور و دولت معین و دوستی و علاقه نسبت به آن است. با این توضیحات، آیا یک مسلمان می‌تواند به دولتی یا کشوری غیر اسلامی وابسته باشد و دوستی و ولایت خود را نشار آن کند؟ و اگر این امر جایز باشد، آیا در مورد دولت مزبور شرط‌هایی وجود دارد که پس از احراز آنها، یک مسلمان بتواند نسبت به آن تولی جوید؟ سایر وظایف شرعی او کدام است؟

الف - وابستگی مسلمان به دولت اسلامی

در پاسخ به پرسش بالا می‌گوییم آری، یک مسلمان می‌تواند به یک دولت غیر اسلامی وابسته باشد و ولایت خود را نشار آن نماید؛ چون در سنت مظہر نبوی این امر وارد شده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به یاران مسلمانش اجازه داد تا همراه با خویشان مشرک خود و زیر سلطه آنها باقی بمانند. سلطه قبیله در آن روزگار، شبیه سلطه دولت در حال حاضر بود. آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) به یارانش فرمان داد تا به

شهروندی مسلمانان در اروپا:

وظایف و حقوق

در فصل نخست این کتاب، بر مشروعيت همزیستی و زندگی مشترک تأکید کردیم و روشن ساختیم که مفهوم تولی و تبری [دوستی و دشمنی] در اصل، تعارضی با مشروعيت همزیستی ندارد. آنگاه به پایه‌های شرعی حاکم بر همزیستی یعنی به رسمیت شناختن دیگری، اخلاق، عدالت و همکاری پرداختیم و در فصل دوم، معنای شهروندی و تحول تاریخی آنرا شرح دادیم و مقایسه‌ای میان آن و "پیمان ذمه" در احکام شرعی و در تاریخ اسلام به عمل آورده‌یم. اینک به موضوع «شهروندی مسلمانان در اروپا» می‌پردازیم:

زندگی مشترک میان مردم فقط در چهارچوب یک کشور معین صورت می‌گیرد و این به آن معناست که مجموعه‌های از مردم راضی

ب- شرط‌های وابستگی به دولت غیراسلامی

شرط‌هایی که باید در یک دولت برقرار باشد تا مسلمان بتواند ولایت خود را نشارش کند، عبارتند از:

۱- نسبت به مسلمانان، ستمگری نکند. سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مهاجرت مسلمانان به حبسه این بود که در آن سرزمین «پادشاهی وجود دارد که به کسی ستم نمی‌کند». و نیز این سخن خداوند متعال که فرموده است «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلِمُوا» (نحل/۴۱) (و کسانی که پس از ستم دیدن، در راه خدا هجرت کردند...) به معنای مشروعیت هجرت برای کسانی است که در سرزمین خود مورد ستم قرار گرفته‌اند و اگر ستمی بر آنها نرود، می‌توانند همان جا بمانند.

۲- در دین خود آزار نبینند؛ زیرا اگر مسلمان در سرزمین خود از عمل به دینش باز داشته شد، می‌تواند از آنجا مهاجرت کند. خداوند متعال می‌فرماید «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتُّوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ» (نحل/۱۱۰) (سپس پروردگارت برای آنان که پس از آزار دیدن هجرت گردیدند، آنگاه جهاد کردند و شکیبایی ورزیدند، بی‌گمان پروردگارت [نسبت به آنان] پس از آن همه [مصالح] آمرزنده‌ای بخشاينده است). در این آیه، روشن شده که فتنه‌انگیزی در دین و

حبشه مهاجرت کنند؛ زیرا در آنجا «پادشاهی وجود دارد که ستم بر کسی روا نمی‌دارد». این به‌آن معناست که به مسلمانان اجازه داده شده در زیر سلطه قدرتی غیراسلامی که به‌ایشان ستم نمی‌کند، قرار گیرند. در کتب تاریخ نیز آمده که یک بار قیامی عليه نجاشی [پادشاه حبسه] اتفاق افتاد و مسلمانان مهاجر تصمیم گرفتند در کنار نجاشی با شورشیان بجنگند؛ ولی او با این کار موافقت نکرد. بنابراین ولایت نسبت به قدرتی غیراسلامی تا زمانی که این قدرت در چهارچوب حق مشروع، از آنان حمایت می‌کند، جایز است. تاریخ اسلام سرشار از میلیون‌ها مسلمانی است که در کشورهای غیراسلامی خود مورد ستم قرار گرفتند؛ ولی از آنجا مهاجرت نکردن و برخی از این کشورها اسلام آورده‌اند و برخی دیگر تا به امروز هنوز اسلام نیاورده‌اند. هنوز هم حدود یک سوم مسلمانان به صورت اقلیت‌های دینی زیر سلطه غیرمسلمانان قرار دارند. تأیید دیگری برای نکته آن است که وقتی انسان اسلام آورد، به او دستور نمی‌دهند که از کشورش مهاجرت کند. چون جمهور فقهاء در مورد عدم وجوب هجرت از آنجا، اتفاق نظر دارند و اصل در آن، مباح بودن است که البته ممکن است بر حسب شرایط، حرام یا واجب شود.

آزار دینی، هجرت از وطن را مباح می‌سازد؛ یعنی اگر کسی در دینش آزار نمی‌بیند می‌تواند در وطن خود باقی بماند.

ج- وظایف یک مسلمان در کشور غیراسلامی

وظایف شرعی یک مسلمان در کشوری غیراسلامی که به او ستم نمی‌شود و در دینش مورد آزار قرار نمی‌گیرد، آن است که با اخلاق اسلامی با دیگر مردم زندگی کند و بکوشد تا با آنها در مواردی که مباح، واجب یا مستحب است، همکاری کند و با ایشان عادل باشد و به وظایفی که بر عهده اوست تا آنجا که تعارضی با آزادی‌های دینی و دیگر وظایف شرعی اش نداشته باشد، پایبندی نشان دهد و نسبت به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، خیانت نکند؛ زیرا خیانت در هر حالتی جایز نیست.

د- تعارض وظایف ملی با احکام شرع

چنانچه تعهدات دینی مسلمان با وظایف وی در برابر کشوری که بدان وابسته است، در تعارض قرار گرفت، او وظیفه دارد در حد توان، میان آنها هماهنگی ایجاد کند و اگر موفق به این کار نشد، باید به وظیفه مهم‌تر پردازد و در صورت گزینش وظیفه دینی، شایسته است آنرا اعلام کند و پیامدهای این کار خود را بر

عهده گیرد و مجازات قانونی را که احتمالاً متوجه او می‌شود، پذیرد و آشکارا علت گزینش خود را- مبنی بر اینکه وظیفه قانونی با باورهای دینی اش تناقض دارد- بیان نماید. ولی اگر تصمیم گرفت تعهدات ملی خود را انجام دهد، نزد خداوند متعال گناهکار است. البته ممکن است ناگزیر به این کار شده باشد؛ در این صورت، غفران الهی نصیبیش خواهد شد. تعارض میان وظایف ملی و احکام شرعی، احتمالی است که همیشه وجود دارد؛ ولی البته مشروعیت شهروندی مسلمانان در یک کشور غیراسلامی را نقض نمی‌کند؛ در این صورت، او باید به فقه موازن‌های بازگردد و براساس آن، یکی از چند وظیفه را برگزیند.

این تعارض ممکن است میان خود وظایف شرعی نیز مطرح گردد. مثلاً میان وظایف مطلوب در راستای منافع خانواده و وظایف مطلوب در راستای منافع امت ممکن است تعارض باشد.

ه- وظایف شهروندان مسلمان در اروپا

وقتی یک مسلمان شهروند در کشوری اروپایی زندگی می‌کند، در معرض پرسش‌های فراوانی از جمله مشروعیت این شهروندی، میزان پایبندی به حقوق و وظایف چنین شهروندی قرار دارد. ما پیش از این به مشروعیت شهروند بودن مسلمان در اروپا اشاره

کردیم و گفتیم همه کشورهای اروپایی پایبند میثاق سازمان ملل و اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر هستند و هیچ مسلمانی در آنجا، به لحاظ اصولی در معرض ستم و آزار در دین خود قرار نمی‌گیرد، ولی ممکن است در معرض برخی تنگاه‌ها قرار گیرد. ما یادآور شدیم که هجرت از وطن امروزه واجب نیست و حتی ممکن است مستحب هم نباشد و حداکثر می‌توان گفت جایز (مباح) است. اینک می‌خواهیم از میزان پایبندی مسلمانان به حقوق و وظایف شهروندی خود در اروپا سخن گوییم.

۱- وظایف دینی

من از آن وظایف شرعی فراوانی که همه مسلمانان بر دوش دارند، از جمله عبادات و پایبندی به احکام حلال و حرام در تمام امور زندگی سخن نمی‌گوییم؛ بلکه منظورم بهترین وظایف و تعهدات خواسته شده از مسلمانان به عنوان شهروند اروپایی است. در این باره باید گفت:

- وظیفه نخست مسلمانان در برابر دیگران بویژه در کشورهای غیر اسلامی، "دعوت به سوی خداوند متعال" است که بنابر نظر جمهور علماء و با استناد به آیه ذیل، واجب کفایی است: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمُؤْعَذَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل/ ۱۲۵) (مردم را به راه پروردگارت با حکمت و پند نیکو فراخوان ...) البته دعوت به

سوی خداوند متعال در کشورهای غیراسلامی نیازمند وجود قوانینی برای حمایت از مبلغان و ممانعت از آسیب رساندن به آنها و نیز نیازمند آن است که مسلمانان نیروی مؤثری در جامعه باشند و بتوانند از مبلغان و دعوتجران خود حمایت کنند.

- وظیفه دوّم مسلمانان در برابر دیگران در جوامع غیر اسلامی، مبارزه با فساد و کوشش برای اصلاح در هر عرصه‌ای در حد توان است. لذا پیامبر خدا حضرت شعیب(ع) قوم خود را این‌گونه فرا می‌خواند: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (اعراف/ ۸۵) (و در این سرزمین پس از سامان یافتن آن، تباہی نورزید...) فرمان خداوند متعال به مسلمانان نیز چنین بود: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ...» (اعراف/ ۵۶) (و در زمین، پس از سامان یافتن آن، تباہی نورزید...)

ما باور داریم که اصلاح و مبارزه با فساد، تنها در پرتو اسلام و شریعت آن حقیقی و همه‌جانبه خواهد بود؛ ولی این امر مانع از آن نیست که تا آنجا که می‌شود با انواع فساد مبارزه نکنیم و در جامعه غربی - به رغم اینکه اسلامی نیست - به تحقق برخی جنبه‌های اصلاح، دست نیاییم. مسلمانان می‌توانند با هموطنان غیر مسلمان خود در عرصه‌هایی که با آنان شریک‌اند، با توجه به پشتونه فطرت انسانی و یا تحت تأثیر رسالت‌های آسمانی گذشته، با

بسیاری از مردم همکاری و همیاری داشته باشند. تحقق اصلاح و مبارزه با فساد در برخی جنبه‌های زندگی اجتماعی، خدمت به همه جامعه و بویژه به مسلمانان است. البته این امر زمانی امکان پذیر خواهد بود که مسلمانان دارای مشارکت سیاسی مؤثری باشند.

- **وظيفة سوم** مسلمانان در آن جوامع، پاسداری از شخصیت اسلامی خود در برابر ذوب شدن در جوامع غربی است. این کار در بعد فردی به رغم هر تلاشی که به عمل آورند، امکان پذیر نیست. مسلمانان زمانی می‌توانند شخصیت جمعی خود را پاس دارند که مجموعه‌ای نیرومند فراهم آورند؛ مجموعه‌ای به هم پیوسته که در پی حقوق ویژه خویش بوده و با دیگر شهروندان در مطالبه حقوق عمومی خود مشارکت داشته باشند.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید: «به خود نگویید اگر مردم نیکی کنند ما نیز نیکی می‌کنیم و اگر بر ما ستم روا دارند، ما نیز ستم می‌کنیم؛ ولی چنان باشید که اگر مردم به شما نیکی کردند شما هم نیکی کنید و اگر بدی کردند به کسی ستم روا مدارید».^۱

۱- این حدیث را ترمذی در باب "البر" آورده و گفته است: حدیث حسن و شگفتی است.

۲- تعارض میان وظایف دینی و وظایف قانونی

وقتی یک مسلمان به زندگی کردن در کشورهای اروپایی تن می‌دهد، طبق قوانین جاری هر کشور، پای‌بند وظایف شهروندی و مشارکت در زندگی اجتماعی آن کشور می‌شود. مسلمانان به بیشتر این وظایف پای‌بندی نشان می‌دهند و اشکالی هم پیش نمی‌آید؛ ولی وقتی وظیفه‌ای که از وی خواسته می‌شود، یک امر شرعاً حرام باشد، چه باید بکند؟

این اشکال حقیقی تنها منحصر به مسلمانان مقیم در یک کشور غیراسلامی نیست؛ گاه در مورد مسلمانان وابسته به یک کشور اسلامی نیز مطرح می‌گردد. می‌دانیم که بیشتر کشورهای اسلامی- هر چند به نسبت‌های گوناگون- پای‌بند به اجرای احکام شرعی نیستند و در این زمینه، برخی از این کشورها دست کمی از کشورهای غیر اسلامی ندارند؛ مثلاً حجاب زن مسلمان در برخی کشورهای اسلامی ممنوع است؛ همچنان‌که در برخی کشورهای لائیک نیز ممنوع است. در برخی کشورهای اروپایی، مسلمان ناگزیر از ازدواج رسمی و مدنی است؛ همچنان‌که در برخی کشورهای اسلامی ما نیز چنین است. فرد مسلمان در هر دو حالت باید تا حد ممکن، با این وضع مدارا کند و اگر توانست به شیوه‌ای قانونی، از وظيفة قانونی خود رهایی یابد که چه بهتر، و گر نه

مسئله جنبه ضرورت پیدا می کند و او معدور می گردد؛ زیرا: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره/ ۲۸۶) (خداؤند به هیچ کس جز برابر با توانش تکلیف نمی کند...)

ممکن هم هست که اقدام به مخالفت با قانون کند و مسئولیت کار خود را در صورت توانایی، بر عهده گیرد. این حالت استثنایی نباید موجب شود اصل موضوع را زیر سؤال ببریم. مسلمان در هر کشوری که حقوق اساسی و آزادی های دینی اش را پاسداری می کند باید پای بند و ظایف شهروندی اش باشد و در حدود احکام شرعی، حقوق خویش را درخواست کند. و اینکه برخی وظایفی که باید انجام دهد مخالف شرع است، برای هجرت از آن کشور کافی نیست؛ البته تا زمانی که حقوق برخوردار از آنها مهم تر از کوتاهی در این وظایف است.

العزّین عبدالسلام می گوید «اگر مصلحت، بزرگتر از مفسدت باشد، باید به مصلحت پای بند بود و مفسدت را پذیرا شد و چنانچه مصلحت و مفسدت برابر بودند، حق انتخاب میان آنها وجود دارد.»^۱

مسلمان در جامعه خود، عنصری سازنده و مثبت است و سعی

در خیر و صلاح جامعه خویش و اصلاح مفاسد دارد و به کار نیکو فرمان می دهد و از زشتی و پلشتنی نهی می کند و به سوی خداوند فرا می خواند و در هر کار مباحی شرکت می کند و در هر مسئله مورد اختلاف با دیگران به گفت و گو می پردازد و در آنچه خشنودی خدای را به دنبال دارد، همکاری و همیاری می کند و در هر معصیتی، از مشارکت خودداری می ورزد و در زندگی اجتماعی و سیاسی مردم با هدف اصلاح جامعه ای که در آن زندگی می کند و گسترش فضای تسامح و گفت و گو و چیره ساختن ارزش های انسانی بر ارزش های مادی و حیوانی و تحقق عدالت میان مردم و مانند اینها، مشارکت می نماید و در همه این عرصه ها در حد توان خود کار می کند و در این راستا سخن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را آویزه گوش قرار می دهد که مرد را به سرنشینان کشتی تشبيه کرده است: «اگر برخی بالا و برخی پایین کشتی را آسیب رسانند و آنها که در پایین کشتی هستند، وقتی آب آنها را فرا گیرد از فراز خویش بگذرند و بگویند ما در قسمت متعلق به خود سوراخی ایجاد کردیم و بالا سری های خود را آزار نرساندیم، اگر آنها را به حال خود می گذاشتند تا هر کاری می خواستند انجام دهند، همگی هلاک می شدند؛ ولی اگر دست به دست هم

۱- "قواعد الاحکام فی مصالح الانام" (۷۴/۱) (العزّین عبدالسلام)، مؤسسه الریان، بیروت.

می دادند، هم خود و هم دیگران نجات پیدا می کردند.^۱ این تابلو زیبا و پرشکوهی است که گویای وحدت جامعه و همبستگی افراد و ناگزیری همکاری و همیاری آنان برای دورساختن خطر و زیان از جامعه و تحقق مصلحت همگانی است.

۳-وظیفه خدمت زیر پرچم

از مهم‌ترین موارد تناقض میان وظایف قانونی و احکام شرع، قانون خدمت زیرپرچم (سربازی) است. شهروند مسلمان اروپایی به طور کلی پای‌بند قوانین اروپایی است که مهم‌ترین وظایف وی در این قانون، خدمت زیرپرچم است. او در عین حال به عنوان یک انسان مسلمان، پای‌بند احکام شرعی خویش در راستای اطاعت از خدا و پیامبر او (صلی الله علیه و آله وسلم) است.

آن دسته از احکام شرعی که یک مسلمان باید در حالت سرباز بودن در ارتش‌های اروپایی به آنها پای‌بند باشد، کدام است؟

آیا مسلمان اصولاً می‌تواند در یک ارتش غیراسلامی، سرباز باشد؟ پاسخ آن است که این مسئله در پیوند با شهروند بودن وی در یک کشور غیراسلامی است. اگر این شهروندی - چنانچه پیش از این توضیح دادیم - برای او مباح باشد، تعهدات ناشی از آن نیز

۱- "صحیح البخاری"، کتاب الشرکة، باب هل يقع في القسمة والاستههام فيه.

به پیروی از آن، مباح هستند و این تعهدات می‌توانند الزام‌آور باشند. بیشتر علمای معاصر «جوز شهروند بودن مسلمان در یک کشور غیر اسلامی» را صادر کرده‌اند و در نتیجه، حضور وی در ارتش آن کشور نتیجه طبیعی چنین امری است.

و هنگامی که یک شهروند مسلمان به عنوان سرباز در یک ارتش اروپایی خدمت می‌کند، باید بداند که جنگ در کنار ارتش ملی همانند دفاع از سرزمین و حقوق خویش و وظیفه‌ای ملی است که به حکم پیمان شهروندی، بدان پای‌بند است و این پای‌بندی شرعاً جایز است؛ زیرا مسلمان از حق دفاع می‌کند و در کنار ستمدیده می‌ایستد و از وی دفاع می‌کند؛ حتی اگر همتراز و همدین وی نباشد. لذا به طریق اولی از حقوق کشوری که در آن زندگی می‌کند یعنی کشور و هموطنان خویش دفاع می‌کند. سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در مکه و در شیوه زندگی آن حضرت با یهودیان در مدینه، روشن‌ترین دلیل بر این نکته است.

ولی اگر ارتش یاد شده از چهارچوب دفاع از کشور و حقوق شهروندان خارج شد و وارد محدوده تجاوز به کشورها و حقوق دیگران گردید، مسلماً مشارکت در این تجاوز، بر وی جایز نیست و در این مورد تفاوتی نمی‌کند که مورد تجاوز مسلمان یا غیر

مسلمان باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تَعْدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره / ۱۹۰) (... اما تجاوز (ستم) نکنید که خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد). از این رو می‌گوییم مسلمان در هر کدام از ارتش‌های اروپایی که باشد نباید در تجاوز حتی علیه غیرمسلمان، شرکت کند. مثلاً اگر ارتش اروپا چین یا ژاپن را مورد یورش قرارداد، وظیفه سرباز مسلمان در این ارتش، مشارکت نکردن در چنین تجاوزی است؛ زیرا سرباز مسلمان در دفاع از حقوق، به جنگ می‌پردازد و بر هیچ انسانی - هر دینی که داشته باشد - تجاوز نمی‌کند.

عدم جواز مشارکت مسلمان با ارتش ملی خود در جنگ‌های تجاوزگرانه زمانی مورد تأکید قرار می‌گیرد که تجاوز این ارتش متوجه یک کشور مسلمان باشد. احادیث و روایات صریح فراوانی وارد شده که قلب مسلمان در برابر آنها به لرزه در می‌آید؛ از جمله «اگر دو مسلمان با شمشیرهای خود روبروی یکدیگر قرار گرفتند، هر دو از دوزخیان خواهند بود. گفته شد در مورد "قاتل" درست، ولی در مورد "مقتول" چه؟ فرمود: او نیز می‌خواست طرفش را به قتل برساند.»^۱

۱- حدیث را البخاری در کتاب الفتنه، باب اذا التقى المسلمان بسيفهما، آورده است.

روشن است که این تهدید شامل مسلمانان در هر شرایطی می‌گردد. از این‌رو با روشنی تمام می‌گوییم: جنگ سرباز مسلمان زیر پرچم ارتش ملی خود علیه برادران مسلمانی که مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته‌اند، شرعاً جایز نیست.

ممکن است پای‌بندی به این حکم شرعی برای سرباز مسلمان دشوار باشد ولی ضروری است که مسئله نزد وی روشن گردد و در برابر جوامع و حکومت‌های اروپایی آنرا توضیح دهد. می‌دانیم که در بسیاری از قوانین اروپایی و غربی، سربازان در صورت قرار گرفتن در تنگنای دینی، از جنگ معاف می‌گردند یا ناگزیر به استعفا می‌شوند. و اگر راهی جز این نباشد، می‌گوییم: بر سرباز مسلمان واجب است که استعفا دهد و جایز نیست در جنگ ستمگرانه علیه برادران مسلمان خود در هر جایی یا علیه هر ملت دیگر، مشارکت جوید.

توئای مسلمان نسبت به دین و پای‌بندی به احکام شریعت خود اساس کار است؛ البته این به آن معنا نیست که ولای او برای کشورش در درجه دوم قرار دارد. دوست داشتن وطن، بخشی از ولای دینی اوست. ولی وطن دوستی به معنای همراهی با حکومت در هر کاری که انجام می‌دهد نیست؛ چون در این صورت، مخالفان سیاسی هم باید به نداشتن حس وطن دوستی متهم شوند که البته

با کثرت گرائی سیاسی و با اصول دموکراسی منافات دارد. به همین دلیل، گاه به سرباز اجازه داده می‌شود در صورت احساس تنگنا، در جنگ شرکت نکند و این امر آسیبی به میهن‌پرستی او نمی‌زند.

تولای مسلمان نسبت به وطن اسلامی خویش، اجرای فرمان حاکم در صورت معصیت‌بودن را جایز نمی‌سازد و بر عکس مخالفت با چنین فرمانی را بروی واجب می‌گرداند؛ زیرا «اطاعتی در معصیت خدا وجود ندارد». ^۱ و زمانی که چنین مخالفتی از سوی مسلمان صورت می‌گیرد، میهن‌پرستی‌اش نسبت به وطن اسلامی خود زیرسؤال نمی‌رود. اسلام می‌کوشد تا ارزش‌های اخلاقی و انسانی را که خداوند متعال در همه جوامع تشريع کرده است، حاکم گرداند: «قُلْ إِنَّنِيٰ هَدَانِيٰ رِبِّيٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مُّلَّةً إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام / ۱۶۱) (بگو: بی‌گمان، پروردگارم مرا به راهی راست راهنمایی کرده است، به دینی استوار، آیین ابراهیم درست آیین و او از مشرکان نبود). و هر مسلمانی را - چه در جامعه‌ای اسلامی زندگی کند یا در جامعه‌ای دیگر - در جای پاسدار این ارزش‌ها قرار می‌دهد و بر او حکم

۱- این حدیث را مسلم در کتاب الاماره، باب «وجوب طاعة الامراء في غير معصيه» آورده است.

می‌کند در صورتی که حاکم - حتی اگر مسلمان باشد - به این ارزش‌ها تجاوز کند، به مخالفتش بپردازد.

و - حقوق شهروند مسلمان در اروپا

جوامع بشری طی دو قرن گذشته در عرصه‌های تثبیت حقوق بشر، تحولات بزرگی یافته و بیشتر کشورهای جهان نسبت به مطرح کردن این حقوق و چگونگی پاسداری از آنها در قوانین اساسی خود گوی سبقت را از دیگران ریوده‌اند. نتیجه آن شده که این حقوق علاوه بر افراد مقیم یا مسافر، برای شهروندان حالت تثبیت شده‌ای به‌خود گرفته است. امروزه مسلمانان در اروپا از تمام حقوق شهروندی خود برخوردار گشته‌اند و این دستاوردهای بزرگی است؛ زیرا این حقوق اجمالاً در برگیرنده حفظ آزادی‌های دینی آنها نیز می‌شود. هیچ کس از ایشان به لحاظ دینی در تنگنا قرار نمی‌گیرد؛ انجام مراسم دینی و حق فراخوانی به اندیشه‌ها و باورها، حق تشکیل سازمان‌ها و نهادهایی که او را در فراخوانش یاری می‌رسانند، همه و همه در چهارچوب قوانینی می‌گنجد که حقوق بشر را در نظر گرفته و رعایت می‌کنند.

در مورد مسلمانان، پای‌بندی آنان به نگاه شرعی به حقوقی که به عنوان شهروند یک کشور غیراسلامی از آن برخوردارند، کمترین مشکلی وجود ندارد؛ زیرا او می‌تواند از هر حقی که در

نظر اسلام حرام باشد، عدول کند و چنین عدولی، هیچ مسئولیت حقوقی متوجه وی نمی‌کند. ولی مسلمانان همگی از تمام حقوقی که منافع شخصی آنان را تأمین کند، بهره‌گیری می‌کنند و در این مورد کسی بحثی ندارد. ولی وقتی موضوع به مشارکت‌های سیاسی بازمی‌گردد که فواید آن پیش از آنکه مستقیماً شامل حال آنها به عنوان فرد گردد، عاید همه مسلمانان به عنوان یک مجموعه می‌شود، اختلاف نظرها شدت پیدا می‌کند و بسیاری از ایشان خواهان خودداری از این مشارکت می‌شوند و دلایل بسیاری برای تأیید نظر خود مطرح می‌سازند؛ به همین دلیل، سخن درباره حقوق شهروند مسلمانان در اروپا را محدود به حق مشارکت سیاسی می‌کنم:

۱- حق مشارکت سیاسی

به دلیل مهاجرت بسیاری از اسلام‌گرایان به کشورهای غربی و گریز آنان از آزار و شکنجه در کشورهای عربی و اسلامی بود که ایده خودداری از مشارکت سیاسی به مسلمانان اروپا انتقال یافت. آنها این ایده را با خود همراه برداشت و برخی سران و رهبران آنها بر این گمان بودند که تحریم مشارکت‌های سیاسی در کشورهای غربی، مهم‌تر و سزاوارتر از کشورهای اسلامی است؛ زیرا جوامع اسلامی بهر حال و به رغم انحرافی که دچار آن شده‌اند، به میزان

معینی دوستی و گرایش نسبت به اسلام دارند؛ حال آنکه در جوامع غربی، هیچ‌گونه هاداری و گرایشی نسبت به اسلام ندارند و جوامعی کاملاً ناآگاه به شمار می‌روند. لذا گفتند همین دلیل کافی است تا آنها را تحریم کنیم و مانع از ورود آنها به اسلام شویم؛ همچنین مشارکت سیاسی به معنای پذیرش قوانین آنهاست که جایز نیست، و یا به توافق با آنها براساس راه حل‌های التقاطی می‌انجامد که آن‌هم جایز نیست؛ زیرا متضمن نادیده گرفتن برخی احکام اسلامی می‌گردد. ما این موضوع را در دو بند زیر مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

۲ - دلایل شرعی مشروعیت مشارکت سیاسی

به نظر ما مشارکت مسلمانان در زندگی سیاسی در جوامع غربی از جمله مشارکت ایشان در احزاب موجود یا تشکیل احزاب جدید و مشارکت در انتخابات ملی در همه سطوح (شهزاداری، پارلمانی و ریاست جمهوری) همان‌گونه که وظیفه ملی است، وظیفه شرعی هم هست؛ چون به مسلمانان امکان می‌دهد که به سوی خداوند متعال و به امر به معروف و نهی از منکر و در راستای حمایت از دستاوردهای اسلامی - اگر وجود داشت - حرکت کنند و به منظور تحقق منافع و مصالح و دورساختن مفاسد

در حد ممکن برای مسلمانان و گزینش بهترین گزینه‌های نمایندگی مردم در شوراهای نمایندگی و انتخاب بهترین یا حداقل، کم ضررترین افراد برای حکومت و نیز به منظور تحقق عدالت میان مردم بکوشند. در این میان، قاعدة شرعی معروف می‌گوید: «آنچه وظیفه جز به آن کامل نمی‌شود، واجب است»^۱ و اینکه «زیان بیشتر با زیان کمتر از میان برداشته می‌شود».^۲ و نیز «قوانين برای مصلحت بندگان در حال و آینده، تدوین می‌شود».^۳ و «شريعت جملگی مصالح است؛ چه برای دفع مفاسد باشد، چه به منظور جلب منافع»^۴

توجه شریعت و پافشاری آن بر تحقق اینها، منوط به وجود حکومت اسلامی نیست. العز بن عبدالسلام می‌گوید: «چنانچه کفار بر منطقه بزرگی مستولی گردند و کسی را بر منصب قضا گمارند که مصلحت عمومی مسلمانان را در نظر می‌گیرد، ظاهراً باید به منظور جلب مصلحت عمومی و دفع مفاسد کلی، این را پذیرفت؛

۱- "الأشباء والنظائر" (ابن نجيم) صفحه ۹۱ ، "الأشباء و النظائر" (سيوطى)، صفحه ۹۷.

۲- همان منبع.

۳- "المواقفات" (الشاطبي)، ۷/۲.

۴- "قواعد الاحكام في مصالح الانام" (العز بن عبد السلام) ۱۱/۱.

زیرا تعطیل مصلحت عمومی و تحمل مفاسد کلی، ما را از برکات شرع و رعایت مصالح بندگان خدا دور می‌سازد. آنگاه رشد و بالندگی حتی در میان کسانی که شایستگی انجام آنرا دارند نیز تحقق پذیر نخواهد بود.»

و به واقعیت معاصر ما نزدیک شده می‌گوید: «چنانچه حکام در فسق و نابکاری تفاوت داشتند، کسی را که فسق کمتری داشت، مقدم می‌داریم.» و علت آنرا چنین بیان می‌کند: «اگر دیگری را مقدم بداریم، مصلحت‌هایی را از دست داده‌ایم که او به آنها توجه نمی‌کند؛ و نادیده گرفتن مصالح اسلام جز در حالت ناتوانی در انجام، جایز نیست.» چون خداوند متعال فرموده: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا أُسْتَطِعْتُمْ» (تغابن / ۱۶) (هر چه می‌توانید از خدا پروا کنید) و سرانجام جواز «جنگیدن در کنار امام فاسق برای برقراری ولایت و تداوم سلطه وی جهت ممانعت از حضور امام فاسق‌تر و زیانمندتری برای مسلمانان را صادر می‌کند.»^۱ و این خود دلیلی بر سازنده بودن مشارکت سیاسی مسلمانان در هر شرایطی از جمله بالاترین حد مشارکت یعنی جنگ است.

۱- قواعد الاحکام في مصالح الانام (العز بن عبد السلام)، ۶۶/۱.

۳- اعتراض‌هایی که به مشارکت سیاسی می‌شود

اعتراض نخست این است که می‌گویند «مشارکت سیاسی به معنای تن دادن به قوانین آنهاست» که البته درست نیست؛ چون قوانین آنها از نظر ما، بر دو نوع‌ند: نوع اول قوانینی هستند که تعارضی با احکام شرعی ما ندارند و پذیرفتن آنها از سوی ما موجه است. نوع دوم قوانینی هستند که با احکام شرعی ما منافات دارند و پذیرش آنها جایز نیست و باید از راههای قانونی، آنها را تغییر دهیم. تغییر این قوانین برای شهروندان کشورهای غربی حق تضمین شده‌ای است. علاوه بر آن باید دانست که ما به عنوان شهروند، اعم از اینکه به لحاظ سیاسی مشارکت داشته یا نداشته باشیم، تابع آنها هستیم.

اعتراض دوم این است که می‌گویند «مشارکت سیاسی با مفهوم تولی و تبری منافات دارد» که این نیز درست نیست؛ چون تبری جستن از عقاید آنها ربطی به فعالیت سیاسی یا به قوانین ندارد. آنها خود اصولاً دین و دولت [دین و سیاست] را از هم جدا می‌دانند و چنانچه یک مسلمان از طریق مشارکت سیاسی به پارلمان راه یافت و این پارلمان اقدام به صدور قانونی غیر شرعی کرد، کافی است نماینده مسلمان به این قانون اعتراض نماید و

سعی کند سایر نماینده‌گان را به رأی ندادن به آن مقاعده سازد. در این صورت اگر ناکام بود، حداقل وظیفه‌اش را انجام داده و با زبان، امر منکر را رد کرده است؛ هر چند موفق به تغییر آن نشده باشد. واین خیلی بهتر از آن کسانی است که از مشارکت سیاسی خودداری ورزیده و تنها در دل، منکر را رد کرده‌اند؛ زیرا همچنان‌که می‌دانیم مرتبه پایین‌تری از انکار منکر است. و حتی اگر یک مسلمان به مقام وزارت برسد و اقدام به اجرای قوانین غیر اسلامی کند، به صورت بخشی از وظایف دیگر وی در می‌آید و اگر قصدش از تصدی وزارت، دفع ستم از مردم و گسترش حق وعدالت میان آنان در حد توان خود باشد، بنابراین گفته این تیمیه، کار وی جایز است: «چنانچه عهده‌دار سلطنت عام یا برخی شعبه‌های آن از جمله: امارت، ولایت، قضا و از این قبیل باشد و نتواند واجبات خود را انجام دهد و محرمات را ترک گوید، ولی مرادش از تصدی آنها انجام کاری است که دیگران توان و قصد آنرا ندارند، ولایت بر او جایز و ای بسا واجب می‌گردد.» و نیز می‌گوید: «چنانچه ولایت، غیر واجب و شامل ستمی باشد و هر کس عهده‌دار آن گردد ستمگری ورزد تا سرانجام کسی آنرا بر عهده گیرد که مرادش کاستن از ستمکاری و دفع بیشتر این ستم با پذیرش کمتر آن باشد، با چنین نیتی نیکوست و

کارهای بدی هم که می‌کند چون به قصد دفع کارهای بدتر است، نیکوست.»

اعتراض سوم این است که می‌گویند «مسلمان می‌کوشد تا احکام شریعت را به مورد اجرا گذارد و نه در راستای اجرای قوانین و احکام جاهلی مشارکت نماید». این اعتراض نیز وارد نیست؛ زیرا کوشش برای اجرای کامل احکام شرعی، هدف اساسی هر مسلمان در جهان و هدف سیاسی همه مسلمانان در کشورهای اسلامی است. ولی منحصر ساختن کار سیاسی به این هدف، درست نیست؛ زیرا کار سیاسی خود رعایت مسائل مسلمانان در هر شرایط زمانی و مکانی است. گاه احکام شرعی اجرا می‌شود و هدف کار سیاسی، اجرای بهتر احکام شرعی و تحقق عدالت میان مردم با استناد به این احکام است؛ گاهی نیز مسلمانان در کشوری، اقلیت هستند و نمی‌توانند هدف سیاسی خود را برقراری حکومت اسلامی در نظر گیرند. در این حالت، هدف سیاسی ممکن فراهم آوردن آزادی دعوت به سوی خداوند متعال است که چه بسا همراه با اهداف دیگری باشد. اگر در مورد دست‌اندرکاران اسلامی در عرصه سیاسی در کشورهای مسلمان، هدف آنان پس از فروپاشی خلافت اسلامی، بازگشت به اجرای احکام شرع یا تکمیل اجرای آنها باشد، ضرورتاً این همان هدف سیاسی

مسلمانان در سرتاسر کره خاکی نیست؛ هدف سیاسی ای که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها و بارها در مکه مکرمه آنرا اعلام کرد، دعوت به سوی پروردگار یکتاست.

اعتراض چهارم این است که می‌گویند «مشارکت سیاسی با دیگران تنها به سود آنها و به زیان ما مسلمانان است». این سخن هم درست نیست؛ زیرا مشارکت سیاسی با مسلمانان منحرف و با غیرمسلمانان تنها زمانی شرعاً جایز است که مفید باشد. منظور از مفید بودن، تحقق مصلحت مشروع یا دفع زیان یا مفسده‌ای است و منفعت و سودمندی نیز منحصر به اجرای کامل احکام شرع نیست؛ با این حال، سخن ما این است که هدف از مشارکت سیاسی از نظر مسلمان باید تحقق حق المقدور احکام شرعی مورد توافق دیگران باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَأَتَقُوا اللَّهُ مَا أَسْتَطَعْتُمْ» (تغابن/ ۱۶) (تا آنجا که می‌توانید از خدا پروا کنید). و اگر مسلمان نمی‌تواند احکام شرع را به طور کامل به مورد اجرا گذارد، معذور است؛ زیرا «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره/ ۲۸۶) (خداوند به هیچ کس جز برابر با توانش تکلیف نمی‌کند) ولی در صورتی که پای‌بند توانایی اش نباشد، معذور نیست. حدیث کشته که پیش از این یاد کردیم، دلیلی بر مشروعيت همکاری و مشارکت با دیگران است. "حلف الفضول" نیز که در همه کتب سیره و تاریخ ذکر شده، دلیل دیگری است و در مورد آن است که پیامبر خدا (صلی

الله عليه و آله وسلم) می فرماید: «من در خانه عبدالله بن جدعان وارد "حلفی" شدم که برایم از شتران سرخ رنگ دوستداشتنی تر بود و اگر اکنون [پس از بعثت] به آن فراخوانده شوم، می پذیرم.»^۱ این هر دو، دلیل قاطعی بر جواز مشارکت با همه مردم - مسلمان یا غیرمسلمان - برای تحقق صالح مشروع و گسترش اخلاق پسندیده و نیکوست.

اعتراض پنجم این است که می گویند «مشارکت سیاسی زیر پرچم لائیسم صورت می گیرد و مسلمانان حق ندارند جز زیر پرچم اسلام، مشارکتی داشته باشند». این گزاره هم درست نیست. کشورهای غربی، سازمانها و نهادهای سیاسی خود را بر اساس

اصول دموکراسی و لائیسم برگزیده‌اند و این گزینش در پی تجربیات تلخی که از استبداد شاهان و اسقف‌ها و علمای دینی داشته‌اند، به دست آمده است. مسلمانانی که امروزه در آن کشورها اقامت دارند، از آزادی‌های دینی و حقوق بشر و حقوق شهروندی خود براساس همین اصول برخوردارند و انحراف‌ها و مفاسد آنها نیز گریبانگیرشان می‌شود. مسلمانان پذیرفته‌اند که در این کشورها زندگی کنند و در نتیجه باید تابع همه قوانین برخاسته از این اصول باشند؛ بدون درنظرگرفتن اینکه با احکام شرعی ما موافق یا مخالف است.

از جمله این قوانین، حق ایشان در مشارکت سیاسی زیر پرچم همین اصول است. حال اگر نفی این مشارکت آنانرا از زیر این پرچم خارج می‌کرد و زیر پرچم اسلام می‌کشاند، مسئله مفهوم بود؛ ولی نفی چنین مشارکتی با بقای ایشان به عنوان شهروند یا مقیم، به آن معناست که مسلمان تن به زندگی در جامعه غیراسلامی می‌دهد و آنرا می‌پذیرد و در عین حال در خصوص منافع و حقوق خویش و منافع و حقوق دیگران نمی‌اندیشد و توجهی به از میان بردن منکرات حتی در محدوده توان خویش و در مواردی که دیگران مشارکت دارند، نمی‌کند. این مسئله‌ای غیر منطقی و نامشروع و اصولاً بی پایه است؛ زیرا همه مسلمانان خواهان حقوق

۱. البهقی آنرا در "السنن الکبری" به نقل از طلحه بن عبدالله بن عوف در کتاب: "قسم الفئ و الغنیمة" روایت کرده است. ابن کثیر نیز در "البداية والنهاية" (۳۱۵/۲) به نقل از الحمیدی نقل کرده و گفته است: اسناد آن صحیح است. احمدبن حنبل نیز آنرا در "المسنند" (۱۲۱/۳) به نام "حلف المطبيين" یاد کرده و اسناد آنرا صحیح دانسته است. دکتر علی الصلاحی در کتاب "السيرة النبویة" صفحه ۵۶، مؤسسه الریان (بیروت) به نقل از ابراهیم العلی در "صحیح السیرة النبویة" صفحه ۵۹ آورده و صحیح دانستن این حدیث را از سوی الهشمی در "المجمع" و نیز الساعاتی در "الفتح الریانی" آورده است؛ "حلف المطبيین" و "حلف الفضول" در تمامی کتب سیره و تاریخ ذکر شده و البهقی در "السنن الکبری" یادآور شده که مراد از آن همان "حلف الفضول" است؛ زیرا حلف المطبيین را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) درک نکرد و چه بسا حلف الفضول همه آنچه را در حلف المطبيین آمده بود، تجدید کرده است.

فردی خویش به عنوان افرادی که زیر سایه این رژیم‌ها زندگی می‌کنند، هستند و چگونه می‌شود به نام اسلام، مانع از مطالبه حقوق خویش به عنوان گروهی از مسلمانان گردند؟ و چگونه به خود اجازه می‌دهند به نام اسلام از مطالبه اصلاحات ممکن جلوگیری کنند؟ حال آنکه قرآن می‌فرماید: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا إِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» (هود / ۸۸) (تا آنجا که می‌توانم، جز اصلاح نظری ندارم...) و چگونه به نام اسلام در برابر فساد، فرمان به سکوت می‌دهند، یا به انکار زبانی بستنده می‌کنند و برای تغییر آن نمی‌کوشند؟ «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ» (بقره / ۲۰۵) (و خداوند تباہی را دوست نمی‌دارد).

اعتراض ششم این است که می‌گویند «مشارکت سیاسی در پرتو دموکراسی - که نظام کافری است - انجام می‌شود؛ بنابراین جایز نیست». این هم صحیح نیست؛ زیرا دموکراسی غربی، ابتکاری بشری برای جلوگیری از خودکامگی و پاسداری از حقوق و آزادی‌های مردم و قرار دادن قدرت حاکمه زیر نظارت مردم و در نظر گرفتن قوه قضائیه نیرومند و مستقلی است که مانع از انحراف آن گردد. اینها اموری هستند که اسلام ما را به انجام آنها فراخوانده است؛ ولی مسلمانان به دلایل شناخته شده‌ای، جز در دوره‌های بسیار نادر، در اجرای آنها موفق نبوده‌اند. و اگر دموکراسی از نظر

صاحبان آن "حکومت مردم" در رویارویی با استبداد است، چرا آن را تبدیل به "حکومت مردم" در رویارویی با "حکم خدا" کنیم و بر این اساس، آن را تحریم نماییم؟

اگر حکم خدا را خودکامگان و مستبدان به انحراف بکشانند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که امامت نماز کسی را که مردم از وی نفرت دارند، نهی فرموده، مسلمان امامت بر سایر امور ایشان را هم نهی می‌فرماید. در مقابل، حکومت مردم را مسلمانانی که پای‌بند به حکم خدا هستند می‌توانند در دست گیرند. در این صورت به عدالت و تحقق مصالح مردم و منع فساد، بسی نزدیک‌تر است. وقتی مردم مسلمان باشند طبیعی است که حکومت خدا را به عنوان شریعت خود برمی‌گزینند و کسی را از میان مسلمانان انتخاب می‌کنند که بر اجرای آن تواناتر باشد؛ از این‌رو مسلمانان می‌توانند سازوکارهای دموکراسی را پذیرند و آنرا در مورد اسلام یعنی پای‌بندی به حکومت الهی در موارد قطعی و ثابت، به کار گیرند. مسلمانان کشورهای غربی نیز همچون مسلمانان کشورهای اسلامی می‌توانند به چنین موضعی پای‌بند باشند.

لائیسم به معنای جدایی دین از سیاست، اصلی متضاد با اسلام

است که دین و سیاست یا دین و دولت را در آیین الهی واحدی که هدف آن سعادت انسان در دنیا و آخرت است، یکجا گرد می‌آورد؛ ولی مردم در غرب برای حل مشکل تعصبهای دینی و مذهبی و برای رهایی از تحکم علمای دین، به آن پناه آورده‌اند و نمی‌توان از آنها خواست تا از لائیسمی که آنان را از عقماندگی و بدبختی‌های فراوانی نجات بخشیده، دست شویند. ولی ما آنان را به اسلام به عنوان آیین کاملی برای زندگی فرا می‌خوانیم که اگر آنرا پذیرفتد، همه آن مشکلات را- البته به شیوه دیگری - حل می‌کند.

ما مخالفتی با لائیسم در اروپا نداریم؛ زیرا راه حل ممکن برای مشکلات مردم اروپا به شمار می‌رود و در واقع، جایگزین تحکّم روحانیون کلیسا در سیاست است، نه جانشین اسلام؛ آنچنان‌که در کشورهای اسلامی ما مطرح می‌شود. ما با نتایج برخاسته از لائیسم در کشورهای غربی به عنوان عاملی که عدالت میان همه ادیان را تحقق می‌بخشد، کنار می‌آییم و این امر ما را از فراخواندن به اسلام به عنوان آیین کامل زندگی و پاسدار وحدت انسان و جامعه و دین و دولت در چهارچوب هدایت الهی و فطرت بشری، باز نمی‌دارد؛ همچنان‌که مسلمانان کشورهای اسلامی را از مقاومت در برابر لائیسم باز نمی‌دارد. لائیسم، دولت را از اسلام دور می‌سازد؛

ولی اسلام، دین و دولت را به هم نزدیک می‌نماید و مشکل تعصبهای دینی و حکومت روحانیون را به شیوه دیگری حل می‌کند.

سفید

فصل چهارم

در آمیختن
با جامعه اروپایی

جوامع خود بودند، سردادند. و نیز انتقالی عملی از شعار انزوایی که برخی مسلمانان افراطی در پیش گرفته بودند، صورت گرفت؛ به طوری که اکنون شعار "مشارکت و گشودگی" نسبت به جوامع اروپایی را سر می‌دهند. در این فصل به دو مسئله زیر می‌پردازم:

مسئله نخست: پایه‌های شرعی «در آمیختن»

الف - دوستی مسلمانان با غیرمسلمانان

بسیاری از مسلمانان از اینکه ممکن است در قلب یک مسلمان هرگونه دوستی و عشق نسبت به غیرمسلمانان باشد، شگفتزده می‌شوند. در میراث تاریخی سترگ ما چنین مسلم گشته که روابط مسلمان با کافر، جز بر اساس کینه و نفرت نیست. پایه چنین برداشت‌هایی بسیاری از متون مشهوری است که مضمون زیر را دارند: «هر کس برای خدا بپردازد و برای خدا منع کند و در راه خدا دوست بدارد و در راه خدا نفرت ورزد، ایمانش را تکمیل کرده است».^۱ لذا در دوره‌های طولانی از تاریخی که سرشار از جنگ بوده و طی آن کینه و نفرت و دشمنی‌ها برانگیخته شده، آنها را مورد تأکید قرار داده‌اند. از سوی دیگر، بسیاری از متون روشن

۱- این حدیث را ابو داود در کتاب «السنّه» و ترمذی در کتاب «صفة القيامة» آورده و می‌گوید این حدیث، حسن است.

در آمیختن با جامعه اروپایی

«در آمیختن» کلمه‌ای است که بسیاری از اروپایی‌ها در خصوص مهاجران بیگانه‌ای که در کشورشان مستقر می‌شوند، به کار می‌برند. منظور ایشان ذوب شدن این بیگانگان در سبک زندگی، آزادی‌های بی در و پیکر، حقوق بشر و عرف‌ها و عادات مردم در جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند.

تردیدی نیست که بسیاری از مسلمانان مهاجر در اروپا، از آغاز قرن بیستم در معرض چنین ذوبی قرار گرفتند؛ ولی از دهه هفتاد قرن گذشته تا کنون، اوضاع دگرگون شده است؛ چون از آن زمان خیزش اسلامی سرتاسر کشورهای جهان را فرا گرفت و مسلمانان در اروپا شعار «در آمیختن آری، ذوب شدن نه» را در برابر شعار دولت‌های اروپایی که در پی درآمیختن آنان در حد ذوب شدن در

را در جهت عکس این مضمون، از نظرها دور داشته‌اند و چنان
حالت استثنایی به آنها داده‌اند که تقریباً نادیده گرفته شده‌اند.
از این روی خود را ناگزیر می‌بینم متونی را که به امکان وجود
دوستی و عاطفه میان مسلمان و غیرمسلمان اشاره دارند، مطرح
کنم:

یکم: خداوند متعال می‌فرماید «هَأَنْتُمْ أُولَاءِ تُجْهَنَّمُ وَلَا يُجْنَّبُوكُمْ
وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلَّهٖ وَإِذَا لَقُوْكُمْ قَالُواْ آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ عَصُواْ عَلَيْكُمْ
الْأَنَاءِ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْمِنُواْ بِعِظِّيْكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (آل
عمران / ۱۱۹) (هان! این شمایید که آنان را دوست می‌دارید
[وآنان] شما را دوست نمی‌دارند و شما به تمام کتاب ایمان دارید
[وآنان ندارند]; و چون با شما روبه‌رو شوند، می‌گویند: ما ایمان
آورده‌ایم و چون به خلوت روند، سرانگشتان را از خشم بر شما
[به دندان] می‌گزند. بگو به خشم خود بمیرید، خداوند به اندیشه‌ها
داناست). به نظر بیشتر مفسران، گروه مورد نظر در این آیه،
یهودیان و به نظر برخی از ایشان منافقان هستند. طبری در تفسیر
این آیه می‌نویسد «مؤمن، منافق را دوست می‌دارد و با او مهربانی
می‌کند؛ ولی اگر منافق توان مؤمن را داشته باشد، ریشه‌اش را
می‌کند».۱

۱- نگاه کنید به تفسیر "طبری" در تفسیر این آیه.

و استاد محمد رشید رضا در تفسیر همین آیه می‌نویسد: «آیا
عشق و دوستی مؤمنان نسبت به آن یهودیان مکار و خیانت پیشه و
اقرار قرآن به این امر، خود بهترین و قوی‌ترین دلیل برآن نیست
که این دین، دین عشق و رحمت و تسامح است؟»^۱ و پس از
سخنان مفصلی، استاد محمد رشید رضا می‌نویسد: «نتیجه اینها
همه اینکه انسان به میزان پای‌بندی به ایمان صحیح خویش و
نژدیکی به حق و صواب، برخوردار از تساهل و محبت و رحمت
و مهرورزی نسبت به برادران خویش است و چرا چنین نباشد؟
حال آنکه خداوند خود به بهترین مؤمنان می‌گوید: «هان! این
شمایید که آنان را دوست می‌دارید ولی آنان شما را دوست
نمی‌دارند». این بهترین دلیل در برابر کسانی است که مدعی‌اند دین
ما، ما را به کینه و نفرت نسبت به مخالفان سوق می‌دهد...^۲

ولی هرگز نباید چنین برداشت کنیم که دوستی با مسلمان
همچون دوستی با غیرمسلمان است. تفاوت بزرگی میان این دو
وجود دارد. مسلمان را به دلیل ایمانی که به خدا و رسول دارد و
به دلیل پای‌بندی‌اش به اعتقادات پاک و درست- حتی اگر او را

۱- نگاه کنید به تفسیر "المغار" در تفسیر این آیه.
۲- همان.

ندیده باشی و میان تو و او خویشی و مصلحتی برقرار نباشد - دوست می داری؛ زیرا تو او را برای خدایی دوست می داری که شما را با ریسمان ایمان به یکدیگر متصل کرده و حتی اگر میان تو و او اختلافی پیش آید، محبت او در دل تو هرگز از بین نمی رود. ولی در مورد غیرمسلمان، دوستیتان با او به دلایل دیگری است؛ چه بسا فرد صادقی باشد و شما صداقت او را دوست می دارید، وفادار باشد و وفاداری اش را دوست می دارید و بهر حال هدایت او را خواهانید. این احساسات می تواند میان شما و یک غیرمسلمان وجود داشته باشد و البته با عشق و دوستی به خاطر خدایی که تنها در پیوند دو مسلمان با یکدیگر مطرح است و جدا از هر مصلحت دیگری است، تفاوت دارد؛ حال آنکه دوستی با کافر حتماً باید در ارتباط با دلایل دیگری باشد.

در مورد اسیران مشرک بدر این حدیث پیامبر خدا (صلی الله عليه و آله وسلم) آمده که فرمود: «اگر المطعم بن عدی زنده بود و درباره این اسیران با من سخن می گفت [و آنان را ازمن درخواست می کرد]، ایشان را به وی می سپردم». ^۱ این خود دلیلی بر وفاداری رسول خدا (صلی الله عليه و آله وسلم) نسبت به مطعم بن عدی -

۱- این روایت را البخاری در ابواب الخمس، باب "ما من النبی علی الاساری من غيران خمیس" آورده است.

که مشرك بود - است. دليل آنهم نقشی بود که او در حمایت از پیامبر بهنگام بازگشت از "طائف" و نيز در پاره کردن عهدنامه تحريم بر عهده داشت. اين احساس از سوي پیامبر خدا (عليه الصلاة والسلام) نسبت به المطعم دربرگيرنده نوعی دوستي فطری نسبت به ارزش‌های شهامت و شجاعت است و ربطی به دوستی عقیدتی ندارد.

دوم: خداوند متعال می فرماید «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَرْوَاحًا لَّتُسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنْ فِي ذَلِكَ لَذَائِاتٍ لَّقُومٌ يَنْفَكِرُونَ» (روم / ۲۱) (و از نشانه‌های او این است که از خودتان همسرانی برایتان آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و میان شما دلبستگی پایدار و مهر پدید آورد؛ بی‌گمان در این نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشنند). بنابراین، مرد مسلمان همسرش را دوست می دارد؛ حتی اگر از اهل کتاب باشد. و خداوند متعال است که این محبت را در قلب وی آفریده. مگر می شود که او را از آن نهی کند؟ منظورم آن است که مگر می شود ازدواج مرد مسلمان با زن اهل کتاب مباح شمرده شود و سپس از مرد مسلمان خواسته شود تا با او دوستی نورزد و دوستش نداشته باشد؟ این پذيرفتني نیست؛ چون اگر دوستی اش جاييز نبود، خداوند عزو جل او را از ازواجا با زن غيرمسلمان نهی می فرمود.

سوم: خداوند متعال می‌گوید «فُلْ إِنْ كَانَ آبَاوْكُمْ وَأَبْنَاوْكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ وَأَرْوَاحُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالُ اقْتَرَفْمُوهَا وَتَجَارَةً تَحْشُونَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مَنْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهُدِي الْفَوْقَمُ الْفَاسِقِ» (توبه / ۲۴) (بگو اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و دودمانتان و دارایی‌هایی که به دست آورده‌اید و تجاری که از کسد آن بیم دارید و خانه‌هایی که می‌پسندید، از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او نزد شما دوست‌داشتنی‌تر است، پس چشم به راه باشید تا خداوند امر [عذاب] خود را [در میان] آورد و خداوند گروه نافرمانان را راهنمایی نمی‌کند). قرطبه در تفسیر این آیه می‌گوید: «این آیه دلیلی بر وجوب عشق و دوستی نسبت به خدا و رسول است که میان امت، اختلافی در مورد آن نیست و اینکه بر هر محبوبی مقدم است». ^۱ و این به آن معناست که عشق به خدا و رسول، لغوکننده انواع دیگر دوستی نیست؛ ولی بر آنها مقدم است. در این آیه به پیوند پدری و پیامبری و برادری و همسری و عشیره‌ای (قومی - ملی) و منافع مالی و تجاری و پیوند سکونت اشاره شده و واژه "أَحَبَّ إِلَيْكُم" (برای شما دوست داشتنی‌تر است)

۱- نگاه کنید به: تفسیر القرطبي از این آیه.

به کار رفته است. خداوند متعال منکر این روابط و عشق و دوستی فطری ناشی از آنها نمی‌شود؛ ولی خوش ندارد که این دوستی و عشق و علاقه، بیش از عشق و دوستی ما نسبت به خدا و پیامبرش باشد. باید دوستی خداوند از هر دوستی دیگری بزرگ‌تر باشد و در صورت تعارض، مسلمان باید عشق به خدا و پای‌بندی به احکام شریعت را بر مقتضیات دوستی‌های دیگر ترجیح دهد؛ ولی تا زمانی که تعارضی با عشق به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نداشته باشد، می‌توان زندگی کرد و عشق به این عناصر را در دل پروراند.

چهارم: خداوند متعال می‌گوید «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَائِنُوا آتَاهُمْ أَوْ أَبْنَاهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ» (مجادله / ۲۲) (گروهی را که به خداوند و روز و اپسین ایمان آورده‌اند چنین نخواهی یافت که با کسانی که با خداوند و پیامبرش مخالفت ورزیدند، دوستی کنند؛ هر چند که آنان پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاںشان باشند...) نتیجه آنکه دوستی و مودتی که خداوند در این آیه از آن نهی کرده، نسبت به کسی است که کفر و مقابله با خدا و رسول و مبارزه با اسلام و مسلمانان را پیشه کرده باشد؛ ولی اگر انسان کافر، غیر

محارب با خدا و رسول باشد و از برخی صفات نیکو و ارزش‌های والا هم برخوردار باشد، بهتر است که این صفات یا ارزش‌ها را در وی ارج نهیم؛ زیرا بازمانده فطرت پاک اوست و به لحاظ شرعی پذیرفته شده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی جمله معروف «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»^۱ را باز می‌گوید، این ارزش‌ها را به عنوان رسالت خود بر می‌شمارد زیرا آنها نزد وی به طور تمام و کمال وجود دارند.

شوکانی در تفسیر خود^۲ آورده که آیه «لا تجد قوماً يؤمّنون...» زمانی درباره ابی عبیدة بن الجراح وارد شد که پدرش در غزوه بدر به قتل رسید. و قرطبي^۳ یادآور شده که این آیه در سال فتح مکه زمانی در مورد حاطب بن ابی بلتعة نازل شد که اهالی مکه را در جریان حرکت پیامبر به سوی ایشان قرار داد. و در سبب نزول آیه یا در تفسیر آن به موضع ابوبکر زمانی که فرزندش عبدالله را به مبارزه فراخواند، یا به موضع عمر بن الخطاب زمانی که دایی اش العاص بن هشام را به قتل رساند، و موضع حضرت علی و حمزه زمانی که "عقبه" و "شیبه" و "الولید" را به قتل رساندند، اشاره کرده

۱- نگاه کنید به: کتاب «تواریخ المتقدمین من الانبياء والمرسلین»، از الحاکم.

۲- تفسیر "فتح القدير" (شوکانی)، ۱۹۴/۵، چاپ البابی الحلبی، مصر.

۳- "الجامع لاحکام القرآن" (۳۰۷/۱۷)، چاپ دارالكتاب العربي، القاهرة.

است. همه این موضع، تأکید دارند که موذت و دوستی نهی شده در آیه مورد بحث، مربوط به کسانی است که کفر را توأم با جنگ کرده‌اند.

از تمامی آنچه گفته شد روشن می‌شود که ما دو نوع عشق و دوستی داریم: دوستی فطری و دوستی عقیدتی.

عشق و دوستی فطری از پیامدهای شهوت است. خداوند متعال می‌فرماید: «زُيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَطَّرَةِ مِنَ الدَّهَبِ وَالْفَضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران / ۱۴)

(دوستی خواستنی‌ها، از زنان و فرزندان و دارایی‌های فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشان‌دار و چارپایان و کشتزاران برای مردم آراستگی یافته است؛ اینها سرمایه زندگی این جهان می‌باشد و نکو فرجامی، تنها نزد خداوند است). و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید «از دنیای شما، عطر و زنان را بسیار دوست می‌دارم و نماز نور چشم من است».^۱ و امام غزالی درباره این نوع دوستی (دوستی فطری) می‌گوید: «دوستی به خوی و خواسته نفس است و آن را کسی که به خدا باور ندارد، در ذهن می‌گنجاند و چنانچه در پیوند با هدف ناپسندی باشد، ناپسند و اگر چنین

۱- این حدیث را ترمذی و احمد و بیهقی در "السنن" و الطبرانی در "الاوسط" آورده‌اند.

نباشد، مباح است و (به خودی خود) پستنده نکوهیده نیست.^۱ دوستی و عشق ما با غیرمسلمانان هم جز این نوع نیست. گاه ممکن است زن غیر مسلمانی را به خاطر زیبایی یا اخلاق وی دوست داشته باشی. این امر فطري است؛ ولی ناپستند و نکوهیده نیست. اگر با امر حرامي چون خلوت کردن یا اختلاط حرام یا زنا همراه گردد، حرام است و اگر با هدف مباحی چون ازدواج، توأم گردد مباح خواهد بود. گاهي نيز ممکن است غيرمسلمانی را به دليل حسن اخلاق یا خردمندی یا خويشاوندي یا مصلحتی که شما را به هم پيوند مى دهد یا الفتی که ميان شما وجود دارد یا جز آن، دوست بداريد؛ حال اگر امر ناپستندی با آن در نیاميزد، اين دوستی مباح است. از اين رو عبدالله بن عبد الله بن ابي - آن صحابي شايسته - پدرش را به رغم اينکه منافق بود دوست مى داشت و آرزوی هدايتش را مى کرد و پيامبر خدا نيز او را فرمان مى داد که با پدرش به رغم منافق بودن، خوشرفتاري کند؛ ولی اين عشق و محبت فطري او را بر آن نمي داشت که عليه مسلمانان، جانب پدرش را بگيرد که اگر چنین بود، عشق و دوستي اش ناپستند مى گردید. ولی او آنچنان که پس از غزوه بنى المصطافق روی داد، اسلام را بر پدر ترجیح داد.

عشق عقیدتی عشق به خدا و به رسول خدا و در راه خدا و برای خداست و خود از ثمرات ايمان و بخشی از اعتقادات يك مسلمان است و تکليف شرعی بهآن بستگی دارد؛ زира از وظایف

۱- "احباء علوم الدين" ، (معنى الاخوة في الله و تمييزها عن الاخوة في الدنيا).

مسلمان است که برادر مسلمانش را دوست بدارد؛ حتی اگر میان ايشان خويشاوندي یا مصلحت و رابطه اي - جز مسلماني - وجود نداشته باشد؛ او را به صرف اينکه مسلمان است باید دوست داشته باشد. از اين رو پيامبر خدا (صلی الله عليه و آله و سلم) مى فرماید از حلالات ايمان است که «آدمي هر چيزی را جز برای رضای خدا دوست نداشته باشد». ^۱ و از هفت نفر کسانی سخن بهميان آورده که خداوند آنان را در زير سایه خود مى گيرد و از جمله دو نفر مردي که برای خدا همدیگر را دوست داشته باشند و به خاطر خدا بهم نزديك یا از يكديگر جدا شوند». ^۲ و فرموده است «وارد بهشت نمى شويد، مگر آنكه ايمان بياوريد و ايمان نمى آوريد، مگر آنكه همدیگر را دوست داشته باشيد». ^۳ و از اين دست احاديث فراوان وجود دارد.

ب - اروپاي کنونی "دارعهد" است؛ نه "دارحرب"

ابتدا به توضیح برخی جمله‌های شرعی نهادینه شده در میراث اسلامی می‌پردازیم که زمانی شرایط خاصی داشت؛ سپس این شرایط دچار تغییر شد. ولی به رغم آن، بسياری از مسلمانان همچنان در همان مفهوم نخستین، آنها را به کار مى گيرند؛ جمله‌هایی از قبيل «همهٔ کافران، حربی هستند». و نيز «اصل در

۱- البخاري در كتاب الایمان، باب «حلوة الایمان» آنرا آورده است.

۲- البخاري در كتاب الجماعة والإمامية باب «من جلس في المسجد ينتظر» آورده است.

۳- مسلم در كتاب الایمان، آنرا آورده است.

روابط میان مسلمانان و دیگران، جنگ است». خطر چنین جمله‌هایی در تلقی آنها به عنوان اصول ثابت و ناوایسته به شرایط ویژه‌ای است. وقتی کافر را حربی بدانیم، به آن معناست که جان و مال او را مباح دانسته و طبق احکام جنگی با وی برخورد کنیم؛ مثلاً دروغ گفتن به او و فریفتن او را روا داریم و نسبت به او کینه و نفرت ورزیم. فقهایی که این جمله‌ها را به کار می‌برند و تکرار می‌کنند، اتفاق نظر دارند که حالت جنگی طی یک دوره به پایان می‌رسد و این دوره‌ها در تاریخ به ندرت پیش‌آمده و تأثیری در کاربرد این جمله‌ها نداشته است. ولی امروزه همه کشورهای اسلامی با تمام کشورهای جهان در منشور سازمان ملل متحد - که مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز همه خلق‌ها و کشورهای است - یکجا گردآمده‌اند و حالت جنگی میان کشورها تبدیل به استثنای شده که هر از گاهی ممکن است مطرح شود؛ بنابراین دیگر نمی‌توان گفت همه کافران حربی هستند. امروزه بیشتر کافران در شمار هم‌پیمانان‌اند و هرگز درست نیست که در روابط میان مسلمانان و غیرمسلمانان، اصل را جنگ تلقی کنیم؛ در صورتی که با پای‌بندی به منشور ملل متحد که همه کشورهای اسلامی آنرا به امضا رسانده‌اند، صلح به عنوان یک اصل در روابط کشورها مطرح شده است.

ج- آیا همه کافران حربی هستند؟

هیچ کافری حربی نیست؛ مگر آنکه خود یا کشور متبعش علیه مسلمانان اعلام جنگ دهد یا مسلمانان علیه او یا کشور متبعش بنابه دلایل مشروعی، اعلام جنگ نمایند و تنها در این صورت می‌توان احکام جنگ را بر وی انطباق داد.

اگر - آنچنان‌که در بند پیشین گفتیم - هیچ اعلام جنگی صورت نگرفته باشد، هر کافری ممکن است حربی باشد و مراد فقهاء از اینکه کافر حربی است نیز همین است؛ زیرا این احتمال در آن زمان، بیشترین امکان را داشته و مسلمانان مجبور بودند نسبت به کافران هشیار باشند تا اینکه حربی بودن آنها با پیمانی پایان‌پذیرد و در نتیجه، مسلمانان پای‌بند "احکام عهد" گردند.

ممکن است میان کافران و مسلمانان، پیمانی فردی بسته شود؛ در این صورت آنها باید به آن پای‌بند باشند. ممکن است پیمانی میان یک کافر و یک کشور اسلامی منعقد گردد؛ در این صورت نیز شهروندان مسلمان آن کشور باید به آن پای‌بند باشند. از جمله این پیمان‌ها، پیمان ذمه است که پیمانی ابدی است و پیمان امان (امان نامه) می‌باشد که به موجب آن، کافران

وارد دارالاسلام می‌شوند. پیمان امان، پیمانی موقتی است. ممکن است میان فرد مسلمان و یک کشور کافر پیمانی منعقد گردد. در این صورت مسلمان باید برآن پای بند باشد. مثلاً در گذشته، مسلمانی برای تجارت وارد "دارالکفر" می‌شد، یا امروزه با گرفتن ویزا وارد کشور آنها می‌شود. ممکن است میان یک کشور اسلامی و یک کشور کافر پیمانی بسته شود که باید به آن پای بند بود؛ همچون "صلاح حدیبیه" در قدیم، و منشور سازمان ملل که امروز همه کشورهای اسلامی آنرا به امضا رسانده‌اند و تأکیدی بر تعهد و پای‌بندی همه خلق‌ها در همزیستی مسالمات‌آمیز است. مسلمانان باید پیش از دیگران پای‌بند عهد و پیمان خود باشند؛ چون خداوند متعال می‌فرماید «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعُهْدَ كَانَ مَسْوُلًا» (اسراء / ۳۴) (به پیمان وفا کنید که پیمان مورد پرسش خواهد بود). لذا به طور قطع مشخص می‌گردد که حربی بودن کفار معاصر با [امضای] منشور سازمان ملل متحد در اصل منتفی شده است.

د - علت جنگ دشمنی است؛ نه کفر

فقها در مبحث جهاد درباره علتی که به مسلمانان اجازه می‌دهد به جنگ با دشمنان پردازند، بحث کرده‌اند. بیشتر آنها در میان فقهای مالکی و حنفی و حنبلی براین باورند که علت جنگ، نه

کفر ایشان، بلکه درگیری و دشمنی و تجاوز آنهاست.^۱ حال آنکه شافعی در یکی از دو نظر خود در این باره می‌گوید علت جنگ و درگیری، کفر است؛ و رأی جمهور فقها در این مسئله که مستند به دلایل زیر است، ارجحیت دارد:

آیات قرآنی بسیاری به صراحة تأکید دارند که علت جنگ مسلمانان با دیگران، تجاوزگری آنهاست «وَقَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره / ۱۹۰) (و در راه خداوند با آنان که با شما جنگ می‌کنند جنگ کنید، اما تجاوز نکنید که خداوند تجاوز کاران را دوست ندارد). «أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا ئَكْثُرُهُمْ أَيْمَانُهُمْ وَهُمُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُوؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (توبه / ۱۳) (آیا با گروهی جنگ نمی‌کنید که پیمان‌های خود را شکستند و به بیرون راندن پیامبر دل نهادند و نخستین بار جنگ با شما را آغاز کردند؟) «وَقَاتَلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَةً كَمَا يُقَاتِلُوكُمْ كَافَةً» (توبه / ۳۶)

۱- دکتر وهبة الزحلی در کتاب خود "آثار الحرب في الفقه الاسلامي" صفحه ۸۹ به بعد، چاپ دارالفکر دمشق، این مطلب را نقل کرده و آنرا به مراجع زیر حواله داده است: "فتح القدير"، "فتح الغفار شرح تنوير الابصار"، "المدونة الكبرى"، "بداية المجتهد"، "رسالة القتال" (ابن تيمیة). همچنین دکتر محمد سعید رمضان البوطی در کتاب خود "الجهاد في الإسلام" صفحه ۹۴، چاپ دارالفکر در دمشق نیز آنرا به نقل از "المغني" (ابن قدامه) و "فتح القدير" (ابن همام) و "شرح الصغیر على اقرب المسالک" و "مغني المحتاج" نقل کرده است.

(و همگی با مشرکان بجنگید؛ چنان که آنان همگی با شما جنگ می‌کنند. و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است). «لَيَنْهَا كُمُّ اللَّهِ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُفَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبْرُوْهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (متحنه / ۸) (خداوند شما را از نیکی ورزیدن و دادگری با آنان که با شما در کار دین جنگ نکرده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نرانده‌اند، بازنمی‌دارد؛ بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد). بیشتر محققان اتفاق نظر دارند که این آیات، جملگی آیات "محکمه" هستند و منسوخ نشده‌اند.

احادیث صحیح فراوانی وجود دارد که توصیه کرده‌اند بسیاری از کفار نباید کشته شوند؛ زیرا آنان اقدام به جنگ نکرده یا توان جنگیدن ندارند. از جمله آنها احادیثی هستند که به عدم قتل زنان و کودکان توصیه کرده‌اند؛ چون ایشان در جنگ شرکت نمی‌کنند. این معنا در نظر البخاری، مسلم، ابوداود، ابن ماجه و دیگران مطرح شده و ابوداود و ابن ماجه، قائل به عدم کشتن "عسیف" هستند و Albani هر دو روایت را صحیح دانسته است.^۱ "عسیف" مزدور یا

اجیری است که در مسائل نامرتبه به جنگ، به کار گرفته می‌شود؛ مانند کشاورزان، کارگران کارگاه‌ها، نظافت‌چی‌ها، کارگران خیابانی و نیز پزشکان، پرستاران و کارکنان بیمارستان‌ها. در "سنن ابوداود" نیز آمده که فرد سالخورده را نباید به قتل رساند. و به این دلیل که علت جنگ، ستیز و دشمنی و نه کفر است، ابوبکر به لشکریان خود فرمان داد متعرض کسانی که خود را در صومعه‌ها زندانی کرده‌اند، نشوند و زنان و کودکان و سالمدان را نکشند.^۲ بیهقی از نیز به نقل از جابر یادآور شده که گفته است «آنها تجارت مشرکان را نمی‌کشند». و به نقل از عمر بن الخطاب گفته است «در مورد کشاورزان، از خدای بترسید و آنان را نکشید؛ مگر آنکه به جنگ با شما پردازاند.»

اگر کشتن کسی به صرف کافر بودن جایز بود، این امر با عدم اکراه در دین منافات پیدا می‌کرد؛ حال آنکه در موضوع "لا اکراه فی الدین" فقهاء اتفاق نظر دارند. خداوند متعال می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْفَغْرِ» (بقره / ۲۵۶) (در کار دین،

۱- سفارش ابوبکر در "المدونة الكبرى" (۲/۷) و در "تاریخ طبری" آمده است.

۲- این حدیث را بیهقی در "السنن الكبرى"، کتاب السیر، باب «ترك قتل من لا قتال فيه من الرهبان والكبير وغيرهما» نقل کرده است.

۱- "صحیح سنن ابوداود"، شماره ۲۳۲۴ و "صحیح سنن ابن ماجه"، شماره ۲۲۹۴.

هیچ اکراه نیست که هدایت و کمال از گمراهی، آشکار است). و به پیامبرش (ص) فرمود «أَفَأَنْتَ ثُكْرٌ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُوُّوا مُؤْمِنِينَ» (يونس / ۹۹) (آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که مؤمن باشند؟) «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكُفُّرْ» (الکهف / ۲۹) (هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر پیشه کند). «لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِيْنِ» (کافرون / ۶) (دین شما برای شما و دین من برای من). در سنت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که او مشرکان بسیاری را به اسارت گرفت؛ ولی هیچ یک را وادار به پذیرش اسلام نکرد و ای بسا شماری از آنان را به دلایل دیگری جز کفر، به قتل رساند و از برخی از ایشان فدیه گرفت و برخی را آزاد کرد. و اگر قتل به صرف کافر بودن واجب بود، نباید کسی از ایشان را آزاد می کرد.

ه- آنچه در روابط مسلمانان با دیگران اصل است

آیا در رابطه میان مسلمانان و دیگران، اصل جنگ است؟ این را جمهور فقها می گویند؛^۱ ولی مراد آنها از این سخن، چیزی که امروزه بسیاری از مردم تصور می کنند، نیست. اگر بخواهیم

۱- این مطلب را دکتر عبدالکریم زیدان در کتاب خود: "مجموعه بحوث فقهیة" صفحه ۵۴ و دکتر وهب الزحلی در کتاب خود: "آثار الحرب فى الفقه الاسلامى"، صفحه ۱۱۳، نقل کرده‌اند.

براساس زبان متداول در زمان فقهای گذشته، به منظور آنان دست پیدا کنیم باید بگوییم که آنها این گونه بیان می کردند: «اصل در روابط میان مسلمانان و غیرمسلمانان، احتمال جنگ و اجتناب ناپذیر بودن آن است» که با توجه به احکام مربوط به برداشتن صفت حربی از کافران، این نکته کاملاً روشن است.

برای نمونه، کافر حربی از هر مسلمان بالغ و عاقلی و حتی از کودک تمیزدهنده‌ای که از نظر مالک و احمد و محمدبن الحسن هفت سالش تمام شده باشد^۱ می‌تواند امان بگیرد.

و اگر یک حربی بدون امان نامه وارد دارالاسلام گردد، چه می‌شود؟ آنچه ما تصور می کنیم آن است که باید کشته شود؛ زیرا حربی است و امان نامه‌ای ندارد. ولی فقها می گویند: اگر آن فرد حربی بگوید که برای شنیدن کلام خدا یا به عنوان فرستاده- چه نامه‌ای همراه داشته باشد و چه نداشته باشد- یا با امان نامه مسلمانی وارد شده‌ام و دلیلی هم نیاورده باشد، باید حرف او را باور کرد. و بنابر ادعایی که می کند، کسی معتبرض وی نشود؛ زیرا همین قصد، بی آنکه به امان نامه‌ای نیاز داشته باشد، او را امان می دهد.

این نظر شافعی‌ها و حنبلی‌هاست. ولی از نظر مالکی‌ها، باید او را به جای امنی برد؛ مگر آنکه قرینه‌ای بر دروغگویی اش وجود

۱- "الموسوعة الفقهية الكويتية"، باب «أهل الحرب»، الجزء السابع [بخش هفتم].

داشته باشد و بنابر نظر حنفی‌ها، از وی دلیل باید خواست؛ چون غالباً آوردن دلیل برای این گونه ادعاهای امکان‌پذیر است.^۱ ولی هیچ یک از فقهاء نمی‌گوید او را به علت اینکه کافر حربی است باید کشت؛ با اینکه از نظر همه، او حربی تلقی می‌شود.

حربی می‌تواند با رضایت خود یا با اقامت یک سال در دارالاسلام^۲ تبدیل به ذمی شود و در چنین حالت‌هایی، با فرد حربی طبق اخلاق جنگ برخورد نمی‌شود و احکام جنگ بر وی منطبق نمی‌گردد. و این تأکیدی است بر تفسیر ما از سخن فقهاء مبنی بر اینکه «اصل در روابط میان مسلمانان و دیگران، احتمال جنگ است». به نظر ما بنابر دلایل زیر، اصل در روابط میان مسلمانان و دیگران، صلح است؛ نه جنگ:

خداؤند متعال فرستادگان و پیامبران خود را برای همه مردم گسیل داشت: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر / ۲۴) (وھیچ امتی نیست مگر میان آنان بیم‌دهنده‌ای بوده است). و مأموریت پیامبران را تنها منحصر به ابلاغ کرده است: «فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (النحل / ۳۵) (و آیا جز رساندن آشکار (پیام)، بر عهده

۱- "الموسوعة الفقهية الكويتية"، باب اهل العرب، الجزء السابع.

۲- منبع پیشین.

پیامبران است؟) و به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وظیفه تعلیم و تزکیه را نیز افزود. «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَّةِ رَسُولًا مُّنَّهُمْ يَتَّلَوُ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّكُهُمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (جمعه / ۲) (اوست که در میان عرب امی پیامبری از خود آنان برانگیخت تا برایشان آیاتش را بخواند و آنها را پاکیزه گرداند و به آنان کتاب (قرآن) و فرزانگی آموزد. به راستی که پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند). آنچه هیچ خردمندی در آن تردید ندارد، این است که صلح بهترین وضع در رابطه با کافران است تا فرستادگان بتوانند در سایه آن، وظیفه تبلیغی و تعلیمی و تزکیه‌ای خود را به انجام رسانند.

هنگامی که خداوند جهاد را برای مسلمانان تشریع کرد و پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای حمایت مسلمانان و حمایت از دعوت اسلامی به آن فرمان داد، پیش و پس از جنگ، مسلمانان را [به خدا و اسلام] فراخواند؛ زیرا اصل، دعوت بود و وظیفه اول مسلمانان را تشکیل می‌داد.

و در حدیث صحیحی که مسلم و دیگران آنرا روایت کرده‌اند، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگاه فرماندهی را بر ارش خود می‌گمارد، به او سفارش می‌کرد که در صورت

رویارویی با دشمنان مشرک «آنان را به اسلام فراخوان و اگر پاسخ مثبت گفتند، از ایشان بپذیر و آنان را به حال خود واگذار...» و هنگامی که آن حضرت علی بن ابی طالب [علیه السلام] را در روز خیبر به جنگ با یهودیان اعزام داشت، به او فرمود: «آنان را به اسلام فراخوان و آنچه را باید به عنوان حق خدا انجام دهند با ایشان در میان بگذار. به خدا سوگند اگر به دست تو یک نفر هدایت یابد بهتر از آن است که شتران سرخ رنگ از آن تو باشد.»^۱

ایمان به خداوند و عبادت او، به اجبار و اکراه نیست؛ به فراخوانی و اقناع است و این کار در فضای صلح، خیلی بهتر از فضای جنگ که احساسات همگان تحت تأثیر دفاع از خود برانگیخته می‌شود، صورت می‌گیرد.

واژه "اصل" در عبارت «اصل در روابط انسانی، صلح یا جنگ است» به معنای "قدرت زمانی" یا "اهمیت بیشتر" یا "اساس و بنیاد" چیزی است. چنانچه به معنای "قدرت زمانی" باشد - طبق اجماع فقهایی که فراخوانی به اسلام را پیش از جنگ واجب می‌دانند - اصل همان صلح است و اگر شمار اندکی از فقهاء جنگ با کفار را حتی اگر دعوت اسلام به آنها نرسیده باشد، جایز می‌شمارند، آنها

۱- این حدیث را البخاری در کتاب فضائل الصحابة باب "مناقب علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی" آورده است.

با احکام شرعی مخالفت کرده‌اند. و حتی الامام النووی در شرح "صحیح مسلم"^۱ در مورد این نظر، گفته: باطل است.

و اگر به معنای " مهم‌تر" باشد، صلح گاه مهم‌تر و حتی واجب‌تر از هر چیزی است؛ همان‌طور که گاهی جنگ مهم‌تر است. در این مورد میان عقلاً اختلافی نیست؛ حال چگونه ممکن است میان فقهاء اختلاف نظر باشد؟

- و اگر معنای آن «اساس و بنیاد» باشد که روابط میان مردم برآن پی‌ریزی می‌شود، آن نیز صلح است؛ زیرا بهترین شرایط را برای دعوت فراهم می‌کند و اساس، آشنایی و شناخت یکدیگر است که خداوند متعال به آن فرمان داده است: «وَجَعْلَنَاكُمْ شَغُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارِفُوا» (حجرات / ۱۳) (و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بازشناسید) و دلیل دیگر اینکه وجود صلح و آرامش، تجارتی است که فقهاء به اجماع، به مباح بودن آن با دارالحرب نظر داده‌اند.

جنگ به دو دلیل در اسلام تشرعی شده و فقهاء اسلام در گذشته و حال بر آن اتفاق نظر دارند:

دلیل نخست، برای دفاع از مسلمانان: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَتَعْدُوا إِنَّ اللّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِلِينَ» (بقره / ۱۹۰) (و

۱- "صحیح مسلم" به شرح النووی (۳۰۹/۷).

در راه خداوند با آنان که با شما جنگ می‌کنند، جنگ کنید اما تجاوز نکنید که خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد). دلیل دوم، جلوگیری از فتنه است؛ یعنی دفاع از آزادی انسان تا بتواند دینی را که می‌خواهد، گزینش کند: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةً» (انفال / ۳۹) (و با آنان جنگ کنید تا دیگر آشوبی بر جا نماند...) به این معنا که اگر این دو علت نباشد، مسلمانان نباید متولّ به جنگ شوند و این تأکیدی بر آن است که اساس روابط [مسلمانان با غیرمسلمانان] صلح است؛ نه جنگ.

در مورد جواز جنگ با غیرمسلمانان به منظور واداشتن ایشان به خضوع در برابر نظام اسلامی و حفظ آزادی ایشان در نپذیرفتن اسلام، نظری است که برخی فقهاء در گذشته و حال داشته‌اند؛ ولی ما معتقد به نادرستی این نظر هستیم زیرا در تناقض با اصل «لا اکراه فی الدین» است. دین اگر شامل عقیده و نظام هر دولت و اجبار و اکراه به [پذیرش] نظام اسلامی باشد، به نظر ما اساساً جایز نیست؛ زیرا اجبار به بخشی از دین است و با منع اکراه در دین در تعارض است و در گذشته هرگز پیش نیامده که کسی را وادار به پایبندی به احکام دنیوی اسلام کنند؛ مگر آنکه به دنبال جنگی بوده که آغازگر آن، غیرمسلمانان بوده‌اند و هدف از آن جلوگیری از فرامآمدن دلایل جنگ در آینده و در راستای حفظ روابط

صلح‌آمیز میان مسلمانان است و یا ناشی از صلح و توافقی بوده که به پذیرش ورود به "پیمان ذمه" از سوی غیر مسلمانان انجامیده است.

مسئله دوم: جزئیات احکام مربوط به "درآمیختن"

در این مبحث به برخی احکام شرعی می‌پردازم که به زندگی اجتماعی مسلمانان در کشورهای غیراسلامی مربوط می‌شود و به "درآمیختن" آنان کمک می‌کند.

الف - سلام و پاسخ سلام گفتن به غیرمسلمانان

در میان مسلمانان چنین شایع شده که سلام گفتن به کافران جایز نیست؛ چون پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حدیث صحیحی که ابوهریره آنرا نقل کرده فرموده است «با یهودیان و مسیحیان، آغازگر سلام نباشید...»^۱ و جمهور علماء آنرا ملاک گرفته‌اند.

ولی به نقل از بسیاری از علمای سلف، جواز سلام گفتن به مخالفان (اهل کتاب و مشرکان) وارد شده است. از جمله ایشان ابن مسعود، ابو امامه، ابوالدرداء، ابن عباس، عمر بن عبدالعزیز، سفیان، ابن عینیه، الاوزاعی، النخعی، ابن محیریز، الشعابی و الطبری هستند. الشیخ الشنفیطی در "اضواء البيان" و استاد رشید

^۱- این حدیث را مسلم در "كتاب الادب" آورده است.

رضا در "المنار" نیز همین قول را برگزیده‌اند و نظر ارجح در مذاهب چهارگانه، عدم آغاز سلام [به مشرکان و کافران] است. مباح بودن آن نیز از سوی شمار زیادی از فقهای هر مذهب مطرح شده است؛ از جمله ابن عابدین^۱ از برخی مشایخ نقل کرده که «اشکالی ندارد» و النووى^۲ به نقل از المارودی نقل کرده که او نظر برخی یاران مبتنی بر جواز آغاز سلام به ایشان را ذکر کرده؛ همچنانکه ابن مفلح^۳ عدم تحریم آن را از قول برخی علماء نقل کرده است.

با توجه به اهمیت این موضوع برای مسلمانان اروپا، من جزوء خاصی با عنوان "سلام گفتن به اهل کتاب" نوشتیم و طی آن، نظرات فقهاء و دلایل و توجیه‌های آنان را نقل کردم و به این نتیجه رسیدم که منع آغاز سلام به ایشان به علت جنگ با بنی قریظه بود. و روایت پیش‌گفته ابوهریره در "صحیح مسلم" که به صورت مطلق آمده است - باید با دو روایت ابی بصره که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود «ما عازم جنگ با یهودیان هستیم؛ پس آغازگر سلام به آنها نباشید».^۴ و روایت ابو

عبدالرحمن الجهنی که طی آن پیامبر فرمود «من فردا عازم [جنگ با] یهودیان هستم و شما آغازگر سلام به آنها نباشید».^۱ در آمیخته شود. دو روایت یاد شده در "مسند احمد" و "الطبرانی" آمده و هر دو، روایات صحیحی هستند و تلفیق این سه روایت با یکدیگر به مفهوم آن است که منع سلام کردن به اهل کتاب، ویژه زمان جنگ است.^۲ روایات دیگر نیز همین برداشت را تأیید می‌کنند. و در مورد پاسخ به سلام اهل کتاب، ابن القیم می‌گوید: «آنچه دلایل شرعی و قواعد شریعت اقتضا دارد آن است که به او بگوید: و علیک السلام، که این از باب عدل است و خداوند نیز به عدل و احسان فرمان می‌دهد، «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحْيَةٍ فَحَيُّوْا بِأَخْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» (نساء / ۸۶) (و چون به شما درودی گفته شد، با درودی بهتر از آن یا با همان، پاسخ دهید؛ بی‌گمان خداوند حسابرس همه چیز است). البته پاسخ بهتر مستحب و پاسخ برابر، واجب دانسته شده است.^۳

ب- دست دادن، روپویی، شادباش گفتن و برخاستن در
برابر غیرمسلمانان

- حدیث را ابن ماجه در کتاب الادب، باب "رَدُّ السَّلَامِ عَلَى أَهْلِ الذِّمَّةِ" آورده است.
- "السلام على اهل الكتاب" از قاضی شیخ فیصل مولوی، مرکز الاعلام العربی القاهرة.
- "أحكام اهل الذمة" ابن القیم ۱۹۹/۱.

۱- "حاشیة ابن عابدين": ۲۶۴/۵.

۲- "شرح صحيح مسلم" (النووى)، ۱۴۵/۱۴.

۳- "الادب الشرعيه (ابن مفلح)، ۴۱۲/۱.

۴- حدیث را احمد با عنوان "حدیث ابی بصرة الغفاری" آورده است.

اصل در این موارد، آن است که آنها در شمار عادات اجتماعی متداول میان مردم است و اگر مسلمانان با غیرمسلمانان در جامعه واحدی زندگی می‌کنند، بی‌معناست که با ایشان در حالت جنگ بسر برند؛ لذا براساس سخن خداوند عزوجل در آیه زیر، در حالت عهد (پیمان) هستند: «لَا يَنْهَا كُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يَقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه / ۸) (خداوند شما را از نیکی ورزیدن و دادگری با آنان که با شما در کار دین جنگ نکرده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نرانده‌اند، بازنمی‌دارد؛ بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد.) به همین دلیل، دست دادن، روپوسی و برخاستن در برابر غیرمسلمانان، تابع اصل مباح بودن است؛ بویژه که هیچ‌گونه نهایی از آنها وارد نشده و در صورتی که مسلمانان را در دعوتشان [به اسلام] یاری رساند، مستحب نیز می‌باشد. این کارها در شمار نیکی و احسانی است که نه تنها از انجام آنها برای غیرمسلمان نهی نشده‌ایم، بلکه ما را به آن فرمان هم داده‌اند. تبریک و شادباش گفتن به مناسبت اعياد دینی و ملی ایشان نیز از همین مقوله است که امروزه تبدیل به عرف اجتماعی شده است؛ ولی باید به این نکته توجه کرد که این شادباش گفتن نباید به معنای موافقت یا رضایت نسبت به شعارها یا عقاید مخالف با

عقاید اسلامی ما باشد.

ج- دید و بازدید، عیادت، تشییع جنازه و تسليت گویی

اصل در همه این موارد آن است که جملگی در شمار عادات اجتماعی متداول میان مردم است و پای‌بندی به آنها همچون نیکی کردن و احسانی است که مسلمانان باید براساس آن با دیگران رفتار نمایند. و هیچ نصی در منع این کارها وارد نشده است؛ هر چند برخی فقهاء از کراحت یا تحریم، سخن گفته‌اند که البته دیدگاه‌های بسیار کمیاب و غیرمعمول است و چه بسا ویژه شرایط خاصی باشد. روایتی داریم که البخاری و دیگران آنرا نقل کرده‌اند: «بردهای یهودی در خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و بیمار شد. آن حضرت از وی عیادت کرد.»^۱ و جمهور فقهاء در مورد جواز تشییع جنازه غیر مسلمانان و تسليت به ایشان، اتفاق نظر دارند.^۲

د- مبادله هدیه و هم سفرگی با غیر مسلمانان

-
- این حدیث را البخاری، در کتاب الجنائز، «باب اذا اسلم الصبي فمات هل يصلی عليه»، آورده است.
 - "فقه الاقلیات المسلمة"- خالد عبدالقدار، دارالایمان- لبنان، صفحه ۵۷۶ به نقل از "البحر الرائق" (۲۳۱/۸) و "روح المعانی" (۷۵/۲۸) و "المصنف" (۱۱۷/۶).

با اینکه همه این امور در شمار عادت‌های متداول اجتماعی است که مردم معمولاً آنها را انجام می‌دهند و شامل حکم شرعی مباح می‌شوند، با این حال احادیث ویژه‌ای درباره آنها وارد شده که تأکیدی بر مباح بودن آنهاست. در شماری از احادیث صحیح آمده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هدیه را از مشرکان و حتی از حربی‌ها می‌پذیرفت و برای آنها پاداش در نظر می‌گرفت. در این باره در "صحیح بخاری" و "مسلم" و دیگر کتب حدیث، روایاتی آمده است. این روایات صحیح گویای آن است که آن‌حضرت از غذای یهودیان میل می‌فرمود و از گوسفند مسمومی که یک زن یهودی به وی هدیه داد، خورد^۱ و حتی آیه کریمة زیر در مباح بودن خوراکی‌های اهل کتاب، کاملاً صراحت دارد: «وَطَعَامُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ» (مائده/۵) (و غذای اهل کتاب برای شما حلال است و غذای شما برای آنان حلال است...) ولی در مورد حضور فرد مسلمان بر سر سفره متعلق به یکی از اهل کتاب که در آن شراب یا غذای حرام وجود دارد، اصل آن است که مسلمان از حضور در آن عذر بخواهد؛ زیرا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: «هر کس به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد، هرگز بر سر سفره‌ای که در آن

^۱- منبع پیشین، صفحه ۵۷۹ به بعد.

خمر [شراب] گردانده می‌شود، نمی‌نشینند». ^۱ ولی اگر به این کار ناچار شد یا مصلحتی در حضور وی وجود داشت، این کار جایز است.^۲

ه - سایر روابط اجتماعی

خوب است انسان به کسی که عطسه می‌کند و می‌گوید الحمد لله، بگوید خداوند بر شما رحمت آورد. یهودیان در حضور پیامبر به عطسه می‌پرداختند تا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها بگوید خدا بر شما رحمت آورد. ولی او به ایشان می‌گفت: «خدا شما را هدایت کند و اوضاعتان را نیکو گرداند». ^۳
 - از جمله، جواز ورد شفا خواندن بر غیرمسلمان است؛ یکی از یاران پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر یکی از سران مشرکان ورد خواند و برای این کار مزد گرفت و آن مشرک شفا یافت. رسول خدا این کارش را تأیید فرمود.^۴

و از جمله غذا دادن به غیرمسلمانان از گوشت‌های قربانی

^۱- حدیث را ابویعلی الموصلی در سند "عمر بن الخطاب" (رضی الله عنه) آورده است.

^۲- "فقہ الاقليات المسلمة" صفحه ۵۸۷.

^۳- حدیث را ابوداود در کتاب الادب، باب «كيف يشتمت الذمي» آورده است.

^۴- این داستان در "صحیح البخاری" کتاب الطباء، آمده است.

است؛ اعم از اینکه به دلیل فقر وی یا به دلیل خویشی او و یا به صورت هدیه باشد که جمهور فقهاء بر آن نظر موافق دارند.

و - شبیه به غیرمسلمانان شدن

بسیاری از مسلمانان، شبیه نهی شده را با شبیه مباح درهم می‌آمیزند و برخی نیز در شبیه نهی شده چنان سخت می‌گیرند که آنرا در حد حکم ارتداد تلقی می‌کنند. اساس نهی از شبیه (شبیه شدن) به غیر مسلمانان در حدیث مشهور زیر وارد شده است: «هر کس به گروهی شبیه شود، از ایشان می‌گردد».^۱ در اینجا مسئله را به صورت زیر خلاصه می‌کنم:

جمهور علماء در مورد کراحت شبیه به غیرمسلمانان، به طور کلی اتفاق نظر دارند؛ ولی در مسائل جزئی مربوط به شبیه، مواردی از حرام، مباح و یا حتی وجوب، مطرح می‌گردد.

اگر شبیه به ایشان شامل ویژگی‌های تعبدی دینی آنان گردد، حرام است. مثلاً در روز عید آنان، چیزهایی را خریداری کند که در روزهای دیگر آنها را نمی‌خرد، و یا چیز خاصی در آن روز به آنها هدیه نماید. اینها از آن گونه شبیه نهی شده است و می‌تواند در صورتی که مسلمان آنها را برای بزرگداشت عید آنان انجام دهد،

شامل حکم ارتداد شود.

اگر شبیه به آنها در موارد مربوط به عاداتی باشد که ربطی به دین ندارد، مباح است؛ مانند پوشیدن انواع لباس‌های غربی. ولی اگر مسلمان این کار را از روی شیفتگی و تقلید از ایشان انجام دهد، ممکن است جنبه مکروه به خود بگیرد. هر چند اگر این لباس‌ها را بنابر نیاز یا مصلحتی بپوشد، کار مکروهی انجام نداده است. ابن تیمیه می‌گوید: «اگر مسلمان در دارالحرب یا "دار کفر غیر حرب" باشد، به دلیل زیانی که ممکن است متوجه وی شود، ملزم به مخالفت با ایشان در پوشش ظاهری خود نیست و در صورتی که مصلحتی دینی وجود داشته باشد، آدمی می‌تواند در پوشش ظاهری همچون آنها باشد...»^۱

در مورد کالاهای مباحی که در ایام عید آنان در بازار عرضه می‌شود، خرید و فروش آنها اشکالی ندارد. احمد بن حنبل می‌نویسد: «... خرید خوارکی‌هایی که در بازار فروخته می‌شود، هیچ اشکالی ندارد؛ حتی اگر منظور وی اندوختن و سپس فروش آنها به ایشان برای سود آوری باشد.»^۲ یعنی اگر تاجر باشد و بخواهد این کالاهای را گردآورد و بهبود بخشد تا در اعیادشان به

۱- "اقتضاء الصراط المستقیم"، ۱۷۶/۱.

۲- "الآداب الشرعية" (ابن مفلح)، ۴۴۱/۳ و "اقتضاء الصراط المستقیم"، ۵۷۱/۲.

۱- حدیث را ابو داود در کتاب اللباس، باب من لبس الشهرة، آورده است.

آنها بفروشد، جایز است.

ز- ازدواج با زنان اهل کتاب

خداوند متعال در مباح بودن ازدواج مرد مسلمان با زن اهل کتاب می فرماید «وَطَعَامُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ» (مائده / ۵) (امروز چیزهای پاکیزه و غذای اهل کتاب برای شما حلال است و غذای شما برای آنان حلال است و [نیز ازدواج با] زنان پاکدامن از زنان مؤمن [مسلمان] و زنان پاکدامن از آنان که بیش از شما به آنان کتاب آسمانی داده‌اند...) جمهور فقهاء براین باورند که زنان پاکدامن از کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده‌اند، همچون زنان آزاده‌ای هستند که نکاح با آنها برای مردان مسلمان حلال است؛ اعم از اینکه به زشتکاری آشکاری دست یازیده یا نیازیده باشند و اعم از اینکه "ذمی" باشند یا "حربی".^۱ ولی این فقهاء و بسیاری دیگر، در مورد کراحت ازدواج با زن کتابی در دیار خویش، اتفاق نظر دارند.^۲ دلیل آنها زیان‌هایی است که بر چنین ازدواجی مترتب می‌گردد. و برای مرد مسلمان همواره بهتر است

۱- نگاه کنید به کتاب‌های تفسیر "طبری" و "زادالمسیر" و کتب فقه: "فتح القدیر"، "الام"، "نظم الدرر" و مانند آنها.

۲- "البحر الرائق" (۱۱۱/۳)، "أحكام القرآن" (ابن عربی) (۵۵۷/۲)، "أحكام اهل الذمة" (۴۳۱/۲)، "المبسوط" (۵۰/۵)، "الام" (۲۶۶/۴).

که به دنبال زنی دیندار برای خود باشد؛ چون پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید «... پس زنی دیندار برای خود برگزین تا روزی دار گردی». ^۱ چنین زنی به او کمک می‌کند تا خانه‌ای فراهم کند و فرزندانش براساس احکام شرع، پرورش یابند. ازدواج مسئله‌ای شخصی است که براساس تفاهم و هماهنگی و همسویی زن و شوهر شکل می‌گیرد و سپس تبدیل به پدیده‌ای اجتماعی می‌شود؛ لذا اگر زندگی مشترک میان زن و شوهری که دین متفاوت دارند ممکن باشد، میان طیف‌های مختلف یک جامعه گسترده نیز ممکن و مشروع است.

کراحت ازدواج مختلط [ازدواج با کسانی که دارای دین متفاوت‌اند] از نظر فقهاء، تعارضی با مشروعيت زندگی مشترک ندارد؛ زیرا این کراحت مربوط به دلایل دیگری است که مهم‌ترین آنها ثبات خانواده بر اساس اصول اسلامی است که ازدواج مرد مسلمان با زن مسلمان ولی غیرمتدین را خلاف دانسته و چه بسا مکروه می‌داند.

ح- معاملات اقتصادی

۱- این حدیث را البخاری در کتاب النکاح، باب «الاکفاء فی الدین»، آورده است.

آنچه همه فقهای مذاهب بر آن اتفاق نظر دارند، این است که انواع معاملات مالی مباح در شریعت اسلامی را می‌توان میان مسلمانان و غیرمسلمانان برقرار ساخت.^۱ خداوند متعال می‌فرماید: «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤْدَدُ إِلَيْكَ وَمَنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤْدَدُ» (آل عمران / ۷۵) (و از اهل کتاب کسی هست که اگر دارایی فراوانی به او بسپاری، به تو باز پس می‌دهد و از ایشان کسی نیز هست که چون دیناری به او بسپاری به تو باز نخواهد داد...) و البخاری روایت کرده که «پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از یک یهودی به صورت مدت‌دار، خوراکی خرید و سپرس را نزد وی گرو گذاشت.^۲ و اینکه آن حضرت (ص) از مشرکی، گوسفندی خریداری کرد.^۳

اموال غیرمسلمانان ممکن است در صورتی که از راههای حرام کسب شده باشد، حرام باشد؛ ولی تا زمانی که مسلمان این مال را به شیوه حلالی از ایشان کسب می‌کند، نزد او حلال می‌گردد؛ زیرا «تبديل علت مالکیت مال، همچون تبدیل عین مال است».^۴

۱- "فقه الأقليات المسلمة" (شيخ خالد عبدالقادر) به نقل از "موسوعة الاجماع" (۴۴۵/۱).

۲- صحيح «البخاري»، كتاب البيوع، باب «شراء الطعام الى اجل».

۳- همان، كتاب البيوع.

۴- قاعدة شماره ۹۷ از قواعد های فقهی در مجلة الاحكام العدلية.

این نکته نیز که همه معاملات مالی در کشورهای اروپایی براساس قوانین بشری صورت می‌گیرد، تأثیری بر این امر ندارد. واقعیت آن است که این قوانین به طور کلی تعارضی با احکام شرعی ندارد؛ البته به استثنای مسئله ربا که بر مسلمان واجب است از آن دوری جوید تا معاملاتش مباح باشد. رباخواری متضمن هیچ ضرورت یا نیازی نیست؛ از این رو غیر مجاز است. ولی ربا دادن را فقهای هنگام ضرورت یا نیاز، مجاز دانسته‌اند و مسلمانان در صورت تحقق شرایط آن می‌توانند از این رخصت استفاده نمایند.

نمایه آیات

مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ
فِي أَحْسَنِ تَعْوِيمٍ
الْأَسْمَاءِ كُلَّهَا
عَلَمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ
وَلَقَدْ كَرَّمَنَا بِنِي آدَمُ و...
وَقُلْنَا يَا آدَمُ...
وَكَذَلِكَنَا لِلْمُلَائِكَةِ...
فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ...
فَأَكَلَا مِنْهَا
وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ...
قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا...
وَكَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ...
أَلَمْ تَرَوْ أَنَّ اللَّهَ...
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ...
يَا بَنَى آدَمَ لَا...
يَا بَنَى آدَمَ إِمَّا...
كَانَ النَّاسُ أُمَّةً...
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا...
فَمَنْ شَاءَ فَلَيَؤْمِنْ وَمَنْ...
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا...
وَلَتَكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةً...
وَمَنْ أَحْسَنُ فَوْلَادًا...

۲۲ (هود/۶۶) وَإِلَى شَمَدَ أَخَاهُمْ...
۳۴ (انعام/۱۹) إِنَّمِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونُ
۳۴ (زخرف/۲۶) إِنَّمِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ
۳۵ (آل عمران/۶۴) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا...
۳۵ (التحل/۱۲۵) وَجَادُلُهُمْ بِالْيَقِينِ هِيَ أَحْسَنُ
۳۵ (شعراء/۲۱۶) إِنَّمِي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ
۳۶ (يونس/۴۱) أَنْتُمْ بُرِيشُونَ مِمَّا...
۳۶ (توبه/۱) بِرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...
۳۷ (توبه/۷۱) وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ...
۳۷ (نساء/۱۴۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخَذُوا الْكَافِرِينَ...
۳۸ و ۳۷ (مائده/۵۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخَذُوا الَّذِينَ...
۳۸ (متحنہ/۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا...
۴۵ و ۳۸ (مائده/۵۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخَذُوا الْيَهُودَ...
۴۴ و ۳۸ (متحنہ/۹) إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ...
۴۸ و ۳۹ (متحنہ/۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخَذُوا عَدُوِّي...
۴۷ و ۳۹ (آل عمران/۲۸) لَا يَتَخَذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ...
۴۰ و ۴۰ (روم/۲۱) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّ خَلَقَ لَكُمْ...
۱۳۷ و ۴۰ و ۴۰ (آل عمران/۱۱۹) هَا أَنْتُمْ أُولَاءَ تَحْبُّونَهُمْ...
۴۱ (قصص/۵۶) إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحَبَبْتَ...
۱۶۳ و ۱۵۱ و ۵۰ (متحنہ/۸) لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ...
۱۵۲ و ۵۱ (بقرة/۲۵۶) لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ...
۵۲ (قلم/۴) وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ حُكْمٍ عَظِيمٍ
۵۲ و ۵۲ (حدید/۴۵) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا...

- وَلَا يَجِدُ مِنْكُمْ شَنَآنَ قَوْمًا عَلَى...
 ٥٣ (مائده / ٨)
 وَلَا يَجِدُ مِنْكُمْ شَنَآنَ قَوْمًا أَن...
 ٥٤ (مائده / ٢)
 فَلَئِنْ كَانَ آباؤُكُمْ...
 ١٤١ و ٤٢ و ٥٩ (توبه / ٢٤)
 ... حَتَّى يَعْطُوا الْجِزَيَةِ...
 ٧٤ (توبه / ٢٩)
 لَا يُكَفِّلُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا
 ١٢٦ و ١١١ و ٧٩ (بقره / ٢٨٦)
 قَاتَلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...
 ٨٥ (توبه / ٢٩)
 ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ...
 ١٠٤ (نحل / ١١٠)
 ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ...
 ١٠٧ (نحل / ١٢٥)
 وَلَا تُتَسْدِّدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا...
 ١٠٨ (اعراف / ٨٥)
 وَلَا تُتَسْدِّدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا...
 ١٠٨ (اعراف / ٥٦)
 وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
 ١٥٠ و ١١٥ (بقره / ١٩٠)
 فَلَئِنِي هَدَانِي رَبِّي
 ١١٧ (انعام / ١٦١)
 فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا أَسْتَطِعُمُ
 ١٢٦ و ١٢٢ (تعابين / ١٦)
 إِنْ أَرِيدُ إِلَّا إِلَصَالَةَ مَا أَسْتَطَعْتُ
 ١٢٩ (هود / ٨٨)
 وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ
 ١٢٩ (بقره / ٢٠٥)
 لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ...
 ١٤٢ (مجادلة / ٢٢)
 زُرْبَنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ...
 ١٤٤ (آل عمران / ١٤)
 أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْمَهْدَى كَانَ مَسْؤُلًاً
 ١٤٩ (اسراء / ٣٤)
 أَلَا تَقْاتِلُونَ قَوْمًا...
 ١٥٠ (توبه / ١٣)
 وَقَاتَلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً...
 ١٥١ و ١٥٠ (توبه / ٣٦)
 أَفَإِنْتَ تُكَرِّهُ النَّاسَ...
 ١٥٣ (يونس / ٩٩)
 وَإِنْ مَنْ أَمْتَهِ...
 ١٥٥ (فاطر / ٢٤)
 فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا...
 ١٥٥ (التحل / ٣٥)

- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِ...
 ١٥٦ (الجمعة / ٢)
 وَجَعَلْنَاكُمْ شَعُوبًا...
 ١٥٨ (حجرات / ١٣)
 وَقَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...
 ١٥٩ و ١٥٨ (بقره / ١٩٠)
 وَقَاتَلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً
 ١٦٢ (انفال / ٣٩)
 وَإِذَا حَيَّتُمْ يَتَحِيَّةً...
 ١٦٥ و ١٦٩ (نساء / ٨٦)
 وَطَعَامُ الظَّيْنِ أَوْتَوْا...
 ١٧١ (آل عمران / ٧٥)
 وَمَنْ أَهْلَ الْكِتَابَ مَنْ إِنَّ...

نام اشخاص

ابراهیم العلی	۱۲۷
ابلیس و شیطان	۱۹، ۱۸
ابن الجوزی	۴۶
ابن تیمیة	۱۶۸، ۱۵۰، ۱۲۴، ۷۴
ابن حجر	۶۱، ۳۰
ابن حیان	۴۶
ابن خلدون	۶۱
ابن عابدین	۱۶۱
ابن عباس	۱۶۰
ابن عینیه	۱۶۰
ابن قدامه	۱۵۰
ابن قیم	۱۶۲، ۷۴
ابن کثیر	۱۲۷
ابن ماجه	۱۶۲، ۱۵۱
ابن محیریز	۱۶۱
ابن مسعود	۱۶۰
ابن مفلح	۱۶۸، ۱۶۱
ابن نجم	۱۲۱
ابن هشام	۱۴۳، ۴۴
ابن همام	۱۵۰
ابو الدرداء	۱۶۰
ابو امامۃ	۱۶۰
ابو بکر	۱۵۲، ۱۴۳
ابو داود	۱۶۷، ۱۵۱، ۱۳۶، ۳۴
ابو ذر غفاری	۲۵
ابو طالب	۴۱
ابو عبد الرحمن الجهنی	۱۶۲
ابو عبید	۹۴، ۷۹
ابو عبیدة بن الجراح	۱۴۳، ۸۳، ۸۰
ابو موسی الاشعرب	۲۸
ابو هریرة	۱۶۱، ۱۶۰
ابو یوسف	۹۴، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۳۲
ابی بصره	۱۶۲، ۱۶۱
احمد [حنبل]	۱۴۳، ۱۲۷، ۹۷، ۷۰، ۲۹
آدم	۱۹، ۱۸
اسماء بنت عمیس	۲۷
اسمیت، آدم	۶۶
اصیل	۶۱، ۶۰
ألبانی	۱۵۱، ۲۶
الاوڑاعی	۱۶۰، ۹۱
بخاری	۱۳۹، ۱۱۵، ۱۱۳، ۷۲، ۴۹، ۴۳، ۳۰، ۲۸، ۲۵
بلاذری	۸۸، ۸۴
البیهقی	۱۵۲، ۱۴۳، ۱۲۷، ۲۹
ابو علی الموصلی	۱۶۶

ترمذی	۱۴۳، ۶۰، ۱۰۹، ۱۳۶، ۴۲، ۳۴	
جابر	۱۵۲	
الجصاص	۷۶، ۷۵	
جعفر	۲۶	
حارث بن عمیر الاژدی	۸۷	
حاطب بن ابی بلتعه	۱۴۳، ۴۹، ۴۸، ۴۷	
حیبب بن مسلم الفهري	۸۳	
حفصه	۱۶۶، ۱۵۲	
حمزه	۱۴۳	
حمدید الله، محمد	۷۲، ۶۵، ۴۳	
خالد بن الولید	۷۹، ۷۸	
خالد عبدالقدار	۱۷۱، ۱۶۴	
خزاعه	۴۳	
دوس [= الطفیل بن عمرو الدوسي]	۲۵	
الذهبی	۲۶	
رشیدرضا، محمد	۱۶۱، ۴۱	
رمضان البوطی، محمد سعید	۱۵۰	
رواس قلعجی، محمد	۷۱	
روسو، ڙان ڙاک	۶۷	
ریکاردو، دیوید	۶۶	
زیدان، عبدالکریم	۱۵۳، ۸۸، ۸۳، ۸۱	
الساعاتی	۱۲۷	
سراقه	۸۲	
سرخسی	۳۳	
سفیان	۱۶۰	
سوید بن مقرن	۸۳	
سیوطی	۱۲۱، ۸۶	
شاطبی	۱۲۱	
شافعی	۷۴	
شرجیل بن عمرو الغسانی	۸۷	
الشعبی	۱۶۱	
الشلبی	۸۱	
الشنتقسطی	۱۶۱	
شوکانی	۱۴۳	
شیبیه	۱۴۳	
صالح	۲۲	
الصلابی، علی	۱۲۷، ۲۶	
ضماد الأزدي	۲۴	
الطبرانی	۱۶۱، ۲۶	
طبری	۱۳۷، ۴۹	
الطفیل بن عمرو والدوسي	۲۵	
طلحة بن عبد الله بن عوف	۱۲۷	
عاشره	۳۰، ۲۹	
عبد الله [بن ابوبکر]	۱۴۳	
عبد الله بن جدعان	۱۲۷، ۵۶	
عبد الله بن عبد الله بن ابی	۱۴۵	

عبدالله بن عمرو بن العاص	۲۹
عبده، محمد	۶۶
عتبة بن فرقاد	۸۲
عثمان بن عفان	۸۸
عَزَّبْ بن عبد السلام	۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۱
عسيف	۱۰۱
عقبة	۱۴۳
على بن أبي طالب(ع)	۱۵۷، ۱۴۳، ۷۱
عمر بن الخطاب	۱، ۱۴۳، ۹۱، ۸۷، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۷۸، ۴۸، ۲۸، ۲۷
عمر بن عبدالعزيز	۱۶۰، ۸۸
عمران بشري	۶۱
عمرو بن امية الضمري	۲۷
عمرو بن عيسة السُّلَيْمِي	۲۴
غزالی	۱۴۴، ۲۶
فيصل المولوي	۱۶۲
القاسمی	۴۷، ۴۶
قرطبي	۱۴۳
گریگوری	۶۶
لاک، جان	۶۷
لوتر، مارتين	۶۶
المارودی	۱۶۱، ۳۲
مالتس، نوماس	۶۶
مالک	۱۵۴، ۳۰

محمد ابی فارس	۲۸
محمد بن الحسن	۱۵۴
محمد(ص)	۶۴، ۵۵، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۰، ۱۳
مسلم	۱۶۵، ۱۶۱، ۱۵۶، ۱۵۱، ۱۴۶، ۱۱۷، ۸۶، ۲۴
المطعم بن عدی	۱۴۰، ۱۳۹
معلوف	۶۶
نجاشی	۱۰۳، ۲۷
النخعی	۱۶۰
النwoی	۱۶۱، ۱۵۸، ۳۰
هاینریخ، توomas	۶۷
هیشمی	۱۲۷
وهبة الزحيلي	۱۵۳، ۱۵۰

١٢٧	البداية والنهاية
٣٠	بيان والتحصيل
٨٣	تاریخ طبری
٢٦	تخریج احادیث فقه السیرة
٤٦	تفسير ابی السعود
٧٥	تفسير الاحاکم
١٤١	تفسير القرطی
١٦١، ٤١	تفسير المنار
١٣٨	تفسير المنار
١٦٩، ١٣٧، ٤٩	تفسير طبری
١٤٣	تواتریخ المقدمین من الانبیاء والمرسلین
١٤٣	الجامع لاحکام القرآن
٧٦، ٧٥، ٧٠	جواهر الإکلیل
١٦١	حاشیه (ابن عابدین)
٩٤ ٨٠، ٧٩، ٧٨، ٧٢، ٣٢	الخراج
٦٢	دائرة المعارف أمريكاني «کولیر»
٦٦	الديمقراطیة في میزان العقل والشرع
١٥٠	رسالة القتال
١٦٤، ٤٦	روح المعانی
١٦٩، ٤٦	زاد المسیر
١٦٢	السلام على اهل الكتاب
٢٦	سنن ابو داود
١٤٣، ١٢٧، ٩٤، ٥٦	سنن البیهقی الکبری / السنن الکبری

نمايہ کتاب‌ها و مقالات

١٥٠	آثار المرب في فقه الاسلامي
٣٢	أئمـ المطالب
٨٣	أحكام الذميين والمستأمنين في دار الاسلام
٧٥، ٣٢	الاحكام السلطانية
١٦٩، ٧٦، ٧٤	احكام القرآن
١٦٩	احكام اهل الذمة
١٤٤	احياء علوم الدين
١٦٨	الآداب الشرعية
٦٦	الاسلام والنصرانية
١٢١	الأشباء والنظائر
٦١	الاصابة
١٦٦، ١٦٢	اضواء البيان
١٦٨	اقتضاء الصراط المستقيم
١٦٩	الام
٩٤، ٧٩	الاموال
٣٢	الانصاف
١٤٤	الاوسيط
١٦٩، ١٦٤	البحر الرائق
٤٦	البحر المحيط
٣٠	بدء الخلق
٧١، ٣٢	البدائع
١٥٠	بداية المجتهد

٤٣	مجموعة الوثائق السياسية	٢٥	السيرة الخلبية
٤٧	محاسن التأويل	١٥٠	شرح الصغير على اقرب المسالك
٥٩	مختار الصحاح	٨٥	شرح النيل
١٥٠	المدونة الْكُبُرَى	٨١	شرح كنز الوثائق
١٦٢	مسند احمد	١٧٠، ١١٥، ١١٣، ٧٢، ٦٠، ٥٥	صحيح [بخاري]
١٦٤	المصنف	١٦١	صحيح سنن ابن ماجه
٢٦	المعجم الكبير	١٥١	صحيح سنن أبي داود
٢٨	المغازي	١٥٨، ٨٦، ٢٦، ٢٥	صحيح مسلم
١٥٠، ٧٥، ٧١، ٣٢	المغني	٢٨	الصراع مع اليهود
١٥٠	معنى الحاج	٣٢	عمدة القاري
٣٠	المقدمات الممهدات	٣٠	فتح الباري
٦٠	المناقب عن رسول الله	١٢٧	الفتح الرياني
٦٢	الموطنة والديمقراطية في البلاد العربية	١٥٠	فتح الغفار شرح تنوير الابصار
١٢١	الموافقات	١٦٩، ١٤٣، ٤٦، ٣٢	فتح القدير
١٥٤، ٨١، ٧٩، ٧٧، ٧٦، ٧٥، ٧٣، ٧٢، ٦٩، ٣٢	الموسوعة الفقهية الكويتية	٧٢	فتح البلدان
٦٢	موسوعة الكتاب الدولي	١٧١، ١٦٤	فقه الأقليات المسلمة
٧١	موسوعة فقه علي بن أبي طالب	١٢٢، ١٢١، ١١١	قواعد الاحكام في مصالح الانام
٩٨	الميثاق الاسلامي	١٦١	كتاب الادب
١٦٩	نظم الدرر	٢٤	كتاب الجمعة
٣٢	نهاية الحاج	٣٣، ٢٥	كتاب الجهاد
٧٢، ٦٥	الوثائق السياسية للعهد النبوى	٣٢	كشف النقاع
		١٦٩، ٣٣	المبسوط
		١٢٧	المجمع

نمایه جای‌ها

شهر و ندان مسلمان در اروپا	۱۸۸
کتابنامه	
قرآن‌الکریم	
• السیرة الحلبیة: علی بن برهان الدین الشافعی، دار الكتب العلمیہ، بیروت، لبنان [بی تا].	
نشر المکتبة الاسلامیة ودار المعرفة.	
• صحيح مسلم: مسلم بن الحجاج النیسابوری، منشورات دارالکفر، بیروت.	۱۹، ۱۸، ۱۷
• صحيح البخاری: محمد بن اسحاق البخاری، منشورات دار الفکر، بیروت.	۱۳
• المسند: احمد بن حنبل، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزيع، وفي حواشیه کنز العمال [بی تا].	۱۱۱، ۷۲
• السنن الکبری: البیهقی، دار المعرفة، بیروت ۱۴۰۳ هـ . ق.	۷۲، ۷۱
• سُنُن الدارمي: الدارمي، دارالفکر، قاهره، ۱۳۹۸ هـ . ق.	۱۰۲، ۲۸، ۲۷، ۲۶
• الموسوعة الفقهیة الكويتیة: وزارة الاوقاف والشئون الاسلامیة، الكويت، مطالع دارالصفوة. ط. ۱.	۷۹، ۷۸
• المعجم الکبیر: سلیمان بن احمد بن ایوب اللخی الطبرانی، دار الحرمین، القاهره، ۱۴۱۵ هـ . ق.	۱۹، ۱۸
• موسوعة فقه علی بن ابی طالب: محمد رواس قلعجي، دارالنفائس، بیروت.	۸۷، ۸۰
• سنن الترمذی: تحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان، دار الفکر، بیروت، ط ۲۰۳ هـ . ق / ۱۹۸۳م.	۸۳، ۸۲
• مختار الصحاح: رازی، دارالقلم، بیروت [بی تا]	۱۴۰
• فتح الباری في شرح صحيح البخاری: ابن حجر العسقلانی، منشورات دارالفکر.	۱۶۴
• مجموعة الوثائق السياسية: محمد حمیدالله، مؤسسة الرسالة، بیروت [بی تا]	۸۴
• المحلی بالاثار: ابن حزم (علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی، دارالآفاق الجدیدة، لبنان، بیروت / محقق: احمد محمد شاکر، المطبعة المنیریة (طبعه نادرة) ۱۳۵۲ هـ . ق.	۹۲، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۶۴، ۶۰
• المواقفات: ابو اسحاق الشاطبی، المطبعة الرحمنیة، مصر ۱۹۶۵م.	۵۴
• احکام القرآن: ابی بکر احمد بن علی الرازی الجصاص الحنفی، دار احیاء التراث	۱۳

آذربایجان	۸۲
آلبانی	۱۳
ارض العرب	۷۱
ارمنستان	۸۲
انطاکیه	۸۳
بلغارستان	۱۳
بهشت	۱۹، ۱۸، ۱۷
بوسنه	۱۳
بیروت	۱۱۱، ۷۲
ترکیه	۱۳
جزیره العرب	۷۲، ۷۱
حبشه	۷۹، ۷۸
حیره	۱۹، ۱۸
زمین	۸۷، ۸۰
شام	۸۳، ۸۲
شهر برزاز	۱۳
طائف	۱۶۴
کوزوو	۸۴
لبنان	۹۲، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۶۴، ۶۰
لکام	۷۲، ۷۱، ۶۰، ۵۳، ۲۵، ۲۴
مدینه	۱۳
مسجد الحرام	۸۸، ۸۷
مقدونیه	۶۴
مکّه	۸۸، ۸۷
نوبه	۶۴
یشرب	

- المواطنة والديمقراطية في البلاد العربية: [شهروني و دموكرياسي در کشورهای عربی] مركز الدراسات الوحيدة العربية، بيروت، [بی تا]
- إحياء علوم الدين: أبي حامد الغزالي، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- الخراج: أبو يوسف، يعقوب بن إبراهيم، المطبعة السلفية ببولاق، الطبعة الخامسة، مصر ١٣٩٦ هـ . ق.
- فتوح البلدان: أبي الحسن البلاذري، دار الكتب العلمية، بيروت ١٣٩٨ هـ . ق.
- تاريخ الامم والملوک: أبي جعفر محمد بن جرير الطبری، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مطبعة الاستقامة القاهرة، ١٣٥٨ هـ . ق.
- البداية والنهاية: ابن كثير الدمشقي، دار الفكر، بيروت.
- بداية المجتهد: ابن رشد القرطبي، طبعة مصورة منشورات الرضي، قم، عن طبعة ١٣٨٩ هـ . ق.
- المنار في تفسير القرآن: سید محمد رضا، دار المعرفة، بيروت.
- الجامع لإحكام القرآن: [تفسير القرطبي] أبي عبدالله محمد بن احمد القرطبي، دار إحياء التراث، بيروت.
- سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد، ابن ماجه. تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، استانبول، دار الدعوة، ١٤٨١ هـ . ق/ ١٩٨١ م.
- المستدرک على الصحيحین: محمد بن عبدالله، حاکم نیشابوری، تحقيق: یوسف عبدالرحمٰن مرعشلی، دار المعرفة، بيروت، [بی تا]
- الاعلام: خیرالدین زرکلی، دارالعلم للملائیین، بيروت، ١٩٩٩ م.
- روح المعانی في تفسیر القرآن والسّبع المثاني: شهاب الدین محمود الاکوسي، المیریة، القاهرة.
- محاسن التأویل: محمد جمال الدین القاسمی، تحقيق: فؤاد عبدالباقي، البایي الحلبي، مصر ١٩٧٥ م.
- مناقب الامام احمد بن حنبل: عبدالرحمن بن علي ابن جوزی، مکتبة المذاجی، قاهره، ١٣٤٩ هـ . ق،

• فقه الاقليات المسلمة: خالد عبدالقادر، دارالإيان، لبنان.

• كتاب الام: ابوعبدالله محمد بن ادريس، دارالفکر، بيروت، ١٤٠٣ هـ . ق

• عمدة القاری: سليمان بن خلف باجي، چاپخانة سعادت، قاهره، ١٣٣١ هـ . ق.

• بدائع الصنائع: علاء الدين ابوبکر بن مسعود الكاساني، دارالفکر، بيروت، ١٤١٦ هـ . ق. ١٩٩٦/ م.

• المبسوط: شمس الدين السرخسي، دارالمعرفة، بيروت [بی تا]

• اصول السرخسي: ابوبکر السرخسي، دارالكتب العلمية، بيروت، ط١، ١٤١٤ هـ . ق/ ١٩٩٦ م.

• سنن ابی داود: سليمان بن الاشعث السجستانی، منشورات دارالفکر، بيروت.

• مسند ابی يعلي: احمد بن علي بن المثنی التميمي، دمشق، دارالمأمون للتراث.

• الادب المفرد: محمد بن اسماعيل البخاري، مؤسسة الكتب التقاافية، بيروت، ١٤٠٨ هـ . ق.

• مسند ابی يعلي: احمد بن علي بن المثنی الموصلي، ادارة العلوم الاتریة، فيصل آباد، ١٤٠٧ هـ . ق.

• المسند البراز: ابوبکر احمد بن عمر بن عبدالحالق. تحقيق: محفوظ الرحمن زین الله، مؤسسة علوم القرآن، بيروت، ١٤٠٩ هـ . ق.

• مجتمع الزوائد ومنبع الفوائد: علي بن ابی بکر الهیشمی، دار الكتب العلمية بيروت، ١٤٠٨ هـ . ق/ دار الكتب العربي، بيروت، ١٤٢٠ هـ . ق/ ١٩٨٢ م.

• المعجم الاوسط: سليمان بن احمد بن ایوب اللخمي الطبراني، نشر دارالحرمين، القاهره، ١٤١٥ هـ . ق.

• المغازي: الواقدي، تحقيق: مارسدن جونس.

• البحر الحبیط: بدرالدین الزركشی، وزارة الاوقاف والشئون الاسلامية بالکویت، ط٢، ١٤١٣ هـ . ق/ ١٩٩٢ م.

• المصنف: ابن ابی شيبة الكوفي، الدار السلفية، الهند. / منشورات دارالفکر بيروت، [بی تا]

- الاحكام السلطانية: ابويعلي محمد بن حسين ابن فراء، قاهرة، ١٩٣٨ هـ . ق.
- الاحكام السلطانية: علي بن محمد ماوردي، تحقيق: محمد فهمي سرجاني، قاهرة، ١٩٧٨ م .
- فتح القدير: الشوكاني، عالم الكتب.
- شرح فتح القدير: كمال الدين محمد بن عبدالواحد المعروف بابن الهمام الحنفي، ط١، المطبعة الكبرى الاميرية، مصر، ١٣٦٧ هـ . ق.
- مختار الصحاح: رازى، دارالقلم، بيروت.
- الاصابة في تمييز الصحابة: ابن حجر العسقلاني، طبعة دار احياء التراث، بيروت، ١٣٢٨ هـ . ق.
- الديقراطية في ميزان العقل والشرع: معلوم، دارالتفايس، بيروت.
- الاسلام والتصرانة: محمد عبده.
- الوثائق السياسية للعهد النبوى: محمد حيدر الله، دارالارشاد، بيروت.
- الاحكام القرآن: لابي بكر، الجصاص، نشر دار المصحف، القاهرة [بي تا]
- احكام الْذَمِّينَ وَالْمُسْتَأْمِنَينَ في دار الاسلام: دكتور عبدالكريم زيدان، مؤسسة الرسالة، بيروت.
- الكامل في التاريخ: ابن الاتير، دار صادر، بيروت [بي تا].
- قواعد الاحكام في مصالح الأئمة: العزيز عبدالسلام، مؤسسة الريان، بيروت.
- السيرة النبوية: دكتور علي الصلاوي، مؤسسة الريان، بيروت.
- الجهاد في الاسلام: دكتور محمد سعيد رمضان البوطي، دار الفكر، دمشق.
- السلام على اهل الكتاب: قاضي شيخ فيصل المولوي، مركز الاعلام العربي، القاهرة.
- الجهاد في الاسلام: دكتور محمد سعيد رمضان البوطي، دار الفكر، دمشق.